

تربیت آرمانی توحیدی

راهبرد آرمان‌گرایی ولایی در تربیت اسلامی
نظریه بنیادین فراساحتی و ایده پشیمان تربیت

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرمان را در نظر می‌گرفت [و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌ریخت]، شیطان در آن دسیسه [و با آن مقابله] می‌کرد؛ اما خداوند القائنات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشد؛ و خداوند دانا و حکیم است»^۱.

امام کاظم علیه السلام: «الشَّيْعَةُ تُرَبِّي بِالْأَمَانِي؛ شیعه در سایه آرمان‌ها پرورده می‌شود»^۲.

رهبر انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای: مسأله اول، شکل دادن به یک آرمان... است که بتواند به فعالیت‌ها و تلاش‌های جوان جهت بدهد؛ چون بدون آرمان، نه می‌شود درست زندگی کرد و نه تلاش انسان، منضبط خواهد بود. باید آرمان و خط روشن و افق واضحی در مقابل وجود داشته باشد که به انسان جهت بدهد.^۳

محمد عالم‌زاده نوری

بهار ۱۴۰۳

^۱ سوره حج، آیه ۵۲.

^۲ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹ و محمد بن ابراهیم نعمانی؛ الغیبه، ص ۲۹۵.

^۳ بیانات رهبری ۱۳۸۴/۲/۱۹.

فهرست

فهرست	۲
تقریظ استاد ارجمند آیت‌الله سید یدالله یزدان‌پناه	۵
سرآغاز	۶
این اثر	۸
مخاطب	۹
تقدیر و سپاس	۱۰
فصل اول: آرمان	۱۱
فطرت آرمان‌خواه و آرمان‌گرا	۱۱
تربیت؛ ساخت انسان والا و بزرگ	۱۳
انسان بزرگ، آرمان بزرگ	۱۳
آرمان بزرگ، آرمان خدا	۲۱
آرمان خدا، توحید فراگیر	۲۴
آرمان خدا بر دوش اراده‌های انسانی	۲۶
انسان بزرگ، در پی آرمان خدا و حاکمیت توحید فراگیر	۲۹
۱. آرمان و ایمان؛ حاکمیت توحید و باورهای قلبی مؤمنان	۳۵
۲. آرمان و قیام؛ حاکمیت توحید و جهاد فی سبیل الله	۳۶
۳. آرمان و ولایت؛ حاکمیت توحید و پیوستگی اجتماعی	۳۹
الف) ولایت طولی؛ پیوستگی با امام از طریق محبت، اطاعت و نصرت	۴۳
ب) ولایت عرضی؛ پیوستگی با ائمه از طریق اخوت و مواسات	۴۵
خلاصه فصل اول	۴۶
فصل دوم: ارزش‌های آرمانی	۴۹
برترین ارزش‌ها	۴۹
۱. توحید و ایمان	۵۰
۱-۱) مؤمن موحد و حاکمیت توحید	۵۲
۲. جهاد و قیام	۵۶
۱-۲) مبارزه با آلهه درون و برون	۵۷
۲-۲) درگیری با دشمن در خط مقدم نیاز	۶۰
۲-۳) جایگاه جهاد اجتماعی در تقرب به خدا	۶۷
۳. ولایت و حرکت جمعی	۷۹

۸۲.....	۳-۱) تکلیف جمعی و عبودیت جمعی
۸۶.....	۳-۲) مکلف در تکلیف جمعی: امت نه آحاد
۸۷.....	۳-۳) پیوند اراده‌های انسانی
۸۸.....	۳-۴) همپای امام
۸۹.....	۳-۵) شکوه اراده جمعی و عبودیت جمعی
۹۴.....	۳-۶) ولایت؛ مهم‌ترین عنصر فرهنگ شیعی
۹۵.....	۳-۷) امت؛ جماعتی پیوندیافته، دارای امام و دارای امام
۹۶.....	۳-۸) آرمان مشترک اجتماعی
۹۷.....	۳-۹) سطوح و مراتب پیوستگی جمعی
۹۸.....	۳-۱۰) تربیت ولایی در مکتب امام و انقلاب اسلامی
۹۹.....	غیریت‌ها و تمایزات
۱۰۱.....	خلاصه فصل دوم
۱۰۵.....	فصل سوم: انسان آرمانی در قرآن و حدیث
۱۰۵.....	تقسیم سه گانه قرآنی
۱۱۲.....	دین‌داری کامل
۱۱۳.....	رضایت کامل امام زمان
۱۱۵.....	بالاترین مراتب تقرب
۱۱۶.....	اسوة حسنه
۱۱۶.....	میزان عمل
۱۱۷.....	نقطه مقابل آرمانگرایی؛ اکتفا به حداقل‌ها
۱۲۰.....	تهی از آرمان
۱۲۶.....	خلاصه فصل سوم
۱۲۷.....	فصل چهارم: تربیت آرمانی
۱۲۷.....	خلق افق آرمانی
۱۲۹.....	ساحت‌های تربیت
۱۳۱.....	عرصه‌های خاص تربیت
۱۳۱.....	۱. آرمان فردی: قرب به خدا، خلافت الهی و حاکمیت توحید در جان انسان
۱۳۶.....	۲. آرمان صنفی و تخصصی: امامت جبهه حق و راهبری امر اقامه دین
۱۳۹.....	چگونگی تربیت آرمانی
۱۴۰.....	۱. شناساندن آرمان
۱۴۰.....	۲. واگویه و زمزمه مستمر آرمان
۱۴۱.....	۳. بسط و امتداد آرمان در شئون زندگی
۱۴۲.....	۴. انس و مراوده با الگوهای آرمانی و انسان‌های بزرگ

۱۴۴	۵. هویت‌سازی تاریخی و توجه به حرکت آرمانی جبههٔ حق در بستر زمان
۱۴۵	۶. ایجاد میدان عمل و تمرین زندگی رسالت‌مندانۀ آرمانی
۱۴۶	۷. فعالیت گروهی و تمرین دین‌داری جمعی
۱۵۰	حوزهٔ علمیه و آرمان تمدن‌سازی اسلامی
۱۵۲	خلاصه فصل چهارم
۱۵۴	فصل پنجم: رابطه ساحت‌ها با آرمان
۱۵۴	خاتمه
۱۵۶	کتاب‌نامه

تقریظ استاد ارجمند آیت‌الله سید یدالله یزدان‌پناه

بسم الله الرحمن الرحيم

تربیت انسان و جامعه در مسیر کمال، از بزرگ‌ترین دغدغه‌های انبیای الهی است. بی‌تردید «کمال» در نسبت درست فرد و جامعه با خدای متعال، رقم می‌خورد و همه‌ساحت‌های عالم انسانی را در بر می‌گیرد. حقیقاً بندگی و توحید همه‌ابعاد وجود انسان از ظاهری‌ترین مراحل تا باطنی‌ترین، از فردی‌ترین حالات تا اجتماعی‌ترین، از کوچک‌ترین امور تا بزرگ‌ترین وقایع حاکمیتی و راهبری و یا بالاتر، جهات تمدنی و جهانی را شامل می‌گردد.

انبیای الهی کمر همت بسته‌اند تا همگان را برای همه‌این ساحت‌ها تربیت کنند؛ اما اینجا پرسشی اساسی مطرح است و آن اینکه این امور متکثر چگونه در حرکت انبیا کنار هم سامان می‌یابند؟ راهبرد اساسی حرکت آنان چیست؟ از یک منظر مشاهده می‌کنیم این راهبرد به شدت توحیدی است و بر تربیت ایمانی استوار است و در قله‌هایش بر پرورش موحدان و بسط بندگی ناب تکیه شده است و از سویی این راهبرد به غایت اجتماعی است و داعیه تغییر اساسی جامعه و تشکیل نظام اجتماعی بر محور بندگی و توحید را دارد و از سوی دیگر از همین مجرا خود را به همه‌حوزه‌های فردی و مجاری جزئی می‌کشاند و همه‌وجود انسان را در راستای تقرب به حق سبحانه سامان می‌دهد: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (سوره نحل، آیه ۳۶).

به هر روی این التفات به راهبرد انبیا، باید در همه‌شئون و ساحت‌های تربیتی نمایان گردد. کتاب «تربیت آرمانی توحیدی» نگاشته فاضل متقی و صاحب اندیشه، معاون تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین عالم‌زاده نوری ^{حفظه‌الله} در این زمینه می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد.

این اثر توانسته است پرسش عمیقی را درباره‌افق تربیتی اصلی در همه‌حوزه‌های متکثر طرح کند. نفس توجه به این پرسش از سویی و پرداختن به پاسخ درخور از سوی دیگر و نیز بسط و شفاف‌سازی این افق تربیتی از سوی سوم و چگونگی حرکت به سمت آن از سوی چهارم این اثر را در این زمینه ارزشمند و بی‌بدیل ساخته است. حقیقت این است که این دست‌تاملات باید فراوان صورت گیرد تا به عمق مساله بتوان راه برد و با بصیرت کامل در این مسیر گام برداشت. تربیت موحدان بصیر، عالم و مجاهد که به اقدام اجتماعی برخیزند، گام نهادن در مسیر حرکت انبیای عظام است و این عده، وارثان برجسته پیامبران به شمار می‌آیند. در این راستا تربیت معنوی و توحیدی باید به شدت مورد توجه باشد و بر معرفت‌آموزی و تلاش علمی هم باید حقیقتاً پای فشرد و البته حاصل کار باید سمت و سوی مأموریت اجتماعی و تحول‌آفرینی و تمدن‌سازی داشته باشد. روش‌های جمع‌سالم میان این سه را باید به عنوان قله کار به همگان معرفی کرد. در پایان برای مولف گرانقدر این اثر توفیقات بیشتر را آرزو می‌کنم.

۹ ذی‌القعدة ۱۴۴۵ برابر با ۲۹ / ۲ / ۱۴۰۳

سید یدالله یزدان‌پناه

سر آغاز

پدری به هوش سرشار و استعداد ویژه فرزند خود پی برده بود و آینده درخشانی را برای او آرزو می کرد. او تصور می کرد که فرزندش با این همه ظرفیت و نخبگی، پس از دوره دبیرستان در یک دانشگاه معتبر قبول می شود و با تحصیلات دانشگاهی به دانشمندی اثرگذار و برجسته تبدیل خواهد شد و خدمات ویژه‌ای در سطوح بالا ارائه خواهد داد. پدر، با این تصور تلاش می کرد فرزند خود را برای آن دوره عالی آماده و مجهز سازد. به همین منظور انواع مهارت‌ها و اطلاعات مفید از جمله تایپ سریع ده‌انگشتی، نرم‌افزارهای کاربردی و یکی دو زبان بیگانه را به او آموخت تا در محیط دانشگاه از اقران خود جلوتر افتد و به موفقیت‌های بالاتری دست یابد. این فرزند به دبیرستان رسید و با این همه مهارت و برتری نسبت به دوستان خود، در معرض پیشنهادهای کاری و مالی و سوسه‌انگیزی قرار گرفت.

در نهایت چه رخ داد؟ این فرزند انگیزه‌ای برای رفتن به دانشگاه نداشت و به کارهای اپراتوری ساده مانند تایپ و طراحی و تدوین و ترجمه مشغول شد و از اینکه هم خدمتی می کند و هم درآمدی دارد خرسند بود.

خطای این پدر در تربیت فرزند چه بود؟

این پدر به ظاهر همه نیازهای فرزند خود را تأمین کرده و چیزهای زیادی به او داده است؛ اما یک چیز اساسی را به او نداده که مایه محرومیت شدید او گشته است: «آرمان و افق متعالی» را. اینکه فرزند به سطح نازلی از خدمات معمولی بسنده می کند و از دستیابی به آفاق بلند بازمی ماند حاصل نداشتن آرمان است. اگر این پدر به جای این همه مهارت و دانایی به او آرمان داده بود بی تردید او به دنبال همه این دانایی‌ها و دارایی‌ها می رفت و همه این مهارت‌ها را می آموخت. این حکایت آشنا، حکایت بسیاری از نظامات آموزشی و تربیتی ماست. اگر حوزه علمیه، دانشگاه یا هر نهاد تعلیمی و تربیتی دیگر به فراگیران خود آرمان نبخشد، هرچه تلاش و تکاپو داشته باشد و هرچه دانش و مهارت و تخصص به آنان دهد؛ خروجی کوتاه‌قامت و ضعیفی تحویل داده است. تربیت آرمانی توحیدی، تربیت اصیل و عریق دینی است که بر پایه انتقال یک نگرش حاکم و ارائه یک جهت‌گیری کلان برای حیات شکل گرفته و کارآمدی خود را در صحنه‌های مختلف نمایانده است.

از زاویه دیگری نیز به این موضوع می توان نظر کرد.

تربیت انسان، ساحت‌های متعدد و عرصه‌های زیادی دارد که پرداختن به همه آنها مفید بلکه ضروری است و در منابع اسلامی نیز به آنها توجه شده است. ساحت‌های تربیت، هدف کلان تربیت را خرد و اهداف تربیت را دسته‌بندی می کنند. شناخت اهداف و ساحت‌های تربیت، برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات ما را در مقام تربیت جامع‌تر و جزئی‌تر می گرداند و قدرت ارزیابی ما را از عملیات جامع تربیت و آسیب‌شناسی آن نیز بیشتر خواهد کرد. محصول تربیت اسلامی نیز شخصیت جامع

و متوازی است که در همهٔ ساحت‌ها رشد کرده است و دارایی‌های متنوعی دارد و طبعاً پدید آوردن چنین شخصیتی، به برنامهٔ تربیتی پر مؤلفه و سنگینی نیاز دارد.

اما تکثر اهداف و دشواری دست‌یابی به هر یک از آنها در ساحت‌های مختلف تربیتی، گاهی بیش از آنکه راهنمای عمل باشد، سرگردانی و وحشت ایجاد می‌آفریند و «سنگ بزرگ نشان نزدن» را تداعی می‌کند؛ زیرا امر تربیت، یک‌باره، دفعی و در لحظه اتفاق نمی‌افتد و تک‌اقدام مربی یا مربی برای تربیت کافی نیست؛ بلکه زنجیره‌ای از اقدامات متعدد، متوالی و هدفمند در زمانی نسبتاً طولانی نیاز است تا اهداف تربیتی حاصل شود.

بنابراین اگر بخواهیم کسی را تحول بخشیم نباید یک فهرست بلندبالا از خوبی‌ها و بدی‌ها پیش رو قرار دهیم و ذهن و دل او را به همهٔ آن فضایل و رذایل معطوف سازیم؛ بلکه باید یک اقدام راهبردی مؤثر داشته باشیم؛ یعنی روی یک موضوع خاص - به عنوان هم‌واحد و ورد واحد^۱ - متمرکز شویم و در زمان نسبتاً درازی برای جا انداختن یک صفت، درونی‌سازی یک ویژگی یا عادی ساختن یک رفتار اهتمام کنیم. مربی باید مدت زمان قابل توجهی در حال و هوای آن موضوع اقامت کند و منزل‌گزیند تا از آن بهره‌برد^۲؛ زیرا اگر این فرآیند چند مرحله‌ای مستمر، کامل نشود اثر پایداری در جان او پدید نخواهد آمد.^۳

با این مقدمه پیش از ورود به عرصه‌ها و ساحت‌های تربیت باید نگاهی شامل، کلان و فراساحتی به تربیت اسلامی داشته باشیم. این نگاه فراساحتی پاسخی به این پرسش است که اگر بخواهیم عملیات تربیت، موفق‌تر پیش رود و بازده و بهرهٔ بیشتری داشته باشد تمرکز، تأکید و اهتمام خود را خرج چه موضوعی گردانیم؟ یعنی با توجه به این که ضروری است فعالیت‌های سازندهٔ تربیتی بر مداری متمرکز شود که با تحول و تغییر آن، جابجایی عظیمی در شخصیت انسان رخ دهد،

^۱ «اجْعَلْ هَمَّكَ هَمًّا وَاحِدًا وَ اجْعَلْ لِسَانَكَ لِسَانًا وَاحِدًا» (محمدباقر مجلسی؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۹). «مَنْ كَانَ هَمُّهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ وَ مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كُلِّ وَادٍ لَمْ يِيَالِ اللَّهُ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ» (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۴۶). در نقطهٔ مقابل نیز تشتت در امور و اقدام به چندین کار هم‌عرض نهی شده است. امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَقَاوِتٍ خَذَلْتَهُ الْجَيْلُ؛ کسی که به کارهای متفاوت پردازد در چاره‌جویی درماند» (نهج البلاغه، حکمت ۴۰۳).

^۲ اطلاق «مقامات» و «منازل» به مراحل سلوک عرفانی از همین جهت است.

^۳ «جامع‌نگری» گرچه در مقام اندیشه و برنامه‌ریزی، ضروری است؛ اما در مقام اجرا و عمل مانعیت دارد و جسارت ورود به میدان را از مجری می‌گیرد. در میدان عمل باید به «اقدام راهبردی» روی آورد. اقدام راهبردی یکی دو اقدام مهم از میان همهٔ گزینه‌هاست که ادامهٔ راه را کوتاه و سهل می‌گرداند نه فهرست متراکمی از اقدامات که بیشتر مایهٔ سردرگمی و انفعال می‌شود. مدیر یا مجری‌ای که همه چیز برایش اولویت و اهمیت دارد، معنای اولویت را نفهمیده است.

انتظار می‌رود در مقام عمل بر نقاط اهرمی و موضوعات کلیدی که پیشران حرکت هستند؛ یعنی اموری که وقتی در آنها مداخله می‌کنیم ظرفیت رشد و ارتقا افزایش می‌یابد تأکید و تمرکز شود. اقدام راهبردی روشی میانبر است که با تمرکز روی گلوگاه‌ها در کوتاه‌ترین زمان و با کمترین هزینه ما را به مقصد می‌رساند و راهبردنگاری به این معناست که به نفع موضوعات اساسی از سایر موضوعات دست برداریم؛ زیرا اگر راهبردی وجود نداشته نباشد همهٔ موضوعات بلا تکلیف بر زمین خواهد ماند.

چه نقطه‌ای را به عنوان مرکز ثقل فعالیت‌های تربیتی انتخاب کنیم؟ به بیان دیگر اگر بخواهیم یک تحول مؤثر در جان کسی ایجاد کنیم اقدام راهبردی یعنی مهم‌ترین و مقرون به صرفه‌ترین اقدام چیست؟^۱

اگر این راهبرد و نقطه محوری را معلوم نکرده باشیم، هر کاری در عرصه تربیت می‌کنیم خوب است و برای ما امتیازی را ثبت می‌کند! به این ترتیب معیاری برای قضاوت کامل نسبت به فعالیت‌های تربیتی نداریم و از هرگونه تلاشی رضایت داریم؛ اما اگر راهبرد حرکت معلوم باشد فعالیت‌های تربیتی حد می‌خورد و هر تلاشی، مطلوب و مبارک نخواهد بود؛ زیرا پرداختن به کارهای خوب چه بسا مایه غفلت از کارهای خوب‌تر و مهم‌تر شود.

این اثر

به شکل فشرده، آنچه در این اثر، به عنوان راهبرد یا الگوی حاکم تربیت عرضه می‌شود «ارایه آرمان و افق معنایی در ساحت فردی و جمعی» است که «انسان مؤمن مجاهد ولایت‌مداری رو به سوی آن افق مطلوب» را تحویل می‌دهد و وظیفه‌مندی در این افق معنایی «سلوک ایمانی مجاهدانه در بستر ولایت طولی و عرضی به سوی آن افق آرمانی» است؛ طبعاً صورت حوزوی این الگو، عالم اسلام‌شناسی است که این ویژگی‌ها را داشته باشد. این موضوع را در ادامه توضیح خواهیم داد.

این نگاه کلان یک‌پارچه، اندیشه پشتیبان و ایده محوری در «تربیت طلبه عصر انقلاب اسلامی» است که از آیات و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و فرهنگ اسلام ناب محمدی اخذ شده و عمدتاً توسط احیاگر اسلام ناب، امام خمینی رحمته‌الله و ناخدای کنونی نهضت اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تبیین شده است؛ البته این فرآیند که پی‌رنگ فعالیت‌های تربیتی و چتر شاملی برای همه اقدامات در همه ساحت‌ها و ابعاد است، به عصر انقلاب اسلامی منحصر نیست؛ بلکه از طلوع آفتاب اسلام تا دامنه قیامت صادق است؛ اما به جهت احیای آن در گفتمان انقلاب اسلامی، مناسب است آن را به انقلاب اسلامی نسبت دهیم.

راهبرد آرمان‌گرای توحیدی ولایی، جهت‌گیری کلان فعالیت‌های تربیتی را معلوم می‌کند و رنگ متفاوتی بر آن می‌زند. دستگاه تربیتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که سلمان و ابوذر و عمار تحویل می‌دهد با نظامات تربیتی دیگر در همین نگاه شامل متفاوت است. این نظام تربیتی در جریان انقلاب اسلامی و حماسه دفاع مقدس، به همت امام خمینی رحمته‌الله احیا شد و فرآورده‌های بی‌نظیری مانند همت و سلیمانی و حوزویانی مانند شهید ردانی‌پور و میثمی تحویل داد.

امام خمینی معمار کبیر انقلاب اسلامی را به حق می‌توان «امام آرمان‌های اسلام» نام نهاد. امام خمینی برای اسلام زنده بود، برای اسلام نفس کشید، برای اسلام مجاهدت کرد و برای اسلام جان داد و به ما آموخت که همه زندگی خود را برای اسلام رقم بزنیم. کلیدواژه «اسلام عزیز» در بیان و بنان آن حکیم بزرگ، بسیار توجه‌برانگیز است. این ترکیب خاص از شدت عشق و علاقه او به اسلام پرده برمی‌دارد و رابطه عمیق وجودی و عاطفی او را با اسلام نشان می‌دهد. راهبر کنونی انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز مفسر ژرف‌اندیش و خوش‌بیان اندیشه امام است که به عمق نگاه او امتداد و جلا

^۱ در این زمینه ر.ک: محمد عالم‌زاده نوری؛ راهبرد تربیت اخلاقی در قرآن کریم.

بخشیده است؛ بنابراین حق بزرگ این دو شخصیت آرمانی معاصر در ساخت پیکره اصلی این کتاب مشهود و محفوظ است؛ گرچه صورت بندی و عنوان گذاری این کتاب اندکی متفاوت است و در آن نوآوری هایی به کار رفته است. در این کتاب ذیل عنوان «تربیت آرمانی توحیدی» سه کلیدواژه اصلی توحید، جهاد و ولایت که عمده ترین واژه های قرآنی هستند طرح شده است. توحید و جهاد در بیانات امامین انقلاب مشروح و مبسوط آمده است. ساختار اصلی بحث ولایت هم برگرفته از بخش چهارم کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن اثر ماندگار رهبر معظم انقلاب است که البته در اینجا نوآفرینی و تشریح شده است.

محتوای این کتاب نظریه پشتیبان معاونت تهذیب حوزه های علمیه است که به عنوان قانون اساسی و چارچوب راهنمای تربیت طلبه در عصر امام خمینی بر اساس گفتمان انقلاب اسلامی و معارف اصیل اسلام ناب محمدی با نگاه توحیدمحور و تمدن گرا عرضه شده است و خودسازی را به جامعه پردازی و تمدن سازی پیوند می زند. حوزه علمیه بر آن است که این اندیشه را در تار و پود دستگاه آموزشی، تربیتی و مدیریتی خود جاری سازد.

می توان این کتاب را امتدادی برای کتاب دیگر نویسنده با عنوان راهبرد تربیت اخلاقی در قرآن کریم دانست؛ زیرا آنچه اینجا آمده به واقع بسط و تفصیل محتوای همان اثر است؛ گرچه ادبیاتی به ظاهر متفاوت دارد. خواننده هوشمند به سرعت درمی یابد که مفاد این اثر با آن کتاب تهافتی ندارد؛ بلکه صورت ارتقایافته و تکمیل شده همان است. در آن کتاب به استناد قرآن کریم، «ایمان و عمل» به عنوان راهبرد اصلی تربیت معرفی شده بود. در این اثر، «ایمان و عمل» به «آرمان و قیام» بدل شده است. «آرمان» همان افق نهایی توحید و صورت عالی «ایمان» است و «قیام» فرد اعلای «عمل»؛ بنابراین دستاورد نهایی هر دو کتاب، یکی است گرچه در دو لایه طولی مترتب، ارائه شده اند. پس از این خواهیم گفت که تربیت آرمانی، آرمان تربیتی را محقق می سازد و نمونه اعلای انسان را عرضه می کند.

مؤلف سالها بلکه دههاست که دغدغه مند هندسه تربیت اسلامی در قالبی منسجم، جامع، یک پارچه، عقلانی و منظومه ای با رویکرد روشمند و مبتنی بر منابع اصیل اسلامی، در هموردی با نظامات رقیب و در مقیاس تمدن سازی بوده است و این اثر شاهدهی است که گمشده خود را - البته در ابعاد کلی و حدود کلان - در اندیشه بزرگ مردان انقلاب اسلامی یافته است و خدای کریم را شاکر است که زیرساخت اصلی نرم افزار «تربیت انسان انقلاب اسلامی» یا «تربیت طلبه تراز عصر تمدن سازی» را با بهره گیری از بنان و بیان امامین انقلاب عرضه کرده است.

مخاطب

این کتاب اولاً برای فضای مدارس علمیه و خطاب به مدیران عالی، مسئولان و مربیان طلاب نوشته شده است و سند پشتیبان تربیتی برای حوزه های علمیه به شمار می رود. در مرتبه بعد خود طلاب علوم دینی در جایگاه مربی می توانند از این کتاب بهره گیرند؛ البته روشن است که محتوای آن، بیانگر نظام تربیت دینی و قرآنی است و گرچه در متن بر مخاطب حوزوی تطبیق داده شده است؛ اما به طلاب حوزه علمیه و نهاد عالمان دین اختصاص ندارد و بر دیگر اقشار و اصناف اجتماعی در جامعه ایمانی نیز جاری است.

تقدیر و سپاس

برخی از اساتید ارجمند و فضیلتی گرانمایه پیش از انتشار این اثر آن را مطالعه کرده و نکات خرد یا درشتی را گوشزد کرده‌اند که به عنای این اثر افزوده است. مؤلف تلاش کرده تا از همه آن مطالب استفاده کند و این متن را بر اساس آن تکمیل و ترمیم نماید؛ گرچه پاره‌ای از ملاحظات را هم روانداسته یا اعمال نکرده است؛ ولی از اهتمام و توجه آنها بسیار درس گرفته و از ابراز لطف بی‌دریغ و محبت آنان سپاسگزار است:

آیت الله علی‌رضا اعرافی، آیت الله سید یدالله یزدان‌پناه و حجج اسلام مهدی رستم‌نژاد، عبدالهادی مسعودی، عبدالکریم بهجت‌پور، مسعود تاج‌آبادی، هادی حسین‌خانی، محمدجواد نظافت، حسین سوزنچی، محمدعلی برکتین، محمدعلی میرزایی، محسن قنبریان، مرتضی آقاتهرانی، محمدمحسن دعایی، حمید مشهدی آقایی، هادی صادقی، سعید دسمی، علی‌رضا پناهیان، محسن عباسی ولدی، مجتبی زارعی، مهدی عبداللہی، میثم قاسمی، فرهاد عباسی، علی‌رضا آل‌بویه، مهدی علی‌زاده، عبدالله محمدی، محمود نوذری، محسن جوادی، حسین مظفری، رضا ملایی، حمید ملکی متهور، وحید نجفی، محمد سبحانی امین، احمدرضا حسین‌زاده، ابراهیم شفیعی، محمود حسنی‌نژاد، علی تقی‌زاده، سید یاسر حسینی، مصطفی فیض، علی محمدی، علی دانش، ابوذر مظفری، محمد استوار میمندی، میرهاشم حسینی، اصغر مددی، وحید درخور، علی مهدیان، احمدرضا اعلائی، حسن ملایی، امیر جوان، حبیب‌الله بابایی، کاظم علی‌محمدی، حمیدرضا زارعی، و علی فاطمی‌پور.

نگارنده از نقد و بررسی عالمانه این اثر و تذکر خطاها یا ترمیم کاستی‌های آن به تمام استقبال می‌کند و دست تقاضای خود را متواضعانه به سوی صاحب‌نظران و اندیشوران عرصه تربیت اسلامی می‌گشاید تا از آرای آنان در اصلاح و تکمیل آن بهره‌گیرد و بر خود فرض می‌داند از دانشمندان مشفق و دوستان فاضلی که در غنا بخشیدن به محتوای این کتاب نقش پیدا و پنهانی دارند تشکر کند و برای همه آنان از خدای بزرگ خیر و رحمت و برکت درخواست نماید؛ «وَفَقَّهْمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ وَ أَعَزَّهُم بِهْدَاهُ».

محمد عالم‌زاده نوری

تابستان ۱۴۰۳

فصل اول: آرمان

فطرت آرمان خواه و آرمان گرا

لوح وجود انسان در بدو تولد سفید نیست و خدای بزرگ، آدمی را با ویژگی های سرشتی متعددی آفریده است. مهم ترین ویژگی فطری انسان، آرمان خواهی و کمال جویی او در مقیاس بی نهایت است؛ یعنی انسان از زمان آفرینش، به کمال نامتناهی گرایش دارد و همه خوبی ها را در ابعاد بی کران طلب می کند؛ از این رو به هیچ حدی قناعت نمی کند و دائم در صدد رسیدن به وضعیتی برتر است. رغبت و طلب بی نهایت در جان همه انسان ها به شکل پیش فرض نصب شده و حالت همگانی دارد.

این ویژگی فطری و ذاتی، جلوه های متعددی دارد و در مصادیق فراوانی نمایان می شود؛ تقاضای علم بی نهایت، قدرت مطلق، زیبایی نامتناهی، حیات جاودانه و خواسته های بی حد و مرز که در سرشت همه انسان ها وجود دارد مصادیق عشق به کمال مطلق است. سیری ناپذیری، زیاده طلبی، تعالی جویی و فزون خواهی در همه امور مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی در همگان مشهود است.

ویژگی بی نهایت طلبی که حاصل الهی بودن انسان^۱ و اثر دمیدن روح بی نهایت خدا در جان او است^۲ در ایام جوانی به خاطر داشتن فطرت دست ناخورده و آماده، بیشتر بروز دارد؛ گرچه در گذر زمان تضعیف یا تقویت می شود؛ مثلاً در مواجهه با موانع و دشواری ها، جوان از از تک و تا می افتد و آرمان گرایی او به دم غنیمتی، محافظه کاری، دون همتی و تسلیم در مقابل واقعیت ها تبدیل می شود یا در شرایط دیگری این روح ماجراجو و آرمانگرا تقویت می گردد.

حقیقت این کمال طلبی و بی نهایت خواهی، خداجویی و خداخواهی است؛ یعنی مصداق حقیقی کمال مطلق و گمشده اصلی انسان که او را ناآرام و بی قرار ساخته است وجود نامحدود خدا است و تا انسان به او متصل نشود و با او ارتباط برقرار نکند، قرار و آرام نخواهد یافت: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».^۳ گرچه بسیاری از انسان ها مصداق اصلی را نمی بینند و به نعمات اندک مادی عشق می ورزند یا به کمالات محدود دنیوی روی می آورند؛ ولی زمانی که به خواسته خود دست می یابند بدان راضی نمی شوند و همچنان احساس کمبود و تقاضای بیشتر دارند.

این چگونگی به نوع انسان اختصاص دارد و فصل ممیز او از حیوان ها و سایر موجودات به شمار می رود؛ بنابراین هرچه بیشتر آن را رشد دهد ویژگی های انسانی را فربه تر ساخته است و هرچه کمال جوتر شود انسان تر گشته است. تربیت انسان، رشد دادن موجودی با این فطرت است؛ بنابراین در جایگاه تربیت باید روی آن متمرکز شویم و آن را بیفزاییم و

^۱ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۵۶).

^۲ «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲).

^۳ سوره رعد، آیه ۲۸.

مصدق حقیقی آن را نشان دهیم؛ یعنی از یک سو کمال‌جویی را تقویت کنیم و از سوی دیگر با معرفی کمال واقعی آن را ارضا نماییم. اگر انسان کمال واقعی را بشناسد موفق خواهد شد این ویژگی فطری را هدایت کند و رشد دهد؛ اما اگر به تصور غلط، چیز دیگری مانند ثروت و شهرت و قدرت و سایر امور دنیوی را کمال تصور کند و بر اساس ویژگی فطری خود به دنبال آن رود استعداد خود را هرز داده و فطرت خود را گمراه نموده است.

شهید مطهری در این باره فرموده است:

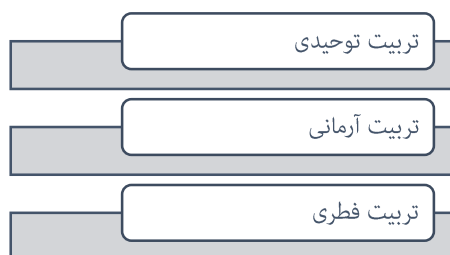
انسان آنچنان موجودی است که نمی‌تواند عاشق «محدود» باشد، نمی‌تواند عاشق فانی باشد، نمی‌تواند عاشق شیئی باشد که به زمان و مکان محدود است. انسان عاشق کمال مطلق است و عاشق هیچ چیز دیگری نیست؛ یعنی عاشق ذات حق است، عاشق خداست. همان کسی که منکر خداست، عاشق خداست.^۱

خلاصه آنکه انسان به اقتضای فطرت الهی، عاشق اتصال به بی‌نهایت و مشتاق دستیابی به اطلاق است و این عشق و اشتیاق، نشان ظرفیت بی‌حد و مرز وجود انسان و بی‌کرانگی استعداد اوست؛ پس هرچه خداگونه‌تر شود^۲ و به آن وجود بی‌نهایت مقرب‌تر و نزدیک‌تر باشد استعدادهای شکفته‌تر و کمال بیشتری دارد.

مربی باید انسان را به این ویژگی فطری آگاه کند تا بیشتر بر اساس آن عمل کند و کامل‌تر شود. اگر انسان به این ویژگی فطری آگاه‌تر شود به خدا آگاه‌تر شده است؛ وقتی انسان جان بی‌نهایت‌گرای خود را شناخت خدای بی‌نهایت را هم شناخته است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ».^۳ به این ترتیب خداجویی، آرمان‌گرایی و کمال‌خواهی در تربیت انسان جایگاه ویژه پیدا می‌کند و جریان اصیل انسان‌سازی از مسیر ایمان و توحید و فطرت می‌گذرد.

آرمان‌گرایی و عشق به کمال مطلق سرمایه اولیه انسان برای حرکت به بلندی کمال است. این سرمایه را باید شناخت، پاس داشت و تقویت کرد. به دنبال خدا رفتن و اتصال به بی‌نهایت در شناخت خدا، شناخت صفات و خواسته‌های خدا و تلاش برای تشبّه به صفات خدا و پیگیری خواسته‌های خدا یعنی بالاترین خواسته‌ها متجلی می‌شود.

خدای بزرگ، همان گمشده اصلی انسان است که او را در وجود خود می‌یابد و به دنبال او و خواسته‌های او حرکت می‌کند و تمام هستی خود را در او فانی می‌سازد. بزرگ‌شدن انسان در همین بندگی و اتصال به بی‌نهایت است.



^۱ مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۱۴۸.

^۲ «تَحَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»؛ این عبارت علی‌رغم شهرت فراوان در منابع اولیه یافت نشد. البته در کتاب‌های زیر بدان اشاره شده است: محمد تقی مجلسی، روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۲ و ج ۳، ص ۱۳ و ج ۶، ص ۴۰۲، محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

^۳ عبدالواحد تمیمی آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۴۶۳۷.

این تربیت آرمانی همان تربیت توحیدی و همان تربیت فطری است که انسانی مؤمن، عبد، خداگونه و آرمان خواه تحویل می دهد: «العبودية جوهره کنهها الربوبية».^۱

تربیت؛ ساخت انسان والا و بزرگ

تربیت را به هر معنا تفسیر کنیم، «رشد دادن شخصیت»، «ایجاد فضیلت یا تعالی» و «ارزش بخشیدن به انسان» در آن اشراب شده است و مستلزم «بزرگ ساختن آدمی» در ابعاد مختلف است. مربی به انسان بزرگی و والایی می بخشد و او را از جایی که هست به نقطه ای برتر ارتقا می دهد. بر این پایه شایسته است پیش از سؤال از «چگونگی تربیت و کیفیت بزرگ ساختن انسان» در معنای «انسان بزرگ» کاوش کنیم.

انسان بزرگ، آرمان بزرگ

انسان بزرگ چه کسی است و بزرگی انسان به چیست؟ اگر بخواهیم شخصیت کسی را عظمت بخشیم دقیقاً چه چیزی را باید در وجود او پدید آوریم؟ آیا پرورش اندام، افزایش قوای ذهنی، پدید آوردن توانایی های روحی، آموزش دانش ها و مهارت ها و اموری مانند آن حقیقت وجود انسان را رشد می دهد و بزرگ می سازد؟ پاسخ این سؤال را امام علی علیه السلام در بیانی کوتاه فرموده اند: «قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَيَّ قَدْرَ هِمَّتِهِ»^۲؛ یعنی ارزش، اندازه و قواره انسان با مقدار همت او تناسب دارد و هر چه همت کسی بزرگ تر باشد وجود او بزرگ تر و ارزشمندتر است. همت هر کس چیزی است که به درد و دغدغه او تبدیل شده، هم و غم او به شمار می رود^۳ و فکر و ذکر او را به خود مشغول ساخته است. همت انسان موضوعی است که برای او مهم است؛ و همه اهتمام و تلاش های او را جهت می بخشد. همت انسان، همان خواسته بزرگ او و نقطه ای است که فعالیت ها و تکاپوهای او صبح و شام بر آن متمرکز است. پس انسان هر چه آرمان و دل مشغولی های بزرگ تری داشته باشد و خواسته ها و رؤیاهای والاتری در سر پیروید عظمت بیشتری دارد و هر چه همت و اهتمام او به امور پست و حقیر تعلق گرفته و خواسته های کوچک و ابتدایی داشته باشد وجود او حقیرتر و فرومایه تر است: «الشَّرْفُ بِالْهَمِّ الْعَالِيَةِ»^۴. در یک کلام ارزش و بزرگی انسان به بزرگی آرمان اوست. به تعبیر آیت الله حسن زاده آملی «آن که به هر آرمان است، ارزش او همان است».^۵

^۱ منسوب به جعفر بن محمد؛ مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۴۵۳. این تعبیر در منابع حدیث معتبر یافت نشد.

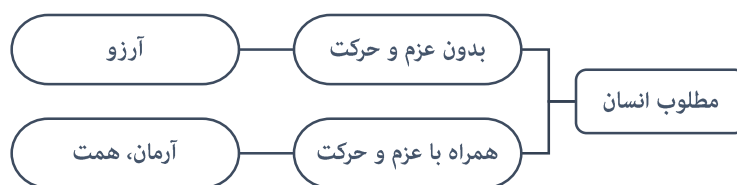
^۲ نهج البلاغه، حکمت ۴۷.

^۳ در کلمات امام علی علیه السلام آمده است: «بِقَدْرِ الْهَمِّ تَكُونُ الْهُمُومُ» (عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۰۲۸۳) و «هُمُومُ الرَّجُلِ عَلَيَّ قَدْرَ هِمَّتِهِ» (همان؛ حدیث ۱۰۲۸۵).

^۴ عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۰۲۷۳.

^۵ حسن حسن زاده آملی؛ صد کلمه، کلمه دوازدهم.

آرمان با آرزو متفاوت است. آرزو یک رؤیای شیرین خیال‌انگیز و یک نقطه‌ خوشایند مطلوب است که دائم تصور می‌شود و لذتی می‌آورد؛ اما عزم و حرکتی نمی‌آفریند و به اقدام و عملی منتهی نمی‌شود؛ اما آرمان، شور و عزم و تکاپو می‌آورد و انسان را به حرکت و اقدام برمی‌انگیزد.



«همت» نیز با «عزم» متفاوت است؛ عزم، تصمیم قوی، قدرت اراده، تسلط بر قوای نفس و ثبات و پایداری در انجام دادن یک کار است و یک ویژگی فاعلی (قوة فعالیت) به شمار می‌رود؛^۱ اما همت به معنای خواست و دغدغه‌ای است که برای تحقق آن تلاش می‌شود و عزم و اراده به آن تعلق می‌گیرد؛ بنابراین یک ویژگی مفعولی و حاصل مصدری به شمار می‌رود؛ به این ترتیب عزم در امتداد همت است و به همت‌ها یعنی خواسته‌های جدی تعلق می‌گیرد.

آنچه مایه ارزشمندی وجود انسان است و والایی و قدر و منزلت ما را مشخص می‌کند همت ما یعنی خواست، هدف و آرمانی است که عزم داریم به سمت آن حرکت کنیم. همت بلند گرچه عزم بالایی را می‌طلبد ولی الزاماً همان عزم بالا نیست؛ بنابراین ممکن است کسی عزم بزرگ و همت کوتاهی داشته باشد؛ یعنی قدرت اراده و قوه فعالیت بالایی دارد؛ ولی این نیروی عظیم را برای یک امر پست صرف می‌کند؛ مثلاً نادر و چنگیز و هیتلر، قدرت اراده و فعالیت بالایی دارند ولی آن را برای کشورگشایی و تسلط بر جهان به کار گرفتند که در مقایسه با خواسته‌های دیگر خواسته پست و کوچکی است.

امام خمینی با نادر و هیتلر در عزم یعنی در ویژگی فاعلی مشترک‌اند و از این جهت نسبت به انسان‌های تنبل بی‌اراده‌ای که اساساً خواسته‌ای را دنبال نمی‌کنند و حرکت و جوششی ندارند، بزرگ‌ترند؛ ولی در متعلق عزم و اراده تفاوت دارند؛ نادر و هیتلر به دنبال کشورگشایی و دنیاطلبی‌اند و امام خمینی به دنبال رضای خدا و اعتلای دین او. همت به دست آوردن دنیا و اراده بر جمع‌آوری امور مادی و دنیوی، هر قدر بزرگ باشد کوچک است یعنی والا و ارزشمند نیست؛ «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (سوره توبه، آیه ۳۸)؛ بلکه اگر فرض کنیم نادر و هیتلر، والایی و عظمت امور معنوی را شناخته باشند در عین حال آن را دنبال نکنند درجه فعالیت آنها نیز ضعیف‌تر است؛ زیرا دنبال کردن امور معنوی که کمتر نتایج مشهود عاجل و دستاوردهای نقد دنیوی دارد سخت‌تر و سنگین‌تر است و قدرت فاعلی بیشتری می‌طلبد.

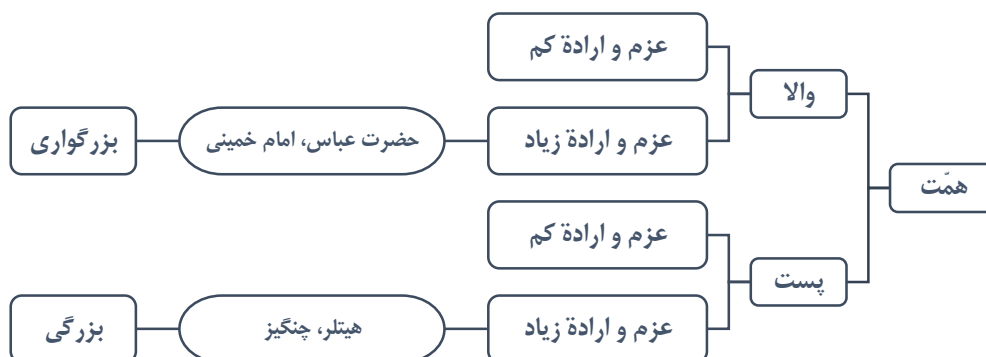
بنابراین لازمه داشتن همت بزرگ، شناخت بزرگی است. اگر کسی بزرگ واقعی را نشناسد و همه سرمایه‌های وجودی، قوای فاعلی و جوهره انسانی خود را متوهمانه و به خیال بزرگی، صرف یک امر پست دنیوی کند باز هم کوچک است.

^۱ محمود زمخشری؛ الکشاف، ج ۴، ص ۳۱۳

مرحوم شهید مطهری برای اشاره به چنین موضوع مهمی، میان «بزرگی» و «بزرگواری» تمایز قائل شده است. ایشان «بزرگی» را مقابل «کوچکی روح» و «بزرگواری» را مقابل «پستی روح» قرار داده است و بر این اساس کسانی مانند اسکندر، خشایار، نادرشاه و ناپلئون را به جهت داشتن همّت‌های بزرگ و اراده‌های پولادین (در کسب ثروت، جاه‌طلبی، کشورگشایی، حرص، کینه‌توزی و شهوت)، بزرگ و نه بزرگوار دانسته و ارزش انسان را در بزرگواری منحصر کرده است.^۱ نتیجه اینکه دو گونه «بزرگی» داریم. بزرگی والا و ارزشمند که از آن به «بزرگواری» تعبیر کرده‌اند و بزرگی غیروالا شبیه قدرت اراده شمر و هیتلر و چنگیز که به خواسته دنیوی پست، تعلق گرفته است. «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ» به معنای والایی و ارزشمندی اخلاقی انسان است نه بزرگی و فضیلت وجودی او.

عزم و اراده مانند شجاعت و بسیاری از صفات روحی و ویژگی‌های جان انسان، بذاته یک ویژگی خنثی به شمار می‌رود و از حیث ارزش اخلاقی می‌تواند خوب یا بد باشد؛ مثلاً عزم و اراده و شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام به جهت قرار گرفتن در مسیر حق، خوب و ارزشمند است؛ ولی عزم و اراده و شجاعت شمر، به خاطر خواسته پستی که انتخاب کرده بود بسیار بد است. والایی و ارزشمندی انسان به همان آرمان، خواسته‌های نهایی و همّت‌های اوست.

بنابراین کسی که آرمان و انگیزه والاتری دارد و عزم و تلاش انسانی بیشتری را خرج آن می‌کند؛ یعنی از اختیار و اراده که فصل ممیز انسان و حیوان است بیشتر بهره می‌گیرد والاتر است و در مقابل، کسی که خواسته والایی ندارد یا از سرمایه انسانی ویژه خود برای خواسته‌های والا استفاده نمی‌کند، انسانیتش شکوفا نمی‌شود و در همان مرتبه پایین باقی می‌ماند. پس عظمت و شکوه انسان در هم و عزم و خواسته و آرمان او و در انگیزه‌های بزرگ اوست.^۲



انسان، از همان آغاز و به شکل سرشتی، کمال‌جو آفریده شده و همواره در تلاش و تکاپو برای دست‌یابی به نقطه‌ای برتر و درجه‌ای بالاتر است. موتور محرک وجود ما انسان‌ها همین خواسته‌های بی‌شماری است که به صورت «نیاز» در دل ما شکل گرفته و ما را به حرکت فرامی‌خواند. این تلاش و تکاپو گاهی برای رسیدن به امور خرد و نیازهای دست‌پایین است و گاهی نیز برای دست‌یابی به مقاصد بلند، اهداف متعالی و قله‌های رفیع.

^۱ مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۶۶۰ و ج ۲۳، ص ۶۲۱.

^۲ امام خمینی رحمته الله علیه: «بعضی از مشایخ ما، اطفال الله عمره، می‌فرمودند که عزم جوهره انسانیت و میزان امتیاز انسان است، و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم او است» (سید روح‌الله خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۷).

مقاصد بلند - برخلاف مقاصد نزدیک که به سرعت دیده می‌شوند و در نظرها بزرگ جلوه می‌کنند - معمولاً دیرتر و سخت‌تر به چشم می‌آیند و کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند. کوهنوردی را تصور کنید که در میانه راه از مناظر طبیعی و چشم‌اندازهای فریبا می‌گذرد. اگر رسیدن به قله، برای او جدی نباشد یا اندکی دشوار نماید، همین دشت زیبای پیش رو یا آن لاله‌زار خوش‌نمای کمی دورتر برای او خواستنی جلوه خواهد کرد و او را از تلاش و حرکت بی‌وقفه باز خواهد داشت. این مناظر میان راه، او را به ماندن در شرایطی که هست قانع می‌سازد و هوس و همت رسیدن به قله یا دست کم سرعت حرکت او را خواهد شکست.

چشم از قله بازگرفتن و به مناظر نزدیک دوختن و لذت و مطلوبیت همین افق نزدیک را مززه کردن، تلاش و تکاپو را کند می‌کند؛ اما چشم بر قله دوختن و آرزوی رسیدن به قله را در دل پروردن، شور حرکت و طراوت رفتن را در دل‌ها خواهد شکفت و امید را زنده نگاه می‌دارد.

دنبال کردن اهداف بلند به صرف توان فراوان و استقامت نیاز دارد و در زمانی نسبتاً طولانی رخ خواهد داد. اگر انسان قاعده حرکت را نداند و تحمل دشواری‌های راه را نداشته باشد بی‌تردید از رسیدن به نقطه نهایی و خواهد ماند. تنها با صبر و پایداری می‌توان به افق‌های دور دست و نقاط بلند دست یافت: «بِالصَّبْرِ تُدْرِكُ مَعَالِيَ الْأُمُور»^۱.

اگر انسان آرمانی پیش رو نداشته باشد و تلاش‌های خود را به سوی قله‌ای رفیع معطوف نگرداند، روزمرگی و غفلت او را به دنبال کردن امور نازل و درجه دو خواهد کشانید و سرمایه عمر و جوانی، صرف دست‌یابی به کالای اندکی خواهد شد. خدای بزرگ نیز امور متعالی و نگاه کردن به افق‌های دور دست را دوست می‌دارد و تنگ‌نظری یا اکتفا به امور پست و حقیر را نمی‌پسندد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»^۲.

بسنده کردن به اهداف خرد و اکتفا به بهره‌های معمولی و دم دستی، مهم دانستن امور پست و کوچک و خود را آماده اقدامات بزرگ ندیدن و شور حرکت عالی نداشتن، نشان از کوچکی شخصیت و پایین بودن قیمت انسان است. همان‌گونه که دل‌مشغولی‌های بزرگ و در سر پروراندن همت‌های عالی، نشان از عظمت شخصیت و علو قیمت او است. مردان کوچک، صاحب آرزوهای کوچک‌اند، با دنیایی حقیر و تمنایی خرد؛ اما مردان پر قدرت و بزرگ، تمنایی بلند و همتی بزرگ در سر می‌پرورند.

با این وصف در مقام تربیت، یعنی آن‌گاه که می‌خواهیم انسان بزرگوار و روح باعظمتی بسازیم باید آرمان بزرگی در جان او پرورانیم و دغدغه و اراده بزرگی در دل او بنشانیم.^۳

^۱ عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۶۳۱۷.

^۲ ابن ابی‌جمهور؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۶۷.

^۳ تفاوت امام راحل علیه السلام با دیگر عالمان و عظمت او نسبت به آنان در همین همت بلند و افق متعالی حرکت است. برخی عالمان به اصلاح شهر و منطقه و محیط پیرامون خود قانع‌اند و عزمی برای اصلاح جهان ندارند. برخی به اجرای احکام فردی دین قانع‌اند و عزمی برای اقامه احکام اجتماعی آن ندارند. برخی به اجرای واجب و حرام شرعی توسط مردم و رهایی آنان از عذاب جهنم راضی‌اند و عزمی برای سعادت کامل و فلاح آنان تا عالی‌ترین مراتب انسانی ندارند. جان باعظمت امام روح‌الله با عزم پولادین الهی مصمم بود بیرق اسلام را در همه قطب‌های زمین به اهتزاز درآورد (سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۱۳)؛ البته روشن است که همه علمای اسلام، سربلندی و



نقطه مقابل همت بلند، ضعف نفس و دون‌همتی است. دون‌همتی به معنای پستی طبع و قناعت به جزئیات و خواسته‌های حقیر است. انسان بی‌آرمان، انسان کوچکی است بی‌معنا که به دنبال امور کوچک و آرزوهای ناچیز می‌دود. مهم‌ترین اقدام تربیتی این است که او را از دون‌همتی و افق‌های نازل برهانیم و حرارت لازم برای دستیابی به چشم‌اندازهای بلند، انگیزه‌های والا و افق‌های متعالی را درون او پدید آوریم؛ به طوری که به سبب دست یافتن به منافع پست دنیوی شادمان نشود و از فقدان آن نیز اندوهگین نگردد.^۱ امام علی علیه السلام فرمودند: «مَنْ صَغُرَتْ هِمَّتُهُ بَطَلَتْ فَضِيلَتُهُ»^۱

اعتلای اسلام را دوست می‌دارند و حکومت امام زمان علیه السلام بر تمام زمین را آرزو می‌کنند؛ اما عزم و اراده بر اقامه دین و علم و دانش چگونگی تحقق این آرمان در امام راحل و سایر علما به شدت متفاوت است.

در کلام مقام معظم رهبری راز توفیقات عظیم امام راحل چنین بیان شده است: «شخصیت امام تا حد بسیار زیادی به اهمیت و عظمت آرمان‌های او مربوط می‌شد. او با همت بلندی که داشت، هدف‌های بسیار عظیمی را انتخاب می‌کرد. تصور این هدف‌ها، برای آدم‌های معمولی دشوار بود و می‌پنداشتند آن هدف‌های والا، دست‌نیافتنی هستند؛ لکن همت بلند و ایمان و توکل و خستگی‌ناپذیری و استعداد‌های فراوان و توانایی‌های اعجاب‌انگیزی که در وجود این مرد بزرگ نهفته بود، به کار می‌افتاد و در سمت هدف‌های مورد نظرش پیش می‌رفت و ناگهان همه می‌دیدند که آن هدف‌ها محقق شده‌اند.

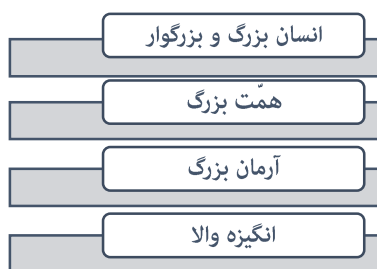
نقطه‌ی اساسی کار او این بود که در اراده‌ی الهی و تکلیف شرعی محو می‌شد. هیچ چیز برایش غیر از انجام تکلیف، مطرح نبود. واقعاً او مصداق ایمان و عمل صالح بود. ایمانش به استحکام کوه‌ها می‌مانست و عمل صالحش با خستگی‌ناپذیری باورنکردنی توأم بود. آن‌چنان در تداوم عمل صبور و کوشا بود که انسان را دچار حیرت می‌کرد. به همین خاطر، هدف‌های بزرگ قابل وصول شد و دست یافتن به قله‌ها امکان‌پذیر گردید.

جمهوری اسلامی در حالی به وجود آمد که هیچ‌کس در دنیا باور نمی‌کرد این نظام پابرجا بماند و بر دشمنان کینه‌ورز و قدرتمند خود، فایق آید. ما باید این راه را ادامه دهیم. آن چیزی که از امام برای ما قابل تقلید است، هدف‌های او و حرکت به سمت آن هدف‌هاست. هیچ‌کدام از هدف‌ها و آرمان‌هایی که امام معین کردند، صرف‌نظرکردنی نیست. آن بزرگوار برای ملت ایران و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، بهترین و والاترین و اصلی‌ترین هدف‌ها را انتخاب کردند و به زبان آوردند و آنها را در ده‌ها اثر از ادبیات مخصوص خود ثبت کرده و حرکت به سمت آنها را نشان دادند» (بیانات رهبری، ۱۶/۳/۱۳۶۸).

نیز می‌فرمایند: «هدف‌های بزرگ، به خودی خود، حرکت‌ها و شخصیت‌های بزرگ را تولید می‌کند. هدف‌ها و آرمان‌ها و افکار و تأملات انسان درباره‌ی زندگی و جامعه و آینده و وظایف بشر، عناصر سازنده‌ی شخصیت انسان است» (بیانات رهبری، ۱۸/۳/۱۳۶۸).

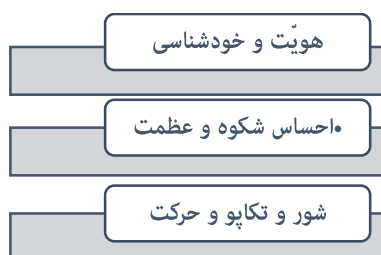
^۱ باید بزرگ شویم. خواسته‌های ما کوچک است؛ برای چیزهای کوچکی تلاش می‌کنیم. آرزوهای ما کوچک است؛ با به دست آوردن چیزهای کوچکی خوشحال و سرمست می‌شویم. مطالبات ما از دیگران کوچک است؛ بر سر چیزهای کوچکی خشمگین و با دیگران درگیر می‌شویم. با از دست دادن چیزهای کوچکی غصه می‌خوریم، ناله می‌کنیم و غمگین می‌شویم. رؤیاهای ما کوچک است؛ از دست دادن چیزهای کوچکی ما را نگران می‌کند. دل‌های ما کوچک است؛ عشق‌ها و نفرت‌های ما کوچک است، امیدها و افتخارات ما کوچک است. شادی‌ها و خرسندی‌های ما کوچک است. نارضایتی‌ها و اعتراض‌ها و شکایت‌های ما کوچک است. دردها و دغدغه‌های ما کوچک است. با

کسی که همتش کوچک باشد همه خوبی‌ها و فضایل خود را از دست می‌دهد» و «خَيْرُ الْهَمِّ أَعْلَاهَا؛^۲ بهترین همت‌ها بلندترین آنهاست».



همت با هویت و احساس هویت هم رابطه دارد؛ زیرا در پاسخ به سؤال هویت، از وصف یا مجموعه‌ای از اوصاف ثابت، مستقر و پایدار یاد می‌شود و عنصری که دوام و ثبات ندارد عنصر هویتی نیست؛ عنصر عارضی است. وقتی خواسته‌های یک انسان متنوع و متعدد است و دائم از این شاخه به آن شاخه منتقل می‌شود یک هویت مستقر برای او شکل نمی‌گیرد؛ اما وقتی اهتمام او بر یک آرمان متمرکز می‌شود احساس هویت می‌کند.

بنابراین آرمان‌ها و دغدغه‌های هر انسان، کانون هویت اوست. طبیعتاً هرچه آرمان و خواست یک فرد متعالی‌تر باشد احساس عظمت و شکوه بیشتری در او پدید می‌آید و هرچه خواسته‌ها و دغدغه‌هایش پست‌تر باشد، احساس حقارت و دنائت بیشتری در جان او شکل می‌گیرد؛ بنابراین تربیت باید ناظر به آرمان‌آفرینی در جان فرد باشد؛ زیرا آرمان‌آفرینی در نهایت به هویت‌آفرینی می‌انجامد.



بدین ترتیب مهم‌ترین و مؤثرترین اقدام تربیتی ایجاد آرمان بلند و انگیزه‌های حرکت‌آفرین است. هرچه این آرمان بزرگ‌تر و بلندتر باشد، شور و حرکت و تکاپوی بیشتری می‌آفریند؛^۳ زیرا آرمان نه در ذهن که در قلب جای دارد و به

چیزهای کوچکی ناامید و دلسرد و کلافه می‌شویم. انسان‌های بزرگ نه با به دست آوردن چیزی سرمست می‌شوند و نه با از دست دادن نعمتی محزون. انسان‌های دریادل، مانند اقیانوس اند و به راحتی موج بر نمی‌دارند: «لَكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (سوره حدید، آیه ۲۳).

^۱ عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۰۲۸۱.

^۲ عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۰۲۷۵. در سخن دیگری از امام علی علیه السلام آمده است: «الْمَرْءُ بِهَمَّتِهِ؛ ارزش انسان به همت اوست» (همان؛ حدیث ۱۰۲۶۳). «كُنْ بَعِيدَ الْهَمِّ إِذَا طَلَبْتَ؛ هرگاه چیزی را طلب می‌کنی همت دوری داشته باش» (همان؛ حدیث ۱۰۲۷۶). «أَحْسَنُ الشَّيْمِ شَرَفُ الْهَمِّ؛ برترین صفات، همت بلند است» (همان؛ حدیث ۱۰۲۷۴). «مَنْ شَرَفَتْ هَمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ؛ کسی که همتش شریف است ارزشش بالاست» (همان؛ حدیث ۱۰۲۷۸). در ادعیه امام زین العابدین علیه السلام نیز آمده است: «أَسْأَلُكَ... مِنْ الْهَمِّ أَعْلَاهَا؛ از همت‌ها بالاترینش را از تو مسألت می‌کنم» (محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۵۵).

^۳ امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَا ضَعْفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيْتِ عَلَيْهِ النَّيَّةُ؛ در آنجا که نیت قوی است بدن ضعیف نمی‌شود و کم نمی‌آورد» (محمد بن علی بن بابویه صدوق؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۰).

تعلق قلبی، انگیزش درونی و درک حضوری بدل می‌گردد؛ یعنی بر خلاف اهداف ذهنی و معلومات حصولی که نوعاً امتداد و جریان عملی ندارند، بر نظام حبّ و بغض افراد تکیه دارد و به سبب قلبی بودن در جان انسان، شور و بعث و حرکت می‌آفریند.

اصولاً طرح قرآن کریم برای تربیت و تعالی انسان ارائه توصیه‌های جزئی و دستورات متفرق اخلاقی نیست. فراتر از همه این توصیه‌ها، قرآن کریم به انسان، شکوه و شخصیت می‌بخشد، عظمت انسان را به او یادآوری می‌کند و او را به عنوان خلیفه خدا به یک رسالت بزرگ فرامی‌خواند. پیامبران الهی نیز به جای این که انسان‌های کوچک و شخصیت‌های مینیاتوری را به دستورات جزئی اخلاقی توصیه کنند، به آنها آرمان و معنا و عظمت بخشیدند و از آنها ابرانسان پدید آوردند. آنگاه کسی که شکوه و بزرگی خود را درک کند، به دنبال لذایذ پست و شهوات حقیر نمی‌رود^۱ و در سخت‌ترین شرایط برای رسیدن به خواسته‌های عظیم تاب می‌آورد: «وَ كَاتِبِينَ مِنَ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ؛ چه بسا پیامبرانی که انسان‌های ربّانی فراوانی به همراه او مبارزه کردند، پس در برابر مصائبی که در راه خدا به آنان رسید سستی نکردند و ناتوان نشدند و سر تسلیم فرود نیاوردند؛ و خدا این شکیبیان را دوست می‌دارد»^۲.

وقتی انسانیت افراد، کم‌فروغ و جوهر انسانی، نایاب است تلاش برای ایجاد فضایل و نجات از پستی‌ها به نتیجه نمی‌رسد. کسی که افق، معنا و آرمانی برای زندگی ندارد، لاجرم به سرگرمی‌های روزمره دلخوش است و با از دست دادن آنها متلاطم می‌شود.

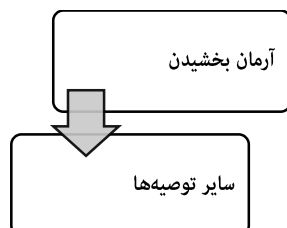
برای درمان دردهای اخلاقی بشر باید از ریشه و نه از شاخه و معلول آغاز کرد و ریشه همه این آسیب‌ها، فرومایگی یا کوچکی ابعاد انسانیت است؛ بنابراین در مقام تربیت و انسان‌سازی باید فراتر از خرده‌توصیه‌های اخلاقی و گزاره‌های مشتت، یک خط را پیمود: افق، آرمان و همت پدید آورد تا بدین وسیله معنا، کرامت و شکوه شخصیت تأمین شود. فهرست بلندی از دستورالعمل‌ها و توصیه‌ها، بیش از آنکه تربیت کند، گیج می‌کند و هم انسان را متفرق می‌سازد، گاهی هم به لجبازی و مقاومت می‌انجامد. مقدم بر همه اقدامات تربیتی یک چیز لازم است: یک آرمان و یک افق معنایی که دلبستگی، آهنگ، تصمیم، عزم، اراده، خواست، تکاپو، تلاش، جدیت، مجاهدت و پشتکار ایجاد کند.^۳

^۱ امام سجاد علیه السلام فرمودند: «مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا؛ یعنی کسی که جانش برای او ارزشمند باشد دنیا برای او پست است» (حسن بن شعبه حرانی؛ تحف العقول، ص ۲۷۸). همچنین از امام علی علیه السلام نقل شده است: «مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ؛ کسی که جانش برای او ارزشمند باشد شهوات برای او پست و حقیر است (نهج البلاغه، حکمت ۴۴۹). و نیز نقل شده است: «مَا رَفَعَ امْرَأً كَهْمَتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز انسان را مانند همت بلند نمی‌سازد و هیچ چیز مانند شهوات انسان را فرومایه نمی‌کند» (عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۰۲۷۱).

^۲ سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

^۳ آیات زیر به کرامت انسان اشاره دارد: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (سوره اسراء: آیه ۷۰)؛ آیاتی که از دمیده شدن روح الهی در انسان و سجده فرشتگان سخن می‌گوید (سوره حجر، آیات ۲۸ - ۳۱، سوره ص، آیات ۷۱ - ۷۴ و....) آیات خلافت انسان و تعلیم اسما (سوره بقره، آیات ۳۰ - ۳۱) آیاتی که خلقت انسان را بهترین خلقت معرفی می‌کند (سوره مؤمنون، آیات ۱۲ - ۱۴)؛ سوره

در میان اندیشمندان اسلامی شهید مطهری رحمته الله علیه بر «کرامت نفس» به عنوان مرکز ثقل اخلاق اسلامی و عنصر راهبردی بنیادین در تربیت اخلاقی پای فشرده است.^۱ کلیدواژه کرامت دقیقاً با عظمت، ارزشمندی و بزرگواری انسان معادل است.



هنر امام راحل در تربیت نسل مجاهدی که انقلاب اسلامی و حماسه دفاع مقدس را رقم زد، انتقال این هویت، عظمت و چشم‌انداز بلند بود. نسلی تهی از معنا و بی‌هویت که لذت و عافیت دنیا در نظرش بزرگ بود و با از دست دادن آن به تلاطم و اضطراب می‌افتاد در دستگاه تربیتی امام راحل، چنان تعالی یافت که هم و غم و درد و دغدغه او برافراشتن پرچم لاله‌الله در سراسر جهان شد. این آرمان حرکت آفرین و این نقطه درخشان، شور تعهد و شراره قیام و تحول را در جان آنان شکل داد و از جوانان کوچک و بازار، باکری و همّت و سلیمانی و نیز مطهری و بهشتی ساخت و زندگی بهیمی را به حیات رسالی ارتقا بخشید.

حضرت امام رحمته الله علیه با تکیه بر همین راهبرد حرکت آفرین که البته برآمده از متن دین و منابع اصیل و حیانی است، در جریان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، آرمانی عمومی خلق کرد که امتی را به راه انداخت و انسان‌هایی بزرگ پدید آورد. آرمان مبارزه با طاغوت و آرمان دفاع از دین و حکومت مستضعفین بر روی زمین، سبب شد تا جامعه برای تربیت عمومی و فراگیر، نیازمند کلاس درس و



تین، آیه ۴) و آیاتی که می‌گوید تمام آسمان و زمین و دریا و هر آنچه در آن است برای انسان و مسخر اوست (سوره بقره، آیه ۲۲ و ۲۹؛ سوره ابراهیم، آیه ۳۲ - ۳۴؛ سوره نحل، آیات ۵ - ۱۶ و...).

^۱ در اخلاق اسلامی یک موضوع است که می‌توان آن را پایه و محور همه تعلیمات اخلاقی اسلامی قرار داد و تا آنجا که ما تفحص کرده‌ایم، در مآثر اسلامی روی هیچ موضوعی، به‌عنوان پایه و محور، به اندازه اصل کرامت نفس تکیه نشده است... در اسلام به کرامت و عزت نفس و به محترم شمردن نفس بسیار اهمیت داده می‌شود آن هم با کلمه «نفس» (یعنی نفیس و ارزشمند) مثل «أكرم نفسك عن كل دنیة» (مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار (فلسفه اخلاق)، ج ۲۲، ص ۴۰۹). با مکرم داشتن این خود است که تمام اخلاق مقدسه در انسان زنده می‌شود و تمام اخلاق رذیله از انسان دور می‌گردد و اگر این خود، کرامت پیدا کرد، شخصیت خودش را بازیافت و در انسان زنده شد، دیگر به انسان اجازه نمی‌دهد که راستی را رها کند، دنبال دروغ برود، امانت را رها کند، دنبال خیانت برود، عزت را رها کند، دنبال ذلت برود، عفت کلام را رها کند، دنبال غیبت کردن برود، و... (مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار (فلسفه اخلاق)، ج ۲۲، ص ۴۰۶). در اخلاق اسلامی محور... یا به تعبیری آن نقطه‌ای از روح انسان، که اسلام روی آن دست گذاشته است برای احیای اخلاق انسانی و برای این که انسان را به سوی اخلاق سوق بدهد، کرامت و عزت نفس است (مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار (فلسفه اخلاق)، ج ۲۲، ص ۳۹۶).

یعنی اگر مربی بتواند احساس کرامت و ارزشمندی را در جان مرتبی ایجاد کند، او را از عمده شهوات حیوانی رها کرده است؛ ولی اگر کسی احساس ارزشمندی نداشته باشد و برای خود شخصیت و بزرگی و شرافت قائل نباشد، حاضر است به هر ذلتی تن دهد و هر خلافی مرتکب شود. زمانی که انسان خود را پوچ و بی‌هدف ببیند و از گوهرالهی و کرامت ذاتی خویش غافل شود، برای او ارزش و ضد ارزش، فضیلت و رذیلت و کمال و نقص، مفهومی ندارد.

آموزش‌های نظری مرسوم نباشد. ایشان با ایجاد آرمان مشترک، هویت نوینی به مردم داد و بر اساس همان آرمان، جامعه را به فضای رشد معنوی تبدیل کرد. این روش تربیتی، دقیقاً بر حرکت تربیتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ساخت انسان‌هایی در تراز سلمان و ابوذر و عمار و حرکت تربیتی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در پدید آوردن شخصیت‌هایی در تراز حبیب و زهیر و بریر منطبق است. رهبر معظم انقلاب فرموده‌اند:

«هدف‌های بزرگ به‌خودی‌خود حرکت‌های بزرگ و شخصیت‌های بزرگ را تولید می‌کند؛ هدف‌ها و آرمان‌های انسان، افکار او و تأملات او درباره‌ی زندگی، درباره‌ی انسان، درباره‌ی آینده، درباره‌ی جامعه، درباره‌ی وظایف بشر عناصر سازنده‌ی شخصیت یک انسان است... آرمان‌های اعلام‌شده به‌وسیله‌ی امام، برترین و والاترین آرمان‌هاست»^۱.

نهاد تربیت در حوزه‌های علمیه و سایر مراکز دیگر باید با تمرکز بر آرمان‌ها و ترسیم آرمان الهی جمعی، اقتدار خویش را در سازندگی انسان‌های بزرگ در عرصه‌ی معنویت نشان دهد و تجربه‌ی انقلاب اسلامی را تکرار کنند. طلبه تراز انقلاب نیز باید هم‌اکنون یعنی اهل همت‌های بلند باشد و به افق‌های والا بنگرد.



آرمان بزرگ، آرمان خدا

دانستیم که اندازه‌ی انسان به بزرگی آرمان اوست و بزرگ‌ترین آرمان، بزرگ‌ترین انسان را پدید می‌آورد. اکنون این سؤال طرح می‌شود که اگر بخواهیم بزرگ‌ترین انسان را پدید آوریم و به برترین فرآورده‌ی تربیتی دست یابیم بر چه آرمانی باید تأکید کنیم؟ مهم‌ترین و والاترین همتی که می‌توانیم در وجود یک فرد بنشانیم تا او را به رتبه‌ی ابرانسان ارتقا بخشیم چیست؟ در تعالی بخشیدن به شخصیت انسانی و در تربیت دینی، چه افق والا و آرمان بزرگی برای او پدید آوریم؟ انسان‌ها اهداف و آرمان‌های مختلفی برای زندگی برگزیده‌اند و عزم خود را برای رسیدن به امور مختلفی جزم می‌کنند.

۱. بعضی تمام همت خود را صرف لذت‌های دنیوی و جمع‌آوری ثروت و آسایش مادی برای خود و نهایتاً برای خانواده‌شان می‌کنند.^۲ افق نگاه این افراد با حیوانات چندان متفاوت نیست؛ امام علی عَلَيْهِ السَّلَام این کسان را به گوسفند بسته‌شده‌ای تشبیه کرده‌اند که تمام هوش و حواسش به سیر کردن شکم معطوف است:

^۱ بیانات رهبری، ۱۸/۳/۱۳۶۸.

^۲ وصف حال این گروه در آیه زیر آمده است: «فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَلْقٍ؛ بعضی مردم گویند: پروردگارا، ما را از نعمت‌های دنیا بهره‌مند ساز و آنان را از نعمت آخرت نصیبی نیست» (سوره بقره، آیه ۲۰۰).

«فَمَا خُلِقْتُ لِيشَعَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُعْلُهَا تَقْمُّهَا»^۱ آفریده نشدم تا خوردن غذاهای پاکیزه مرا سرگرم کند؛ به مانند حیوان به آخور بسته که همه اندیشه‌اش علف خوردن است، یا چهارپای رهاشده که کارش برهم زدن خاکروبه‌هاست».

حاصل هشتاد سال تلاش و تکاپوی چنین کسانی، چند ویلا و کارخانه و حساب بانکی است. اگر ارزش هر کس به اندازه همت او باشد، طبعاً ارزش این شخص هم بیشتر از همین‌ها نیست: «مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ أَكْلَهُ كَانَتْ قِيمَتُهُ مَا أَكَلَهُ»^۲ کسی که همت او خوراکش باشد قیمت او هم همان است که می‌خورد».

درحالی که انسان بزرگ، دنیا را کوچک می‌بیند و دون‌همتی و کوتاه‌بینی نمی‌کند؛ یعنی به آب و نان و راحت و عافیت شخصی، پست و مقام و منزلت اجتماعی و متاع ناچیز دنیوی قانع نمی‌شود و به همین جهت از خدا درخواست می‌کند که گرفتار دنیا نماند: «وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا»^۳.

۲. بعضی از این حد بالاتر رفته، به فراتر از دنیا یعنی به ابدیت خود هم توجه می‌کنند؛ ولی تمام خواسته و دغدغه‌شان رهایی از جهنم و ایمنی از عذاب خداست و به رعایت واجب و حرام در حداقل خود اکتفا می‌کنند: «اللَّهُمَّ أَعْتِقْنِي مِنَ النَّارِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ طُلُقَائِكَ وَ عَتَقَائِكَ مِنَ النَّارِ»^۴.

گرچه نجات از عذاب آتش، بسیار فراتر از آسایش دنیوی است و این افراد به همین جهت بسیار بزرگ‌تر از گروه اول‌اند؛ اما این آرمان نیز همت بلندی نیست؛ زیرا رعایت واجب و حرام شرعی و به خشم نیاوردن خدا، کف مسلمانی و کمترین انتظار پروردگار از مؤمنان است؛ شیهه معدل ۱۰ که نمره قبولی دانش آموز است و عقاب و کیفری در پی ندارد؛ اما نامطلوب، تویخ برانگیز و توصیه‌ناشدنی است. به بیان لطیف آیت‌الله جوادی آملی کودکانی که قبل از بلوغ از دنیا می‌روند هم تکلیفی ندارند و جهنم نمی‌روند، حتی دیوانه‌های زنجیری و حیوانات هم از آتش عذاب خدا محفوظ‌اند؛ شایسته نیست انسان بالغ و عاقل با آن همه سرمایه و نعمت، همتش معادل گوسفندها و بزغاله‌ها یا کودکان و دیوانگان باشد و تمام افق نگاهش به نجات از جهنم منحصر بماند. دین خدا به هدف تربیت انسان و دستیابی به آفاق بلند نازل شده است نه صرفاً به هدف جهنم‌نرفتن.^۵

^۱ نهج البلاغه، نامه ۴۵.

^۲ ورام بن ابی‌فراس؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۴۸. «مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَتْ قِيمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ» (عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۲۵۷۷).

^۳ علی بن موسی بن طاووس؛ اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۷۸.

^۴ تعابیر متعددی با این مضمون در ادعیه مأثور آمده است: «وَفِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره بقره، آیه ۲۰۱)؛ «الْعَوْتُ الْعَوْتُ خَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» (دعای جوشن کبیر)، «أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيبَ» (دعای مجیر)؛ «نَجِّنَا مِنَ النَّارِ بِعَفْوِكَ» (علی بن موسی بن طاووس؛ اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۸۱).

^۵ ر.ک: محمد عالم‌زاده نوری؛ آشنایی با فقه اخلاق؛ درآمدی بر دانش اخلاق استنباطی و اجتهادی، ص ۲۵۴.

۳. گروه دیگری از این مرتبه بالاتر آمده و همّتشان نه تنها ایمنی از عذاب که دستیابی به بهشت و نعمت‌های آن است: ^۱ «مَنْ عَلَىٰ بِفَكَاحٍ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ فِي مَنْ تَمَنَّ عَلَيْهِ وَ أَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ»، «اللَّهُمَّ... وَفَقِّنِي فِيهِ لِمَوْجِبَاتِ مَرْضَاتِكَ وَ أَسْكِنِّي فِيهِ بُحْبُوحَاتِ جَنَّاتِكَ». ^۲ حاصل تلاش و تکاپوی این افراد، بهشتی است که عرض آن معادل تمام آسمان‌ها و زمین است. ^۳

۴. برخی دیگر گرچه همّت اصلی‌شان بهشت است؛ اما بهره‌دنیوی خود را فراموش نمی‌کنند، دنیا و آخرت را با هم می‌خواهند و با هیچ یک از دیگری کوتاه نمی‌آیند. «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ». ^۴ «وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَسَّ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا». ^۵

۵. بعضی هم قرار گرفتن در رده مؤمنان معمولی قانع‌شان نمی‌کند و تلاش و آرمان‌شان رسیدن به مقامات بالای معنوی و بهشت برین است؛ یعنی مرتبه اولیای خاص خدا که برتر از مقام فرشتگان است. ^۶

۶. بعضی افق نگاهشان از این هم بالاتر است؛ نه تنها خود متقی و اهل بهشت‌اند که در تلاش‌اند تا جلودار و راهبر دیگران به سمت بهشت و الگو و سرمشق متقیان و خوبان باشند: «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا». ^۷

بر اساس سخن امیر مؤمنان علیه السلام، ابعاد وجودی و ارزش هر کس به اندازه همّت و دغدغه اوست و هر چه آدمی اندیشناک امور بزرگ‌تری باشد وجود ارزشمندتری دارد؛ بنابراین بزرگ‌ترین خدمت تربیتی، ایجاد یک افق با عظمت و یا آرمان پرشکوه در وجود انسان است. اکنون می‌توان پرسید: آیا همّت و آرمانی از این بالاتر هم وجود دارد؟

۷. در نگاه قرآن کریم و پیشوایان معصوم علیهم السلام بزرگ‌ترین آرمان و والاترین دغدغه انسانی، از همه اینها، بالاتر و با عظمت‌تر است و آن عبارت است از: «پی‌گیری آرمان خدا و قرار گرفتن در طرح پروردگار». طبعاً اگر انسان به دنبال چیزی باشد که خدا به دنبال آن است جانشین خدا در زمین خواهد بود. ^۸

^۱ «وَ أَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ وَ زَوَّجَنِي مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ» (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۳، ص ۳۴۴).

^۲ علی بن موسی بن طاووس؛ اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۰۶.

^۳ «وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (سوره آل عمران، آیه ۱۳۳)، «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (سوره حدید، آیه ۲۱).

^۴ سوره آل عمران، آیه ۲۰۱.

^۵ سوره قصص، آیه ۷۷.

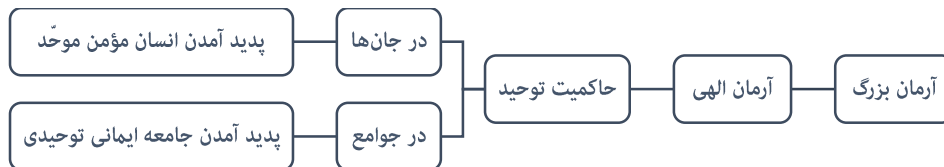
^۶ وصف حال این گروه در آیه زیر آمده است: «وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛ و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیق‌های خوبی هستند» (سوره نساء، آیه ۶۹).

^۷ سوره فرقان، آیه ۷۴.

^۸ البته همین آرمان الهی هم در مراتب متعددی دنبال می‌شود و انسان آرمانی اسلام، تصویر پیوستاری و اشتدادی دارد. جهاد فی سبیل الله و پی‌گیری آرمان خدا هم مراتب دارد؛ بنابراین هر چه انسان مؤمن، مجاهدت بیشتری در تحقق آرمان خدا داشته باشد و برای آن مایه بیشتری بگذارد، آرمانگراتر و ارزشمندتر خواهد شد.

آرمان خدا، توحید فراگیر

آرمان مهم خدای متعال، حاکمیت الله و استقرار توحید در جانها و جوامع انسانی است که به اقامهٔ دین در سراسر زمین و اصلاح همهٔ عالم می‌انجامد؛ این که همهٔ آحاد انسان موحد و مؤمن باشند و توحید و ایمان در سراسر جهان و در همهٔ نظامات اجتماعی جاری و حاکم باشد؛ بنابراین «تربیت آرمانی» همان «تربیت توحیدی» است و تربیت توحیدی، تربیت انسان آرمان‌خواهی است که همهٔ جانها و همهٔ جهان را الهی می‌طلبد.



کلان‌پروژهٔ پروردگار در عالم انسانی، همین گسترش دین حق و اقامهٔ توحید در مقیاس کل زمین است که در آیات زیر بیان شده است:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.^۱

ارسال پیامبران، انزال کتاب‌های آسمانی و فرستادن هدایت، همه برای این بوده که دین حق و مکتب اهل بیت بر همهٔ ادیان و مکاتب جهان چیره گردد و سرانجام جهان به دست صالحان و پارسایان رقم خورد و دین، یک‌پارچه الهی شود.

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.^۲

در این آیهٔ مبارک، خدای متعال از عزم جدی خود (کتبنا) برای اعطای زمین به بندگان صالح سخن می‌گوید و آرمان نهایی خود را ساده و فاش و صریح بیان می‌کند.

اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ، يورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.^۳

وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.^۴

در این آیات نیز خدای بزرگ، زمین را از آن خود می‌داند و تصمیم خود را مبنی بر این که در نهایت آن را به پارسایان و متقین واسپارد به صراحت بیان می‌کند. بندگان صالحی که مورد ستم واقع شده‌اند.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ، لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.^۵

خدای بزرگ می‌خواهد حق [=اسلام] را با کلمات خود ثابت گرداند و اراده کرده که کافران را ریشه کن کند؛ هرچند بزهکاران را خوش نیاید.

^۱ سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۳ و سورهٔ صف، آیهٔ ۹.

^۲ سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۱۰۵.

^۳ سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۲۸.

^۴ سورهٔ قصص، آیهٔ ۵.

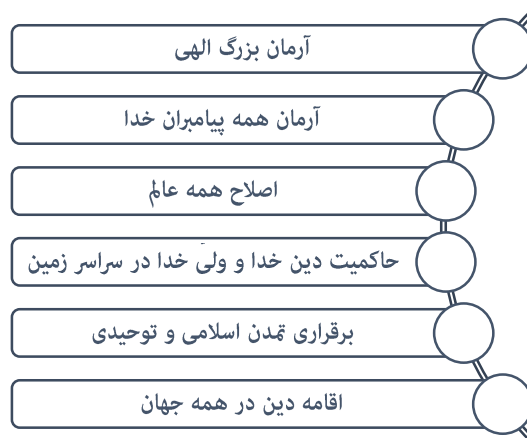
^۵ سورهٔ انفال، آیهٔ ۷ و ۸؛ این مضمون در سورهٔ یونس، آیهٔ ۸۲ و سورهٔ شوری، آیهٔ ۲۴ نیز آمده است.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا^۱.

این آیه کریمه نیز وعده قاطع پروردگار عالم، بر استخلاف مؤمنان صالح در زمین و حاکمیت دین در آن و رفع شرک و ظلم و خوف را گوشزد می کند.

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ^۲.

در کلام بالا نیز خدای متعال، تحقق کامل دین در سراسر زمین را نشانه گرفته و افق مورد نظر خود را چنین بیان می کند که «دین» کلاً و یک پارچه، الهی شود؛ یعنی نور خدا در تمام جهان فراگیر گردد: «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۴. توجه به کلیدواژه «أرض = کل زمین» در آیات بالا به عنوان یک هشتگ تکراری مهم، بسیار جالب توجه است.



اقامه دین و توحید گستری عبارت است از اسلامی سازی همه شئون زندگی فردی و نظامات اجتماعی مانند علم، هنر، اقتصاد، فرهنگ، قانون، تمدن، آموزش و پرورش، مدیریت، سیاست، معماری، سبک زندگی (پوشش، تغذیه، اوقات فراغت،...) و مانند آن.

^۱ سوره نور، آیه ۵۵.

^۲ سوره انفال، آیه ۳۹. نظیر آن نیز در این آیه شریف آمده است: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (سوره بقره، آیه ۱۹۳).

^۳ آیه شریف «وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً - وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ - وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (سوره هود، آیه ۱۱۸ و ۱۱۹) نیز بر همین معنا دلالت دارد. خدای متعال در این آیه می فرماید انسان ها برای این خلق شده اند که امت واحد شوند و اختلاف آنان همه از بین برود. رفع اختلافات انسان ها نیز در پرتو تعالیم انبیا و عمل به آن است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره بقره، آیه ۲۱۳).

^۴ سوره صف، آیه ۸. مشابه این معنا در جای دیگر نیز آمده است: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يُأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (سوره توبه، آیه ۳۲).

آرمان خدا بر دوش اراده‌های انسانی

آنچه گفته شد آرمان خدا، خواسته خدا و کلان‌طرح او برای عالم انسانی است؛ اما روشن است که پروردگار جهان، به تنهایی کار خود را در اقلیم انسان‌ها پیش نمی‌برد و اراده‌های مردم را در پیش‌برد کار خود و رسیدن به خواسته‌اش دخیل می‌داند؛ زیرا انسان، صاحب اراده و اختیار است و خدای بزرگ بنا ندارد او را به قهر و جبر و الزام، تربیت کند یا به سعادت رساند. در نهایت این خود انسان است که باید مسیر حق را تشخیص دهد و انتخاب کند؛^۱ چه در زندگی فردی و چه در زندگی اجتماعی؛ یعنی سعادت جوامع انسانی و هدایت امت‌ها نیز به قهر و الزام و اجبار صورت نمی‌گیرد؛ بلکه اراده انسان‌ها باید در این مسیر خرج شود. حتی سنت خدا و تصمیم او بر آن است که این کار بزرگ را با اولیای خود به تنهایی رقم نزنند. به همین جهت از توده مؤمنان در طرح خود کمک خواسته است.

البته خدای ربّ العالمین، محتاج بندگان و ناتوان از هدایت آنان نیست؛ ولی از آنجا که اراده کرده است انسان‌ها و امت‌ها با اختیار خود به سوی سعادت حرکت کنند از مداخله مستقیم در این امر پرهیز می‌کند و امر اصلاح و تعالی انسان را در زندگی فردی و اجتماعی به خود آنها موکول کرده است.

بنابراین نباید تماشاچی و منتظر بمانیم تا خدای متعال، طرح خود را در زمین محقق سازد؛ بلکه در طرح گسترده خدا مشارکت ورزیم و او را در رسیدن به خواسته‌اش یاری کنیم. این تصور، گمان نابجای بنی‌اسرائیل بود که وقتی حضرت موسی آنان را برای فتح سرزمین مقدس به یاری طلبید، از مواجهه با کافران ستمگر، کنار کشیده و گفتند: «یا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ».^۲ خدای متعال، از این شانه تھی کردن و خالی گذاشتن میدان توسط مؤمنان، ناخشنود بود و در برابر این نافرمانی و کوتاهی آنان را چهل سال به عذاب سرگردانی مبتلا ساخت.^۳ بنده خدا عاشق خداست. اراده خود را در مسیر اراده خدا قرار می‌دهد و خدا را در رسیدن به هدفش یاری می‌نماید؛ یاری خدا چه برای حاکمیت توحید در جان انسان‌ها و ساخت سیمای انسان مؤمن موحد در وجود خود و دیگران و چه برای حاکمیت توحید در نظامات اجتماعی و ساخت جامعه انسانی به عنوان یک نظام اجتماعی ایمانی و توحیدی.

گاهی گمان می‌شود برای ساخت جامعه آرمانی اسلامی، باید منتظر امام زمان علیه السلام بمانیم تا آن حضرت با دست توانای الهی و قدرت قاهر خویش، امور زمین را اصلاح گرداند و ظالمان و کافران را از سلطه و حاکمیت فرود آورد و پرچم توحید را در سراسر زمین برافرازد. این تصور، تصویری باطل و خلاف سنت پروردگار است. تصمیم قطعی خدای متعال بر این است که انسان‌ها با قدم اختیار و اراده خود به سوی کمال فردی و اجتماعی حرکت کنند و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».^۴

^۱ «وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» (سوره نحل، آیه ۹)؛ «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى» (سوره انعام، آیه ۳۵)؛ «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؟» (سوره یونس، آیه ۹۹)؛ «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا» (سوره انعام، آیه ۱۰۷) و نیز سوره انعام، آیات ۱۱۲ و ۱۳۷؛ «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا» (سوره انسان، آیه ۳) و آیات فراوان دیگر.

^۲ سوره مائده، آیه ۲۴.

^۳ سوره مائده، آیات ۲۰ تا ۲۶.

^۴ سوره رعد، آیه ۱۱.

اگر قرار بود امام زمان به تنهایی جهان را اصلاح کند و آن جامعه مطلوب را پدید آورد، هزار و صد سال معطلی و توقف نمی داشت؛ از همان ابتدا با قدرت غیبی و نیروی ماورایی خود این کار را انجام می داد. آن حضرت می توانست با یک اراده الهی و نفس مسیحایی همه زمین را از آلودگی کفر و شرک و ظلم و فسق و فتنه و فساد و فقر و تبعیض و پستی پاک سازد و همه انسان ها را با دست عنایت و نظر مرحمت و گوشه چشم و فیض روح القدس به انسان های کاملی مانند سلمان و سلیمانی، عمار و مطهری یا مالک و صیاد و چمران و بهشتی تبدیل کند.

اگر قرار بود امام زمان به تنهایی جهان را اصلاح کند و پرچم توحید و عدالت را برافرازد اساساً نوبت به ایشان نمی رسید؛ زیرا پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ توان ماورایی بالاتری داشت و شایسته تر بود که او این کار را با قدرت قدسی و نیروی غیبی خود به سامان رساند. حتی نوبت به پیامبر نمی رسید؛ زیرا حضرت عیسی قرن ها پیش تر از پیامبر خاتم، همین نفس عیسوی و دم مسیحایی را داشت و می توانست با امداد غیبی ملکوتی و تصرف روحانی همه انسان ها را به کمال رساند و جهان را گلستان کند.

حتی اگر قرار بود کسی به تنهایی و فارغ از اراده های انسانی این کار را انجام دهد، نوبت به حضرت عیسی هم نمی رسید؛ خود خدا با دخالت مستقیم و قدرت بی انتهای خود این کار را انجام می داد: «وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»^۱ و همه را هدایت می کرد. «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا»^۲

خدای متعال بی شک توان این کار را دارد و در نشئه دیگری این طرح را اجرا کرده است. در عالم فرشتگان موجوداتی آفریده که همه کامل و نورانی و هدایت یافته اند، به تمام و کمال بنده مقرب خدا هستند و از شرک و کفر و ظلم و فساد و فسق و رذیلت پاک اند. همین طرح را پروردگار متعال، در عالم انسان هم می توانست به کار گیرد؛ اما تصمیم خدا برای خلقت انسان متفاوت بود؛ به گونه ای که فرشتگان نیز شگفت زده شدند و زبان به پرسش گشودند. بنای خدا بر این شد که به انسان قوای متعدد دهد تا او با اختیار و اراده، به سوی سعادت حرکت کند؛ چه در زندگی فردی و ساختن انسان کامل و چه در زندگی اجتماعی و ساختن مدینه فاضله و جامعه کامل انسانی. به همین جهت آرمان خدای متعال در عالم انسان ها با همّت و مشارکت خود انسان محقق می شود. انسانی که مؤمنانه طرح خدا را دنبال کند و خواسته خدا را محقق سازد:

هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ؛^۳

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛^۴

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ؛^۵

وَ كَاتِبِينَ مِنَ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.^۱

۱. سوره نحل، آیه ۹.

۲. سوره یونس، آیه ۹۹.

۳. سوره انفال، آیه ۶۲.

۴. سوره انفال، آیه ۶۴.

۵. سوره حدید، آیه ۲۵.

خدای متعال به صراحت از مؤمنان برای اجرای طرح خود کمک خواسته و آنان را به مساعدت و مشارکت طلبیده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ».^۲

این آیه در انتهای سوره مبارک صف، کمی بعد از آیاتی قرار گرفته که طرح نهایی خدا را بیان می‌کند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و به این معناست که اگر قرار است دین خدا غلبه کند و پروژه خدا به سرانجام رسد باید مؤمنان در میدان باشند.

پس مؤمنان باید به یاری خدا و دین خدا بیایند، کار خدا را بر عهده بگیرند و اراده خدا را محقق سازند: «كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّينَ» همان گونه که حضرت عیسی مسیح عليه السلام هم با این که می‌توانست مرده را زنده کند برای ایجاد تحول در جامعه و اجرای حرکت شورانگیز اجتماعی از قدرت‌های ماورایی استفاده نکرد. مقابل جمعیت ایستاد، از توده مردم کمک خواست و فرمود: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟» حواریون گفتند: «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» ما یاران خدا هستیم و به یاری خدا می‌آییم. حواریون به خوبی می‌دانستند که یاری ولی خدا، یاری خداست و اگر بخواهند به خدا کمک کنند باید به ولی خدا در طرحش یاری رسانند.

آنگاه مردم دو گروه شدند: «فَأَمَّنْتَ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ» عده‌ای ایمان آوردند و با عیسی عليه السلام همراه شدند، عده‌ای هم کفر ورزیدند و در مقابل پیامبر خدا قرار گرفتند؛ یعنی یک منازعه اجتماعی میان دو جبهه مؤمنان و کافران شکل گرفت. مؤمنان در این تقابل و نبرد اجتماعی، نصرت خدا و ولی خدا را رها نکردند و در میدان ماندند؛ «فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ» خداوند نیز آنان را بر علیه دشمن کافر، یاری کرد و تأییدات الهی، امدادهای غیبی و الطاف پیدا و پنهان خود را به آنان عنایت فرمود تا آنها پیروز و غالب شدند «فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ»؛ همان سنت معروف نصرت که در آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَصُورُوا اللَّهَ تَصُورُكُمْ وَ يُنَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ»^۳ و «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ»^۴ آمده است.

این توضیح بعد از بیان طرح کلان پروردگار به این معناست که قانون پیروزی مؤمنان و غلبه دین حق بر همه ادیان جهان، نصرت خدا و ولی خداست؛ بنابراین اگر قیام و اقدامی نداشته باشیم و تماشاچی و منتظر بنشینیم اصلاحی در جهان رخ نخواهد داد و خدا و امام زمان به تنهایی این کار بزرگ را برعهده نخواهند گرفت. دقیقاً به همین دلیل است که بیش از هزار و صد سال، امام زمان در پس پرده غیبت قرار گرفته است و طبعاً اگر این رویه ادامه یابد چه بسا غیبت آن حضرت، صدها سال دیگر نیز ادامه یابد.

البته تحقق اراده خدا حتمی است و فرجام تاریخ بشر روشن است؛ یعنی خدا از طرح خود برای پایان تاریخ در نمی‌گذرد و در آن شکست نمی‌خورد؛ اما صبر او زیاد است و تا انسان‌ها قیام و اقدامی نکنند پیش قدم نمی‌گردد؛ بلکه منتظر می‌ماند تا کسانی پدید آیند و به وظیفه اجتماعی مؤمنانه عمل کنند:

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

۲. سوره صف، آیه ۱۴.

۳. سوره محمد، آیه ۷.

۴. سوره حج، آیه ۴۰.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ
يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۱

ظاهر آیات قرآن کریم از آینده روشن تاریخ و طرح گسترده خدا خبر می‌دهد و صورت توصیفی دارد؛ ولی با توضیح بالا معلوم شد که این بیانات فراتر از مدلول مطابقی و به التزام، بر نوعی انشا و توصیه دلالت دارد؛ یعنی این نوید الهی، نوعی تکلیف و مسئولیت برای مؤمنان بیان می‌کند. پس مؤمنان باید این مطلوب را پدید آورند؛ نه این که بنشینند و بنگرند و منتظر باشند تا خدا کار خود را پیش برد و دین خود را بر همه ادیان زمین غلبه دهد.

به بیان دیگر این گزاره‌ها حصولی و تکوینی نیست؛ بیشتر تحصیلی و تشریحی است. صرفاً از مقوله بیان «هست»ها نیست؛ «باید»هایی درون خود دارد. خدا ما را به یاری طلبیده و از ما استمداد می‌کند که به نصرت او و یاری دینش و اولیایش حرکت کنیم و سربازان این کار شویم. حتی از ما درخواست کرده که به او قرض دهیم؛ یعنی در کمک به او پول خرج کنیم.^۲ نصرت خدا تلاش برای تحقق اراده خدا در رکاب اولیای او است؛ یعنی تلاش کنیم آنچه خدا خواسته است را تحت بیرق پیامبران و پیشوایان دینی جاری و محقق سازیم. حتی پس از قیام امام عصر علیه السلام نیز انسان‌هایی کمربسته، جان بر کف، شمشیر کشیده و پایه رکاب باید در خدمت آن حضرت قرار گیرند و در راه برآوردن حاجات و مقاصد آن حضرت به یاری او بشتابند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّائِينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ فِي حَوَائِجِهِ وَ الْمُتَثَلِّينَ لِأَمْرِهِ وَ نَوَاهِيهِ وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُمَّ فَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا قَتَاتِي مُلَبِّيًّا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي»^۳.

انسان بزرگ، در پی آرمان خدا و حاکمیت توحید فراگیر

کسی که این دغدغه را داشته باشد، شب و روز بدان اهتمام ورزد و سرمایه‌های وجود خود را صرف آن گرداند بزرگ‌ترین انسان است. آرمان توحیدگستری در همه عالم (جان‌ها و جوامع انسانی)، آرمان نصرت خدا و یاری دین او در مقیاس زمین و زمان، آرمان جهاد فی سبیل الله، آرمان اعتلای اسلام در ابعاد جهانی، آرمان پدید آوردن جامعه توحیدی جهانی و حاکمیت معصوم در سراسر جهان، آرمان اقامه دین و عینیت آن، آرمان اصلاح جهان و اسلامی‌سازی همه نظامات اجتماعی و حکومت صالحان و متقیان، آرمان تمدن‌سازی اسلامی، آرمان ریشه‌کن‌سازی کفر و طاغوت و خلاصه آرمان انتظار و ظهور.^۴ توحیدگستری در همه نظامات اجتماعی شامل اسلامی‌سازی علم، هنر، اقتصاد، فرهنگ، قانون،

^۱ سوره مائده: آیه ۵۴.

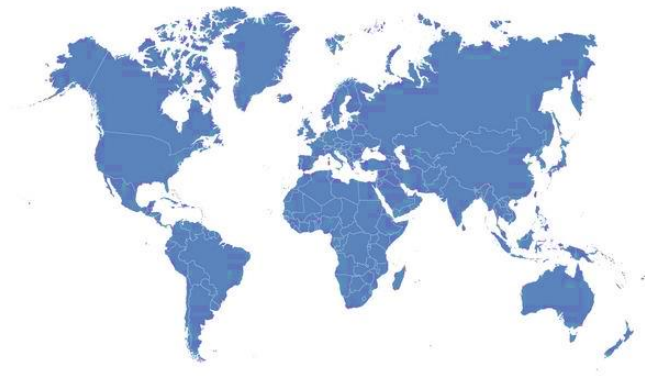
^۲ «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعَفَهُ لَهُ» (سوره بقره، آیه ۲۴۵ و سوره حدید، آیه ۱۱).

^۳ ابراهیم بن علی کفعمی؛ البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۸۳، دعای عهد.

^۴ «در این مرحله از انقلاب، هدف عمده عبارت است از ساختن کشوری نمونه که در آن، رفاه مادی همراه با عدالت اجتماعی و توأم با روحیه و آرمان انقلابی، با برخورداری از ارزش‌های اخلاقی اسلام تأمین شود. هریک از این چهار رکن اصلی، ضعیف یا مورد غفلت باشد، بقای انقلاب و عبور آن از مراحل گوناگون ممکن نخواهد شد.» (پیام رهبری در چهلمین روز ارتحال امام خمینی، ۱۳۶۸/۴/۲۳).

تمدن، آموزش و پرورش، مدیریت، سیاست، معماری، سبک زندگی (پوشش، تغذیه، اوقات فراغت،...) و مانند آن می‌گردد و همه شئون زندگی اجتماعی را در برمی‌گیرد.

چنین آرمان و همّتی بالاترین آرمان‌ها و همّت‌هاست. کسی که دغدغه دین‌داری همه انسان‌ها و ایجاد تمدن اسلامی در همه زمین را دارد و کمال و سعادت را نه تنها برای خود که برای همگان می‌خواهد و به نجات همه انسان‌ها از جهل و ظلمت و گمراهی می‌اندیشد در مقایسه با کسی که همّتش دین‌داری شخصی و توحید فردی است قطعاً بزرگ‌تر و والاتر است.



انسان کامل مد نظر دین، یک مجاهد پرخروش حاضر در صحنه، مانند اصحاب بدر و حنین و یاران سیدالشهدا علیهم‌السلام است که برای غلبه دین خدا فداکاری و جان‌نثاری می‌کند و سر از پانمی‌شناسد.

انسان مؤمن تراز اسلام، اراده خود را در اراده خدا فانی می‌کند و پروژه خدا را بر خواسته خود ترجیح می‌دهد. انسان اخلاقی اسلام، همه خوبی‌ها را در ابعاد جهانی، تاریخی و تمدنی دنبال می‌کند و همه جغرافیای زمین را ایمانی و اخلاقی می‌خواهد.

این آرمان، زیرساخت همه تلاش‌های تربیتی است و تعالی انسان در همه ساحت‌های تربیتی باید ناظر به آن باشد. از این پس فعالیت‌های تربیتی هدفمند خواهند شد. اگر می‌بایست جسم و فکر و شخصیت خود را ارتقا بخشیم دقیقاً برای رسیدن به این آرمان است.

- دقیقاً برای رسیدن به این آرمان باید ارتباط با خدا را بیفزاییم.
- برای رسیدن به همین آرمان باید فضایل اخلاقی را در جان خود و متریان خود پدید آوریم.
- برای رسیدن به همین آرمان باید در تقویت قوای ذهنی و عقلانی بکوشیم.
- برای رسیدن به همین آرمان باید مهارت‌های اجتماعی را افزایش دهیم.
- برای همین آرمان، باید توانمندی‌های جمعی و تشکیلاتی را در خود بیفزاییم.
- برای همین آرمان باید به سوی توان سیاست‌گذاری، حکمرانی و تولید علوم انسانی اسلامی حرکت کنیم.
- در همه موارد، آن آرمان باید حاضر باشد.

«باید کارآزموده و پُرانگیزه از انقلاب خود حراست کنید و آن را هرچه بیشتر به آرمان بزرگش که ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواح‌نافته) است، نزدیک کنید» (بیانیه گام دوم انقلاب، ۲۲/۱۱/۱۳۹۷).



به بیان دیگر انسان باید در ساحت‌های مختلف (ساحت ایمانی اعتقادی، ساحت عبادی سلوکی، ساحت فکری ذهنی عقلانی، ساحت خلقی شخصیتی، ساحت زیستی بدنی، ساحت هنری، ساحت خانوادگی، ساحت فرهنگی اجتماعی، ساحت اقتصادی معیشتی، ساحت جمعی تشکیلاتی، ساحت صنفی حرفه‌ای، ساحت سیاسی انقلابی تمدنی، ساحت محیطی) رشد کند و تربیت شود. همه آن ریشه‌ها و عظمت‌ها در پرتو این آرمان قرار می‌گیرد. در همه ساحت‌ها فرد باید به دنبال این باشد که «آدم خدا» شود و کار خدا را راه بیندازد و توحید را محقق سازد. به بیان دیگر هدف انسان مؤمن از زندگی و بندگی متفرع بر هدف خدا از خلقت است؛ بنابراین اول باید هدف خدا را بشناسد و سپس برای زندگی تدبیر کند. اول آرمان الهی را بداند و بعد هویت فردی و معنوی خود را رقم زند.

آرمان «توحید جهانی» یک هدف متعالی و چتر شامل فراساحتی است که همه اهداف تربیتی را در دامان خود قرار می‌دهد. بر این اساس «آدم شدن»، «انسان معنوی شدن» یا «عالم دین شدن» هدف نهایی نیست؛ هدف نهایی «آدم خدا شدن» است و اگر تلاش می‌کنیم عالم دین یا انسان معنوی شویم به این جهت است که در یاری خدا موفق‌تر باشیم و در تحقق اراده پروردگار مؤثرتر؛ و معنویت تنها، منهای این ویژگی را ارزشمند نمی‌دانیم. اگر برای ورزیدگی جسم خود تلاش می‌کنیم، اگر برای افزایش توانایی‌های ذهنی و عقلانی می‌کوشیم یا اگر فضایل اخلاقی، مهارت‌های اجتماعی و توانایی‌های تشکیلاتی را دنبال می‌کنیم همه به آن جهت است که در راه نصرت خدا و اولیای خدا و برای رسیدن به آن غایت بلند آماده‌تر و مؤثرتر باشیم. بعد از آن «علم برای علم»، «هنر برای هنر»، «مهارت برای مهارت» و مانند آن به «علم و هنر و مهارت متعهد» و «علم برای آرمان»، «هنر برای یاری دین خدا»، «مهارت برای گسترش توحید» تبدیل می‌شود. کلیدواژه اصلی در تربیت، «آرمان الهی» است و «قیام» برای آن؛ یعنی تربیت کسی که دغدغه‌مند کار خدا باشد و برای تحقق آن تمام‌قد قیام کند.

مرد آرمان‌های الهی، خمینی کبیر به دنبال چنین مقصدی بود. دبیر کل حزب مؤتلفه اسلامی آقای محمدنبی حبیبی نوشته است: «زمانی من از مرحوم عسکراولادی خاطره‌ای از امام شنیدم و از ایشان خواستم این خاطره را برای من مکتوب کنند. ایشان گفتند من در اسفند سال ۱۳۴۱ و بعد از غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی که مراجع و علما در مقابل نظام شاه ایستادند در قم با امام ملاقات کردم و به امام عرض کردم شرایط خیلی سخت شده است و همه مبارزین را سایه به سایه تعقیب می‌کنند. امام در پاسخ به ایشان می‌گویند: آقای عسکراولادی! شما می‌دانید مقصود ما از این نهضت چیست؟ نهضت ما سه مرحله دارد. یک: اسلامی کردن ایران، دو: اسلامی شدن جهان اسلام و سه: جهانی شدن اسلام و آن روز است که محضر امام زمان علیه السلام عرض می‌کنیم: مولای ما جهان آماده قدوم مبارک شماست.»

سید کلام فارسی در عسکری اداری
 شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) در تهران
 به مدیریت ما اسامی کردن ایران،
 اسامی کردن کشورهای اسلامی و اسلامی
 کردن جهان و آماده کردن جهان
 برای سده ۲۱م زمان عصر اسلام است
 (زمان اختراعات ۲۱م عصری
 و صب ای که این اختراعات
 را هم توضیح ندهیم)
 اقامت
 عید نوروز ۱۳۴۱/۲۱
 به استقامت و با اعتماد به خاطر در این مبارزه با دشمنان و برادران
 ۱- اسامی کردن ایران
 ۲- اسامی کردن جهان اسلام
 ۳- جهان زنده کردن اسلام
 آنقدر است که به حضور اول معجز کنیم
 ما همه با چون منتظر قیوم مبارک است (عجل الله فرجه) آمین
 زمان در منزل مبارکمان در دهه آخر السده سال ۱۳۴۱ ساعت ۱۱ صبح

تزکیه و سلوک معنوی به هدف «الهی شدن انسان» است و الهی شدن انسان به معنای «مرد خدا شدن» و قرار گرفتن در مسیر اهداف پروردگار و خدمت کردن به آرمان اوست. انسان الهی باید کار خدا را پیش ببرد، بار خدا را بردارد، مقصد خدا را دنبال کند، دست خدا را بگیرد، اراده خدا را محقق سازد و در یک کلام در خدمت او باشد:

وَ اجْعَلْنَا فِي طَاعَتِكَ مُجِدِّينَ وَ فِي خِدْمَتِكَ رَاغِبِينَ؛^۱
 أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَ أَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ
 أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا؛^۲
 قُوٌّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي، وَ اشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي.^۳

^۱ ابراهیم بن علی کفعمی؛ البلد الامین و الدرع الحصین، ص ۳۲۶، دعای فرج.

^۲ محمدباقر مجلسی؛ زاد المعاد، ص ۶۴، دعای کمیل.

^۳ همان.

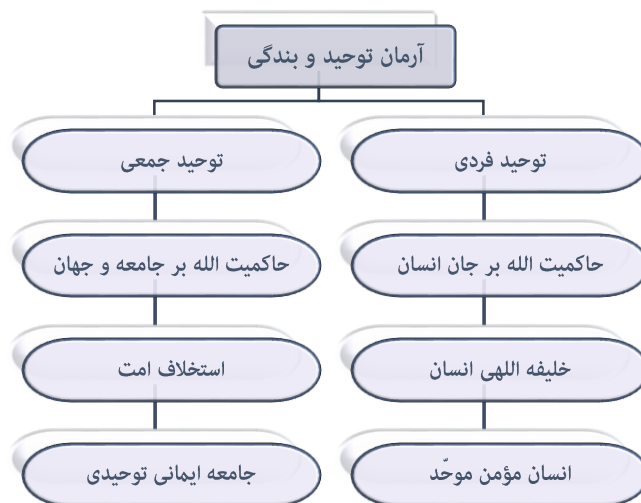


خدمت به خدا و سربازی او بی‌شک نیازمند ایمان و معنویت و خلوت و عبادت است؛ اما کسی صرفاً با نماز و عبادت یا پرهیز از گناه‌های فردی، خادم کارگزار خدا یا سرباز لشکر او نمی‌شود. نماز خواندن خدمت به خدا نیست؛ بیشتر مایه طهارت درونی شخص و خدمت به خود است. برای خدمت به خدا و عضویت در لشکر او باید کاری را که او در نظر دارد، انجام دهیم و به اهداف و مقاصد او کمک کنیم؛ یعنی دین خدا را و ایمان و توحید و ارزش‌های الهی را در جهان بگسترانیم؛ بنابراین «توحید فردی و حاکمیت الله بر جان انسان»، در مسیر «توحید جمعی و حاکمیت الله بر جامعه و جهان» قرار دارد و انسان مؤمن موحد را در تکاپو برای پدید آوردن جامعه ایمانی توحیدی قرار می‌دهد.

هر یک از ما اگر بخواهیم انسان الهی شویم، باید روزانه به عزت و عظمت اسلام در عالم و گسترش این مکتب در سراسر زمین فکر کنیم و برای سربلندی و اعتلای آن در مقیاس جهانی کاری و اقدامی داشته باشیم. مردان خدا و انسان‌های ربّانی^۱ کسانی هستند که توان خود را برای پی‌گیری هدف خدا و برداشتن بار او به کار می‌گیرند و با مجاهدت و فداکاری در راه حاکمیت دین خدا در زمین تلاش می‌کنند. این گروه به حقیقت خلیفه خدا در زمین و صف مستحکم او هستند.

بنابراین در کنار خلیفه الهی فردی به استخلاف امت هم باید توجه کرد. استخلاف فردی به این است که انسان مؤمن به تنهایی و بریده از دیگران، به خدای متعال تقرب پیدا کند؛ اما بالاتر از آن که باید افق نگاه مؤمنانه باشد و دین خدا هم برای آن آمده است، استخلاف امت است؛ یعنی عبودیت جمعی یکپارچه که امت با صورت ترکیبی و هیئت اجتماعی خود به طاعت و بندگی نائل آید و تقرب به خدای متعال پیدا کند (سمفونی هماهنگ ایمانی و توحیدی، نه تک‌نوازی توحیدی). این استخلاف حول محور ولی امت شکل می‌گیرد و کسی که می‌خواهد به استخلاف فردی برسد باید دغدغه‌مند استخلاف امت هم باشد.

^۱ «وَ كَاتِبِينَ مِنَ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (سوره آل عمران، آیه



این رویکرد تربیتی را «تربیت آرمانی توحیدی» یا «استراتژی انتظار در تربیت»^۱ می‌نامیم. تربیت آرمانی علاوه بر اشاره‌ای که در قرآن کریم به آن شده،^۲ در کلام امام کاظم علیه السلام با این عبارت آمده است: «الشَّيْعَةُ تُرَبَّى بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مَا تَنَى سَنَةً؛ (از ابتدای تاریخ اسلام یعنی) در دو بیست سال گذشته، شیعه در سایه آرمان‌ها پرورده می‌شود».^۳

آرمان قیام و انقلاب مهدی علیه السلام یک فلسفه بزرگ اجتماعی است که مهم‌ترین عنصر آن خوش‌بینی به آینده بشر و تلاش برای فراگیرسازی توحید و عدالت است. این آرزو مایه تربیت انسان‌های انقلابی مؤمنی است که برای تحقق آن جان‌فشانی و مجاهدت می‌کنند. شیعه در سایه این آرمان بلند، به جریان رشد و پرورش خود ادامه داده و بار مسئولیت انسان را در گرده‌های سخت تاریخی به دوش کشیده و از حرکت نایستاده است.

بزرگ حماسه‌ساز قرن، خمینی کبیر فرمود: «ما با خواست خدا دست تجاوز و ستم همه ستمگران را در کشورهای اسلامی می‌شکنیم و با صدور انقلابمان که در حقیقت صدور انقلاب راستین و بیان احکام محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است، به سیطره و سلطه و ظلم جهان‌خواران خاتمه می‌دهیم و به یاری خدا راه را برای ظهور منجی مصلح کل و امامت مطلق حق، امام زمان ارواحنا فداه هموار می‌کنیم».^۴

^۱ ر.ک: اسماعیل شفیعی سروستانی؛ استراتژی انتظار.

^۲ «و ما أرسلنا من قبلك من رسولٍ ولا نبيٍّ إلا إذا تمنى ألقى الشيطانُ في أمنيه فينسَخُ اللهُ ما يلقى الشيطانُ ثمَّ يحكمُ اللهُ آياته و اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرمان را در نظر می‌گرفت (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌ریخت)، شیطان در آن دسیسه [و با آن مقابله] می‌کرد؛ اما خداوند القائنات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشد؛ و خداوند دانا و حکیم است» (سوره حج، آیه ۵۲).

^۳ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹ و محمد بن ابراهیم نعمانی؛ الغیبه، ص ۲۹۵.

^۴ سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۴۵.

۱. آرمان و ایمان؛ حاکمیت توحید و باورهای قلبی مؤمنان

«ایمان» باور به خداست و باور به عظمت، کبریایی و بزرگی او: باور به خواسته‌های بزرگ خدا، باور به طرح بزرگ خدا و باور به وعده‌های بزرگ خدا. و انسان، خلیفه و جانشین آن خدای بزرگ است که باید با اتکای به قدرت او همه آن بزرگی‌ها را در جان خود و در جهان پیرامون خود محقق سازد؛ و از اراده بزرگ و استعداد بی‌نهایت خود برای جاری ساختن آرمان خدا بهره گیرد. «توحید در هدف زندگی» تلاش متمرکز برای تحقق مقاصد خدا، راه انداختن کار خدا و خدمت به خداست. انسان موحد، یک‌پارچه جانب خدا را رعایت می‌کند، تنها او را بزرگ می‌شمارد و تنها خواسته‌های او را دنبال می‌کند.

آرمان مؤمنان مجاهد آرمان خداست و با ایمان آنها گره خورده است. گرچه می‌توان «ایمان بدون آرمان» و «آرمان بدون ایمان» تصور کرد؛ اما مؤمنان مجاهد، «ایمان آرمانی» و «آرمان ایمانی» دارند. «ایمان بدون آرمان» ایمان مؤمنانی است که مقاصد بلندی در حیات ایمانی خود ندارند و با نجات از جهنم یا دست‌یابی به بهشت به تمام خواسته خود می‌رسند. «آرمان بدون ایمان» هم آرمان غیرمؤمنانی است که به دنبال مقاصد بزرگ جهانی هستند؛ مانند آزادی‌خواهانی که برای مبارزه با ظلم و استبداد قیام کردند و توده مستضعفی را در مقابل سلطه‌جویان به حرکت درآوردند؛ اما اگر این حرکت خروشان اجتماعی، از سرمایه ایمان و معرفت توحیدی برخاسته باشد و به دنبال تحقق اراده خدا در زمین باشد، ایمان منتظرانه آرمانی است.

ایمان آرمانی، صرفاً ایمان انفسی و توحید درون جان مؤمنان نیست؛ بلکه علاوه بر آن شامل حرکت آفاقی و توحید گسترده در سراسر زمین هم می‌شود. ایمان تعهدزا و مسئولیت‌آوری که از کنج دل‌های موحدان و مؤمنان به همه ساختارها و نظامات اجتماعی جاری می‌شود و عالم را فرامی‌گیرد.

ایمان قلبی، جوهره عبودیت است و همه وظایف و تلاش‌های بیرونی را - در همه ساحات - در یک نظام هماهنگ معنا می‌بخشد. رابطه این جوهره ایمانی با ساحات و وظایف، رابطه باطن و ظاهر یا رابطه صورت و معناست و به مثابه روح، به همه اعمال و تلاش‌ها حیات می‌دهد. فعال کردن همه ساحات و انجام همه وظایف بدون این روح، قالب‌هایی تهی از مغز پدید می‌آورد؛ همان‌گونه که اکتفا به روح ایمان بدون انجام وظایف فردی و اجتماعی در ساحات مختلف، مانند جریان برق است که در هیچ ابزار الکتریکی ظهور ندارد و خاصیتی بر آن مترتب نمی‌شود.

هیچ یک از اشتغالات فردی و جمعی نباید انسان مؤمن را از توجه باطنی و اتصال قلبی با حقیقت عالم و پروردگار جهان باز دارد: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۱ همه خرده رفتارها یا کلان پروژه‌های انسان در این عالم، باید از مجرای ایمان و عبودیت عبور کند تا همزمان در تعالی فردی انسان به سوی لقاء الله و در تعالی جامعه جهانی توحیدی اثر گذارد.

^۱ سوره نور، آیه ۳۷.

به عبارت دیگر میان روح ایمان و جسم تلاش‌های عملی در ساحت‌های مختلف، تعاملی تنگاتنگ و هم‌افزا برقرار است. برنامه‌های عبادی مانند نماز و نافله و تلاوت قرآن در کنار خدمت به مردم، مبارزه با طاغوت و سایر فعالیت‌های اجتماعی، همه با ایمان و توجه به خدا معنا می‌یابند و بدون ذکر خدا کالبدی بدون روح‌اند: «التَّوْحِيدُ حَيَاةُ النَّفْسِ»^۱. خلاصه این که ایمان به خدا و توجه عبودی به او، امری قلبی و باطنی است که خاستگاه همه فعالیت‌های ظاهری است و البته با این فعالیت‌های فردی و اجتماعی تقویت نیز می‌گردد. واژه «معنویت» در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی که از آن به عنوان «جهت‌دهنده همه حرکت‌ها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه» یاد شده است اشاره به چنین مضمونی دارد.

عنصر ایمان و باور ایمانی مؤمنان، آنها را فرامی‌خواند تا با انگیزه‌های معنوی زندگی کنند و خالصانه «برای خدا» تلاش کنند. «برای خدا» یعنی برای دین خدا، برای اسلام، برای خدمت به خدا، برای یاری خدا، برای سربازی لشکر خدا و مجاهدت در راه سربلندی مکتب.^۲

حقیقت اخلاص «برای خدا بودن» است؛ و «برای خدا بودن» صرفاً با یاد خدا و عبادت ظاهری حاصل نمی‌شود. این که انسان خود را کامل در اختیار اهداف خدا قرار دهد و همه سرمایه وجود خود را خالص برای خدا خرج کند و از هزینه دادن در راه خدا مضایقه نداشته باشد اخلاص است. در توصیف پیامبران بزرگ الهی که در راه گسترش دین خدا مجاهدت می‌کردند آمده که آنها برای خدا و دین خدا خالص بودند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ... بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَ زُخْرُفَهَا وَ زَبْرَجَهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ».^۳ همان گونه که خدای متعال خطاب به حضرت موسی فرمود: «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي؛^۴ تو را برای (کار) خود ساختم و پروردم».

۲. آرمان و قیام؛ حاکمیت توحید و جهاد فی سبیل الله

صرف بیان آرمان یا آموزش نظری آن، برای تربیت کافی نیست؛ این آرمان باید شورآفرین و حرکت‌زا باشد و به قیام و اقدام و جهاد و عمل بینجامد؛ و گرنه آرمان نیست، آرزو است. ترکیب «آرمان و قیام» که در قرآن کریم با دو مفهوم «ایمان و عمل» بیان شده است (یا ترکیب «عقیده و جهاد»، «معرفت و رسالت»، «آرمان و تعهد»، «بصیرت و استقامت»)

^۱ عبدالواحد آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۳۴۵.

^۲ امام خمینی می‌فرمود: «هرگاه خطبه‌هایی را که راجع به جمعه است و خطبه‌های حضرت امیر را ملاحظه کنید، می‌بینید که بنا بر این بوده که مردم را به راه بیندازند و به حرکت درآورند و به مبارزه برانگیزند؛ برای اسلام فدایی و مجاهد بسازند؛ و گرفتاری‌های مردم دنیا را برطرف کنند» (سید روح الله خمینی؛ ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص ۱۳۲).

^۳ علی بن موسی بن طاووس؛ اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۹۵، دعای ندبه.

^۴ سوره طه، آیه ۴۱.

شخصیت انسان را کامل می‌کند؛^۱ بنابراین مربی علاوه بر این که به مربی خود نگاه و بصیرت و افق می‌بخشد باید او را به میدان تعهد بیاورد، برای او امکان قیام و اقدام فراهم کند و به او مشق مسئولیت و رسالت دهد. خدای متعال هم از ابتدای بلوغ، نوجوان را به عقیده و عمل مکلف ساخته و از او خودسازی و جامعه‌سازی را با هم خواسته است؛ به این شکل که او را علاوه بر نماز و روزه، هم‌زمان به امر به معروف و نهی از منکر یعنی تلاش برای اصلاح اجتماعی، حساسیت و واکنش نسبت به محیط پیرامونی و قیام بر علیه بدی‌ها موظف دانسته است.

عادت به رفاه و عافیت‌طلبی، آفت مهم زندگی آرمانی است. مؤمن آرمانگرا باید آمادگی تلاش، رنج کشیدن و مجاهدت کردن را داشته باشد و اهل ایستادگی و شکیبایی باشد.

جوان مؤمن باید با صفت آرمان الهی رشد کند و بار بیاید. به همین جهت اندرز و نصیحت، روشنگری، بصیرت‌افزایی، سخنرانی، موعظه، درس اخلاق و مانند آن گرچه برای تربیت ضروری است؛ اما مادام که به حرکت آگاهانه به سوی آرمان، حضور متعهدانه در میدان و رسالت اجتماعی مسئولانه نینجامد کافی نیست.^۲

در فرهنگ مرفقی شیعه، دو سرمایه بزرگ وجود دارد؛ ۱. مهدویت و انتظار که به شیعه آرمان و افق را نشان می‌دهد و ۲. عاشورا و محرم که او را برای جهاد و قیام و فداکاری و استقامت در راه این آرمان برمی‌انگیزد.

۱ آرمان، خواست بزرگ حرکت آفرین است و در حاق معنای خود بر عزم و عمل و جهاد نیز دلالت دارد. به همین جهت در واقع نباید هم‌ردیف عزم و قیام و جهاد قرار گیرد؛ اما به جهت اهمیت فراوان عزم، آن را از آرمان تفکیک کرده‌ایم. همین نسبت میان ایمان و عمل نیز وجود دارد. به واقع ایمان و عمل از هم تفکیک ندارند؛ یعنی اگر ایمان وجود داشته باشد علی‌القاعده عمل نیز وجود دارد؛ اما به جهت اهمیت عمل و تصور جدایی این دو دست کم در مراتبی از ایمان، قرآن کریم این دو را در عرض یکدیگر ذکر کرده است.

خواست بزرگ و افق متعالی معمولاً با عزم و حرکت نسبت مستقیم دوسویه دارد. هرچه افق بلندتری داشته باشیم معمولاً عزم و حرکت بیشتری خواهیم داشت و هرچه نیروی عزم در وجود ما بیشتر باشد افق‌های بلندتری را در نظر می‌گیریم و به اهداف کوچک رضایت نمی‌دهیم؛ البته گاهی نیز میان این دو فاصله می‌افتد. کسانی هستند که برای آرمان‌های کوچک و افق‌های حقیقتاً کوتاه، عزم‌های بزرگی صرف می‌کنند و در مقابل کسانی هستند که برای آرمان‌های بزرگ خود، عزم و حرکت کوچکی دارند.

۲ رهبر انقلاب در کتاب *خون دلی که لعل شد*، ص ۵۶ تا ۵۹ می‌فرماید: «در اینجا باید یکی از مشخصه‌های مهم نهضت اسلامی ایران را بیان کنم. این مشخصه عبارت است از وجود دو خط در این نهضت که تعامل میان این دو خط، تشکیل‌دهنده روند تکاملی حرکت به سمت اسلام در این کشور بوده؛ نخست، خط مقابله دینی با دستگاه حاکم که برخاسته از عقیده دینی بود. دوم، خط بیدارگری فکری و ارائه برنامه اسلامی برای زندگی با گفتمانی نو یا به عبارت دیگر: خط نوسازی اندیشه دینی... در اینجا باید برای ثبت در تاریخ بگویم که من از اندک افراد معدودی بودم که در همه لحظات نهضت، هر دو خط را با هم آمیختم و به این ویژگی معروف بودم. در تمام زندگی مبارزاتی خود، همواره هر دو خط «مقاومت» و «روشنگری» را با هم ادامه دادم و معتقدم این دو را کاملاً با هم در آمیختم... به عقیده من اگر فعالیت آگاهانه فکری اسلامی از جنبش و مبارزه جدا شود، خشک و بی‌روح می‌شود. روحیه مبارزه دینی هم اگر از آگاهی و اندیشه عاری گردد، دچار ارتجاع و تحجر می‌گردد. ترکیب مقاومت با آگاهی‌بخشی و رشد فکری، خط انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دهد.»



جهاد باید «فی سبیل الله» یعنی در راه خدا باشد. ترکیب «فی سبیل الله» در قرآن کریم، همراه با جهاد، هجرت، کشتن، کشته شدن، انفاق، تحمل اذیت‌ها، سختی‌ها، مشکلات، محاصره و مانند آن به کار رفته است.^۱ در حالی که این ترکیب با نماز و روزه و عبادات فردی به کار نرفته است یعنی «نماز و روزه و دعا فی سبیل الله» یا «پرداخت خمس فی سبیل الله» در آیات و روایات سابقه ندارد. در اینجا این سؤال مطرح است که راه خدا به چه مقصدی منتهی می‌شود و انسان برای رسیدن به چه نقطه‌ای باید این همه مشقت تحمل کند، آزار ببیند، مجاهدت ورزد، خرج کند، از خانه و کاشانه خود هجرت کند و تا سر حدّ جان مایه بگذارد؟ پاسخ این است که راه خدا به آینده روشن تاریخ و به حاکمیت دین خدا در سراسر زمین منتهی می‌شود و همه پیامبران خدا و اولیای او بر نوار بلند زمان برای رسیدن به این نقطه و تحقق بخشیدن به این طرح خدا تلاش کرده‌اند. این راهی است که خدا برای بشر در نظر گرفته و تاریخ به سوی آن در حرکت است؛ بنابراین جهاد فی سبیل الله، تلاش کردن برای رسیدن به این مقصد است که در آیات آخر سوره مبارک صف آمده است. در قرآن کریم «سبیل طاغوت» در نقطه مقابل «سبیل الله» معرفی شده است.^۲

^۱ برخی از آیاتی که به این معانی دلالت دارد از این قرار است: «يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره بقره، آیه ۱۵۴)، «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره بقره، آیه ۱۹۰)، «انْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره بقره، آیه ۱۹۵)، «هَاجِرُوا وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره بقره، آیه ۲۱۸)، «أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره بقره، آیه ۲۷۳)، «لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره آل عمران، آیه ۱۴۶)، «أُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا» (سوره آل عمران، آیه ۱۹۵)، «صَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره نساء، آیه ۹۴)، «انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره توبه، آیه ۳۸)، «لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره توبه، آیه ۱۲۰).

^۲ «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (سوره نساء، آیه ۷۶). در قرآن کریم حرکت کردن در سبیل طاغوت با تعبیر «عبادت طاغوت» یا پذیرش «ولایت طاغوت» نیز آمده است. «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ» (سوره بقره، آیه ۲۵۷)، «وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى» (سوره زمر، آیه ۱۷).



۳. آرمان و ولایت؛ حاکمیت توحید و پیوستگی اجتماعی

معنویت فردی، با تلاش و مجاهدت فردی اجمالاً حاصل شدنی است؛ اما تحقق آرمان الهی، مستلزم ولایت و پیوند انسان‌هاست و جز با مشارکت امت، دست‌یافتنی نیست. وقتی مسئولیت، سنگین است، به تنهایی نمی‌توان آن را ادا کرد. کسی که به‌تنهایی مسیر خدا را دنبال می‌کند آرمانش کوچک است؛ و کسی که درد و دغدغه رسیدن به آرمان بلند و افق متعالی را دارد، باید این مسیر را جمعی و امتی بپیماید؛ زیرا تنها با قیام جمعی و پیوند اراده‌های انسانی، توش و توانی عظیم ایجاد می‌گردد و امکان انجام کارهای بزرگ و رسیدن به اهداف بلند فراهم می‌شود. به قول شهید تهرانی مقدم «فقط انسان‌های ضعیف و کوچک به اندازه امکاناتشان کار می‌کنند». انسان‌های بزرگ همت‌های بزرگ و آرمان‌های متعالی دارند و برای رسیدن به آن مقاصد بلند به امکانات خود اکتفا نمی‌کنند و از ظرفیت اراده‌های جمعی بهره می‌گیرند.

وقتی تنها هستیم توان اندکی داریم و کار کوچکی می‌توانیم انجام دهیم؛ اما وقتی اراده‌های ما به هم می‌رسند مانند قطرات به هم پیوسته باران، سیلی خروشان و قدرتمند پدید می‌آورند و یا مانند دانه‌های انباشته برف، بهمنی سهمگین با نیرویی حیرت‌انگیز شکل می‌دهند.

وقتی تنها هستیم اهداف و خواسته‌های ما کوچک می‌شود و سنگ بزرگ را نشان نزدن می‌بینم. آرمان‌های بزرگ و آفاق متعالی برای ما آرزوی دست‌نیافتنی و رؤیای تعبیرناشدنی به نظر می‌رسد و بیش از آنکه حرکت و جوشش بیافریند یأس و درماندگی می‌افزاید. در اینجا به جای فراموش کردن و رها ساختن آرمان‌های بلند، باید به ایجاد یک پیکره عظیم و جمع متراکم بیندیشیم و با پیوند اراده‌های انسانی نیروی بزرگی فراهم آوریم.

امام حسن علیه السلام فرموده‌اند: «إِنَّهُ لَمْ يَجْتَمِعْ قَوْمٌ قَطُّ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ إِلَّا اشْتَدَّ أَمْرُهُمْ وَاسْتَحْكَمَتْ عُقْدَتُهُمْ؛ هرگز گروهی بر امری متحد و هم‌داستان نشده‌اند مگر آن که (با این هم‌دستی) کارشان نیرو یافته و پیوندشان استوار و پایدار گشته است»^۱.

برای تقریب به ذهن از زندگی اجتماعی زنبوران برای تولید عسل می‌توان استفاده کرد. اگر تولید عسل برای ما مهم باشد و زنبورها را به آن فرمان دهیم، این امر، خطاب به تک‌تک زنبورها صادر نمی‌شود؛ بلکه خطاب به جمع آنان است؛ زیرا تولید عسل هرگز در توان آحاد زنبورها نیست. طبعاً این ناتوانی نباید موجب دست برداشتن از آن خواسته بزرگ و یا بهانه‌ای برای فارغ کردن زنبوران باشد؛ بلکه باید توان و اراده جمعی آنان را فراخواند و از ثمره حرکت یک‌پارچه آنان بهره گرفت.

^۱ نصر بن مزاحم؛ وقعه صفین، ص ۱۱۴.



زنبوران هم اگر بخواهند فرمان ما را اطاعت و خواسته بزرگ ما را اجابت کنند باید اَمّت شوند؛ یعنی ابتدا ملکه را بشناسند و سپس با یک آرایش معین پیرامون او و در اطاعت او قرار گیرند تا آن هدف والا محقق شود. با پدید آمدن کندوی عسل و تحقق آن هدف والا، هر یک از زنبورها هم به کمال واقعی خود دست می‌یابد.

این استعاره در تعبیر معصومان عليهم السلام به کار رفته و امیر مؤمنان علی عليه السلام به «يعسوب الدين»

و «يعسوب المؤمنین» معرفی شده است. يعسوب به معنای ملکه کندوی عسل است و همین پیوند ولایی و حرکت یک پارچه اَمّتی حول ولی را تداعی می‌کند.

ولایت در زبان عربی به معنای «اتصال و پیوند» است. بی‌شک مراد از پیوند انسان‌ها، اتصال بدن‌های آنها نیست و با گره‌زدن ریسمان به دور آنها حاصل نمی‌شود؛ زیرا حقیقت انسان چیزی غیر از بدن خاکی است. منظور از پیوند انسان‌ها، پیوند حقیقت آنان، یعنی پیوند اراده‌هاست که با تبعیت از اراده محوری (ولی) حاصل می‌شود. پیوند اراده‌های انسانی به تشکیل یک گروه یا اَمّت منتهی می‌شود.



برای بیان این حقیقت مهم، استعاره‌های متعددی به کار گرفته شده است: تعلق به یک

جبهه، عضویت در لشکر، سربازی در یک سپاه، حضور در یک حزب، مشارکت در

ساخت بنا، گرفتن گوشه‌ای از بار سنگین، فردی از یک کاروان، نوازنده‌ای در یک هم‌نوازی (سمفونی)، بازیکنی در تیم و زنبوری در کندو. این موارد همگی مثال‌هایی است که معنای پیوستگی ارادی را به ذهن القا می‌کند. استعاره‌های دیگری هم وجود دارد که معنای پیوستگی و اتصال نظام‌مند را در موضوعات غیر ارادی تصویر می‌کند؛ مانند شاخه‌ای از



درخت، سیاره‌ای در منظومه یا کهکشانش، قطره‌ای از سیل خروشان، عضوی از پیکر، قطعه‌ای از جورچین، آجری از یک بنای رفیع، حلقه‌ای از زنجیر و رشته‌ای از کلاف. این استعاره‌ها گرچه حقیقت ولایت و پیوستگی اراده‌ها را نمی‌رساند ولی از باب تشبیه و تقریب به ذهن سودمند است.

بعضی از این استعاره‌ها در منابع دینی به تصریح یا اشاره آمده است:

تعلق به جبهه، عضویت در لشکر و سربازی در سپاه خدا: جند الله: «وَإِنَّا جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»^۱ در مقابل جند شیطان:

«عَبْدَةَ الْأَوْثَانِ وَجُنُودَ الشَّيْطَانِ وَحُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ»^۲.

عضویت در حزب خدا: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۳ «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ

هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۴ در مقابل حزب شیطان: «أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۵.

^۱ سوره صافات، آیه ۱۷۳.

^۲ احمد بن علی طبرسی؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۰۸.

^۳ سوره مائده، آیه ۵۶.

^۴ سوره مجادله، آیه ۲۲.

^۵ سوره مجادله، آیه ۱۹.

قسمتی از یک پیکر: «فَإِنَّ مَوَالِيَنَا وَشِيعَتَنَا مِنَّا، وَكُلُّنَا كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ»^۱ «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَدُّ وَاحِدَةٌ عَلَيَّ مِنْ سِوَاهُمْ»^۲.



شاخه‌ای از یک درخت: «شَجَرَةٌ طُوبَى»، در مقابل «شَجَرَةٌ الرَّقُومِ»؛
یاری رساندن در یک کار بزرگ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»^۳.
استعاره تولید عسل در کندو هم با توصیف امیر مؤمنان عليه السلام به «يعسوب الدين» بیان

شده است.

استعاره حرکت کاروانی که اخیراً شایع شده است از جهتی مقرب و از جهتی نارساست؛ زیرا در حرکت کاروانی هر کس به تنهایی بار خود را برداشته و راه خود را می‌رود و اگر کاروان هم نمی‌بود به شکل فردی - البته با مقداری زحمت و تکلف بیشتر - این مسیر را می‌پیمود؛ در حالی که در حرکت جمعی همه با هم کار بزرگی را که از توان یک‌یک افراد بیرون است انجام می‌دهند، به شکلی که اگر همه نمی‌بودند آن کار محقق نمی‌شد. در بلند کردن یک بار سنگین که با مشارکت گروهی از پهلوانان انجام می‌شود یا تولید عسل در کندو که توسط صدها زنبور صورت می‌گیرد این پیوند هم‌افزای ولایی کاملاً مشهود و بلکه ضروری است.

کلیدواژه‌های متنوعی که در فرهنگ شیعی معنای یک‌پارچگی و همبستگی اجتماعی با امام و با امت را می‌رساند عبارت‌اند از ولاء یا ولایت، اطاعت، نصرت، معیت، اعتصام، تمسک بالعروه و وحدت. شفاعت نیز در لغت به معنای پیوند و انضمام است که اگر در این دنیا رخ داده باشد در آخرت نمایان می‌شود؛ یعنی کسی که در این دنیا شفع امام است در قیامت مشمول شفاعتشان خواهد بود.

ولاء، ولایت	
معیت	
تبعیت و اطاعت	
شفاعت	
نصرت و خدمت	
اعتصام و تمسک	
صله	
وحدت	
اجتماع القلوب	

^۱ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري، ص ۷۹.

^۲ حسن بن محمد دیلمی؛ ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۲، ص ۳۳۵. به این تعبیر نیز در روایات امام علی عليه السلام آمده است: «الأصدقاء نفس واحدة في جُسومٍ مُتَفَرِّقَةٍ؛ دوستان حقیقی یک جان در چند بدن‌اند» (عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۹۵۱۲). الإمام الصادق عليه السلام: «لا والله، لا يكون المؤمن مؤمناً أبداً حتى يكون لأخيه مثل الجسد، إذا ضرب عليه عرق واحد تداعت له سائر عروقِهِ» (حسین بن سعید کوفی اهوازی؛ المؤمن، ص ۳۹).

^۳ سوره صف، آیه ۱۴.

امام زمان علیه السلام در توقیع شریف به شیخ مفید چنین نوشته‌اند:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا»^۱ و اگر شیعیان ما - که خداوند بر طاعت خویش موفقتان گرداند - در وفای به میثاق شیعه، اجتماع قلوب (عزم جمعی متراکم) می‌داشتند برکت دیدار ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت مشاهده ما برای آنها زودتر حاصل می‌شد؛ یعنی تا زمانی که این پیوستگی و یک‌پارچگی را پدید نیاوریم و هر یک تنها برای خوبی خودمان تلاش کنیم زمینه‌ای برای حضور حضرت وجود ندارد. برای ظهور امام زمان پدید آوردن یک جبهه متشکل از شیعیان خوب ضروری است.

روشن است که یک نفر به تنهایی نمی‌تواند تمام جهان را اصلاح کند و همه مشکلات زمین را برطرف سازد. خیز برداشتن برای چنین کاری بیشتر خیال‌پردازی و سرسودایی است. بخواهیم یا نخواهیم ما نمی‌توانیم آن آرمان بزرگ را به تنهایی برآوریم و همه مسئولیت‌های آن را یک‌باره برعهده بگیریم. ما که هیچ، امام زمان هم این کار بزرگ را به تنهایی انجام نمی‌دهد. پس باید سهم خود را در این خدمت بزرگ پیدا کنیم و در یک جریان امتی و تاریخی گسترده، یعنی در کنار جبهه‌ای از مؤمنان که همه به همین سو در حرکت‌اند نقش خود را ایفا کنیم. اگر در این آرمان بزرگ جدی هستیم باید هنر سازمان‌دهی انسان‌ها و به میدان آوردن اراده‌ها را داشته باشیم و از توان عظیم توده‌ها حول ولی خدا استفاده کنیم. البته اگر به هر دلیلی در مسیر یاری دین خدا یک جمع همراه پدید نیامد و امکان فعالیت کاروانی و گروهی فراهم نشد انسان مؤمن مجاهد از پای نمی‌نشیند و یکه و تنها در صحنه یاری خدا برمی‌خیزد: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفُرَادَى»^۲. گرچه هر کسی که در گوشه خانه یا محل کار خود خالصانه و آتش به اختیار برای ساخت تمدن اسلامی قدمی برمی‌دارد و کاری می‌کند خواه و ناخواه در یک شبکه ولایی گسترده و متصل به یک توده انبوه ایمانی است؛ زیرا اگر شخص جایگاه خود را در امت و حرکت امت را در تاریخ بشناسد و اقدام خود را با اقدام امام جامعه، همراه کند تنها نیست؛ حتی اگر به ظاهر در سنگری تنها نشسته باشد.

بنابراین پی‌گیری آن آرمان بزرگ، به هم‌افزایی اراده‌ها و پیوستگی انسان‌ها در یک حرکت کاروانی و امدادی نیاز دارد. این پیوستگی همان حقیقتی است که در دین اسلام از آن به «ولایت» یاد می‌شود. تا انسان‌ها در یک پیوند ولایی طولی (امت - امامت) و یک پیوند ولایی عرضی (اخوت ایمانی) قرار نگیرند و یک جبهه منسجم هماهنگ و شبکه متراکم ایمانی تشکیل ندهند رسیدن به این مقصد بزرگ، امکان‌پذیر نیست.

اگر این اشتراک و اهتمام جمعی نباشد آن آرمان بزرگ به خیال و افسانه یا رؤیای دست‌نیافتنی تبدیل خواهد شد؛ زیرا کاری که از توان افراد سنگین‌تر است، در مقابله احساس درماندگی و ناتوانی می‌شود. در این صورت هرچه آن کار بزرگ‌تر باشد بیش از آن که شور و حرکت بیافریند، ناامیدی و توقف خلق می‌کند؛ بنابراین پی‌گیری آن آرمان بلند نیازمند «نصرت جمعی ولی خدا» و «قیام کاروانی لله در رکاب او» و «اعتصام جمعی به حبل الله» است.

^۱ احمد بن علی طبرسی، *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، ج ۲، ص ۴۹۹.

^۲ سوره سبأ، آیه ۴۶.

آرمان بزرگ الهی که تحقق کلان‌پروژه تاریخی تمدنی خدای متعال است، بار سنگینی است که برداشتن آن از توان آحاد انسان‌ها و حتی از توان یک امت حاضر در یک عصر فراتر است. برای ساختن این بنای عظیم توان نسل‌های متوالی در اعصار و قرون لازم است^۱ و تا مردم به وصف جمعی به میدان نیایند و نیروی متراکم مؤمنان به شکل انبوه بر نوار بلند تاریخ، بسیج نشود آن رخداد عظیم به وقوع نمی‌رسد. اگر تصمیم داریم آرمان الهی را جدی دنبال کنیم اولین نیاز ما پدید آوردن یک هویت جمعی یا امت است؛ امتی که حول یک راهبر و امام شکل می‌گیرد و با طرح عملیاتی و نقشه تمدنی او پیش می‌رود.

هویت جمعی و حرکت کاروانی مستلزم دو گونه پیوند است: پیوستگی طولی با امام و پیوستگی عرضی با مردم.^۲

الف) ولایت طولی؛ پیوستگی با امام از طریق محبت، اطاعت و نصرت

هر حرکت جمعی به نظم و سازگاری و یکپارچگی نیاز دارد. وقتی قرار است با مشارکت یک گروه، کاری انجام شود یا اثری خلق گردد، ناگزیر باید نهایت انسجام و هماهنگی رعایت شود و گرنه با آشفتگی و پراکندگی، توان اعضای گروه هرز می‌رود و بیش از آنکه به هم‌افزایی و بازدهی بینجامد، تلاش دیگران را خنثی و بی‌اثر می‌سازد. به همین جهت هر تیم ورزشی، به راهبر و مربی نیازمند است.

طبعاً حرکت بزرگ یک امت در گستره زمان و جغرافیای زمین نیز به ولی و راهبری نیاز دارد که نخ تسبیح و جبل‌المتین همه حرکت‌های پراکنده و تلاش‌های نابسامان گردد، هماهنگی و انسجام این کنش جمعی را فراهم کند، سوییچ حرکت را نشان دهد و نظام امت قرار گیرد: «فَجَعَلَ اللَّهُ... إِطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفِرْقَةِ».^۳

وظیفه نخست اعضای این گروه بزرگ، اطاعت و تبعیت از امام است تا انسجام و یکپارچگی بر هم نخورد و این حرکت مبارک، گنبد یا متوقف نشود و نتیجه مطلوب حاصل آید؛ اما فراتر از این، وظیفه اصلی امت، خدمت به امام و نصرت اوست؛ یعنی مشارکت ورزیدن در کار و دنبال کردن آن آرمان با تمام وسع و آخرین حد تلاش و نستوهی: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ؛ در راه خدا حق جهاد را به جای آورید».^۴

^۱ باید معلوم باشد که این حرکت عظیم نظام اسلامی و حرکت به سمت آن آینده‌آرمانی که ایجاد تمدن اسلامی است؛ یعنی تمدنی که در آن، علم همراه با اخلاق است؛ پرداختن به مادیات، همراه با معنویت و دین است؛ و قدرت سیاسی، همراه با عدالت است، یک حرکت تدریجی است... این کار عظیم و ماندگار تاریخی، این کاری که سر و کارش با نسل‌ها و قرن‌هاست، این را نباید با کارهای دفعی، جزئی و شعاری اشتباه کرد (https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۲۱۴۵۱).

^۲ در قرآن کریم از این دو پیوند با عنوان «جبل‌الله» و «جبل‌الناس» یاد شده است: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ» (سوره آل‌عمران، آیه ۱۱۲). مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی شاه‌آبادی استاد امام راحل از این دو پیوند با عنوان «خیط ولایت یا رشته ولایت» و «خیط اخوت یا رشته برادری» نام برده است (ر.ک: محمدعلی شاه‌آبادی؛ *شذرات المعارف*).

^۳ احمد بن علی طبرسی؛ *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، ج ۱، ص ۱۳۴.

^۴ سوره حج، آیه ۷۸. در رابطه با راهبر و پیشوای امت چند مواجهه فرض می‌شود: اول کسانی که تابع و گوش به فرمان اویند. دوم کسانی که ناصر و مالک اشتر اویند، منتظر فرمان نمی‌شوند و خواسته‌های او را در اولین زمان و به بهترین شیوه برآورده می‌سازند: «الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ». سوم کسانی که به گونه‌ای حرکت می‌کنند که بود و نبودشان برای امام جامعه مساوی است؛ نه مخالف‌اند و نه موافق. سرد و

پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام خلفا، کارگزاران و حجت‌های پروردگار در زمین هستند و همین آرمان الهی و کلان‌طرح خدا را دنبال می‌کنند، انسان الهی باید در اطاعت، خدمت و نصرت آنها باشد؛ زیرا کار آنها کار خدا، خدمت به آنها خدمت به خدا و نصرت آنها نصرت خداست. شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام، یاوران پاک‌باخته پیامبر خدا و حامیان دین بودند: خدیجه کبری با ایثار مال خود، ابوطالب با بذل وجهه و اعتبار خود، حمزه سیدالشهداء با قدرت نظامی و برق شمشیر خود، علی ابن ابیطالب با همه وجود خود و سایر اصحاب پیامبر با فداکاری‌های خود.

وقتی حضرت مسیح علیه السلام حواریین را به یاری خود طلید و به آنها فرمود: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟» آنها پاسخ دادند: «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ!»^۱ یعنی یاری حضرت عیسی علیه السلام را یاری خدا دانستند؛ بنابراین کسی که می‌خواهد در خدمت خدا باشد باید ولی خدا را یاری کند.^۲ کسی که می‌خواهد کار خدا را محقق سازد باید کار ولی او را راه بیندازد و حاجات او را برآورده سازد: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّائِينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ».^۳

امام صادق علیه السلام در بیان عظمت فرزند خویش امام زمان علیه السلام فرموده‌اند: «لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي؛ اگر او را درک می‌کردم تمام عمر در خدمت او می‌بودم».^۴

خدمت به امام زمان علیه السلام و سربازی او نیز مانند خدمت به خدا و نصرت او، تنها با نماز و عبادت یا پرهیز از گناه‌های فردی حاصل نمی‌شود. سرباز امام زمان علیه السلام باید همان کاری که امام زمان علیه السلام انجام می‌دهد - یعنی گسترش توحید و عدالت در سراسر جهان - را پیش برد و به اهداف و مقاصد او یاری رساند.

ترکیب توحید و ولایت در حدیث معروف سلسله الذهب چنین بیان شده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي، بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا».^۵

توجه کنیم که آن آرمان تاریخی و جهانی، تنها آرمان خدا و پیامبر و آرمان اسلام و انقلاب نیست، آرمان همه مؤمنان و متدینان، و آرمان خود ماست و کسی که آرمان بزرگی دارد باید نهایت طاقت خود را برای تحقق آن به کار گیرد. انسان مؤمن تربیت یافته، صرفاً مصرف‌کننده معارف دینی و تماشاچی کنارنشسته خارج از گود نیست که حظی ببرد و ابراز

خاموش‌اند کالعدم! و دسته چهارم کسانی که سنگ پیش پای او می‌افکنند و کار او را گند می‌سازند و خون به دل او می‌کنند. گروه سوم و چهارم هر دو در این مشترک‌اند که جریان مخالف را تقویت می‌کنند؛ یکی با سکوت و یکی با عمل.

^۱ سوره آل عمران، آیه ۵۲ و سوره صف، آیه ۱۴.

^۲ در سوره شعرا درخواست عمده پیامبران بزرگ الهی از مردم چنین بیان شده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ»؛ از خدا پروا کنید و از من اطاعت کنید». این درخواست در آیه ۱۰۸ و ۱۱۰ از قول حضرت نوح، آیه ۱۲۶ و آیه ۱۳۱ از قول حضرت هود، آیه ۱۴۴ و ۱۵۰ از قول حضرت صالح، آیه ۱۶۳ از قول حضرت لوط، آیه ۱۷۹ از قول حضرت شعیب، و در سوره آل عمران، آیه ۵۰ و سوره زخرف، آیه ۶۳ از قول حضرت عیسی آمده است.

^۳ محمدباقر مجلسی؛ *زاد المعاد*، ص ۵۴۳، دعای عهد. رابطه توده مردم با امامان معصوم بیشتر توسل برای برآورده کردن حاجات و نیازهایشان است. در این بیان شریف دقیقاً عکس آن آمده است؛ یعنی شیعه حقیقی باید بیش از دل مشغولی نسبت به حوایج خود، در پی برآوردن حوایج امام زمان باشد و خود را برای خدمت به آن حضرت و پی‌گیری مقاصد او آماده کند.

^۴ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ *الغیبه*، ص ۲۴۵.

^۵ محمد بن علی بن بابویه صدوق؛ *التوحید*، ص ۲۵.

احساس یا تشویقی کند؛ بلکه یک عنصر فعال حاضر در میدان است که در حفظ و بسط و توسعه و تقویت آن مشارکت دارد و کارگزار و سرباز دین بلکه سردار و پیشرو و راهبر آن است؛ باری از دوش امام برمی دارد و اراده او را محقق می کند و بخشی از کار را بر عهده می گیرد، نه این که تنها همراه و سربار و سیاهی لشکر او باشد. مدافع حریم دین و یاور پیشبرد مقاصد آن است نه صرفاً موافق و هوادار و پذیرنده آن که مخالفت یا مزاحمتی ایجاد نمی کند؛^۱ بنابراین در تربیت آرمانی اسلامی همان گونه که تلاش می کنیم دشمنان را رام کنیم و مخالفان را به موافق تبدیل کنیم باید کوشش کنیم موافقان و طرفداران را به سرباز و مجاهد تبدیل کنیم و از آنها انصارالله، حزب الله و جند الله در معرکه نبرد حق و باطل پدید آوریم؛ بلکه سربازان را به مرتبه سرداران و پیشوایان ارتقا بخشیم.

به بیان دیگر در این حرکت کاروانی، طرفداری و همراهی و همپایی کافی نیست؛ این هواداری و حمایت لسانی، حداقل پیوند و اتصال را فراهم می کند؛ حتی ممکن است کسی در این همراهی، بار خود را بر کاروان تحمیل کند و کار خود را به قافله بسپارد!^۲ نقطه عالی این پیوند ولایی، نصرت^۳ و مشارکت و تعاون و هم دستی است^۴ که همراهی را از «محبت» به «شیعگی» ارتقا می دهد: «وَ اجْعَلِنِي مِمَّنْ تَنْصُرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي؛ پروردگارا مرا از کسانی قرار ده که با آنان دین خود را یاری می کنی و کسی را جایگزین من نگردان»^۵.

ب) ولایت عرضی؛ پیوستگی با امت از طریق اخوت و موااسات

علاوه بر رابطه طولی امت با امام، لازم است این جمع همراه با یک دیگر پیوند عرضی نیز داشته باشند و به دستگیری و کارگشایی برای هم اهتمام ورزند و در حرکت به سمت مقاصد عالی اسلام به منزله پیکر واحد و صف واحد شوند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُومٌ»^۶.

^۱ پیامبر اعظم ﷺ فرمودند: «يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُؤْتَوْنَ لِلْمَهْدِيِّ يَعْنِي سُلْطَانَهُ؛ گروهی از مشرق خروج می کنند که زمینه ساز حکومت امام مهدی می گردند» (علی بن عیسی اربلی؛ کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۴۷۷).

^۲ به همین جهت استعاره «حرکت کاروانی و قافله ای» گویای همه مفهوم ولایت نیست و نیاز به تکمیل و ترمیم دارد.

^۳ در قرآن کریم آیات فراوانی به این نصرت و یاری خدا و ولی خدا تأکید دارد: «وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَ زُسَلَهُ بِالْغَيْبِ» (سوره حدید، آیه ۲۵)، «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» (سوره آل عمران، آیه ۸۱)، «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (سوره اعراف، آیه ۱۵۷)، «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (سوره انفال، آیه ۷۴)، «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (سوره حشر، آیه ۸)، «وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ» (سوره مائده، آیه ۱۲)، «لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعَزَّوْهُ وَ تُوَفَّرُوهُ» (سوره فتح، آیه ۹).

^۴ همان که از آن به خدمت یاد می شود. الف) خدمت به خدا: «حَتَّى تَكُونُوا أَعْمَالِي وَ أَوْزَادِي كُلَّهَا وَرِدًا وَاحِدًا، وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا» (محمدباقر مجلسی؛ زاد المعاد، ص ۶۴، دعای کمیل) «فَوَ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» (همان) و ب) خدمت به ولی خدا: «لَوْ أَدْرَكْتُكَ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي» (محمد بن ابراهیم نعمانی؛ الغيبة؛ ص ۲۴۵).

^۵ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۵۸۹.

^۶ سوره صف، آیه ۴.



از آنجا که آن آرمان بلند، هدف مشترک و متعلق به همه است، هرگونه یاری و مساعدت که به موفقیت دیگران بینجامد برای همگان سودمند است؛ زیرا یک گروه به منزله یک شخص است و در یک حرکت جمعی، موفقیت هر کس موفقیت همه است و شکست و ناکامی هر کس خسارت برای همه. حُسن یک نفر، حسن همه است و عیب یک نفر عیب و نقص همه. بر این اساس مؤمنان در جامعه اسلامی، همزیستی ایمانی و پیوند اخوت و مواسات دارند و در یک ارتباط برادرانه و صمیمانه یکدیگر را برای بندگی و خدمت به آرمان الهی یاری و تقویت می کنند: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْتُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَتَّهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱.

خلاصه فصل اول

۱. مهم ترین ویژگی فطری انسان، آرمان خواهی و کمال جویی بی نهایت اوست.
۲. حقیقت این کمال طلبی و بی نهایت خواهی، خداجویی و خداخواهی است.
۳. این چگونگی به نوع انسان اختصاص دارد و فصل ممیز او از حیوان ها و سایر موجودات به شمار می رود؛ بنابراین هرچه بیشتر آن را رشد دهد انسانیت خود را فرجه تر ساخته است و هرچه کمال جوتر شود انسان تر گشته است.
۴. به دنبال خدا رفتن و اتصال به بی نهایت در شناخت خدا، شناخت صفات و خواسته های خدا و تلاش برای تشبّه به صفات خدا و پیگیری خواسته های خدا یعنی بالاترین خواسته ها متجلی می شود. بزرگ شدن انسان در همین بندگی و اتصال به بی نهایت است. این تربیت آرمانی همان تربیت توحیدی و همان تربیت فطری است.
۵. تربیت؛ به معنای عظمت بخشیدن به انسان یا ساخت انسان والا و بزرگ است.
۶. انسان بزرگ، کسی است که آرمان بزرگ داشته باشد؛ ارزش و قواره انسان با مقدار همت او تناسب دارد و هرچه همت کسی بزرگ تر باشد وجود او بزرگ تر و ارزشمندتر است.
۷. آرمان با آرزو متفاوت است. آرزو یک رؤیای شیرین خیال انگیز و یک نقطه خوشایند مطلوب است که لذتی می آورد؛ اما عزم و حرکتی نمی آفریند و به اقدام و عملی منتهی نمی شود؛ اما آرمان، انسان را به حرکت و اقدام برمی انگیزد.
۸. نقطه مقابل همت بلند، ضعف نفس و دون همتی است. دون همتی به معنای پستی طبع و قناعت به خواسته های حقیر است. انسان بی آرمان، انسان کوچکی است بی معنا که به دنبال امور کوچک و آرزوهای ناچیز می دود.
۹. مهم ترین اقدام تربیتی این است که انسان را از دون همتی و افق های نازل برهانیم و حرارت لازم برای دستیابی به چشم اندازهای بلند، انگیزه های والا و افق های متعالی را درون او پدید آوریم.

^۱ سوره توبه، آیه ۷۱.

۱۰. هرچه آرمان بزرگ‌تر و بلندتر باشد، شور و حرکت و تکاپوی بیشتری می‌آفریند.
۱۱. طرح قرآن کریم برای تربیت و تعالی انسان ارائه توصیه‌های جزئی و دستورات متفرق اخلاقی نیست. فراتر از همه این توصیه‌ها، قرآن کریم به انسان، شکوه و شخصیت می‌بخشد، عظمت انسان را به او یادآوری می‌کند و او را به عنوان خلیفه خدا به یک رسالت بزرگ فرامی‌خواند.
۱۲. آرمان بزرگ، آرمان خدا است؛ یعنی مهم‌ترین و والاترین همتی که می‌توانیم در وجود یک فرد بنشانیم تا او را به رتبه ابرائسان ارتقا بخشیم «پی‌گیری آرمان خدا و قرار گرفتن در طرح پروردگار» است. طبعاً اگر انسان به دنبال چیزی باشد که خدا به دنبال آن است جانشین خدا در زمین خواهد بود.
۱۳. آرمان مهم خدای متعال، حاکمیت الله و استقرار توحید در جان‌ها و جوامع انسانی است؛ این که همه آحاد انسان موحد و مؤمن باشند و توحید و ایمان در سراسر جهان و در همه نظامات اجتماعی جاری و حاکم باشد.
۱۴. «تربیت آرمانی» همان «تربیت توحیدی» است و تربیت توحیدی، تربیت انسان آرمان‌خواهی است که همه جان‌ها و همه جهان را الهی می‌طلبد.
۱۵. پروردگار جهان، به تنهایی کار خود را در اقلیم انسان‌ها پیش نمی‌برد و اراده‌های مردم را در پیش‌برد کار خود و رسیدن به خواسته‌اش دخیل می‌داند؛ حتی سنت خدا بر آن است که این کار بزرگ را با اولیای خود به تنهایی رقم نزنند. به همین جهت از توده مؤمنان در طرح خود کمک خواسته است.
۱۶. مؤمنان باید به یاری خدا و دین او بیایند، کار خدا را بر عهده بگیرند و اراده خدا را محقق سازند.
۱۷. انسان مؤمن، اراده خود را در اراده خدا فانی می‌کند و پروژه خدا را بر خواسته خود ترجیح می‌دهد.
۱۸. این آرمان، زیرساخت همه تلاش‌های تربیتی است و تعالی انسان در همه ساحت‌های تربیتی باید ناظر به آن باشد.
۱۹. آرمان «توحید جهانی» یک هدف متعالی و چتر شامل فراساحتی است که همه اهداف تربیتی را در دامان خود قرار می‌دهد. بر این اساس «آدم شدن»، «انسان معنوی شدن» یا «عالم دین شدن» هدف نهایی نیست؛ هدف نهایی «آدم خدا شدن» است و اگر تلاش می‌کنیم عالم دین یا انسان معنوی شویم به این جهت است که در یاری خدا موفق‌تر باشیم و در تحقق اراده پروردگار مؤثرتر.
۲۰. آرمان مؤمنان مجاهد آرمان خداست و با ایمان آنها گره خورده است. گرچه می‌توان «ایمان بدون آرمان» و «آرمان بدون ایمان» تصور کرد؛ اما مؤمنان مجاهد، «ایمان آرمانی» و «آرمان ایمانی» دارند. «ایمان بدون آرمان» ایمان مؤمنانی است که مقاصد بلندی در حیات ایمانی خود ندارند و با نجات از جهنم یا دستیابی به بهشت به تمام خواسته خود می‌رسند. «آرمان بدون ایمان» هم آرمان غیرمؤمنانی است که به دنبال مقاصد بزرگ جهانی هستند.
۲۱. عنصر ایمان و باور ایمانی مؤمنان، آنها را فرامی‌خواند تا با انگیزه‌های معنوی زندگی کنند و خالصانه «برای خدا» تلاش کنند. «برای خدا» یعنی برای دین خدا، برای اسلام، برای خدمت به خدا و یاری او و سربلندی مکتب.

۲۲. صرف بیان آرمان یا آموزش نظری آن، برای تربیت کافی نیست؛ این آرمان باید شورآفرین و حرکت‌زا باشد و به قیام و اقدام و جهاد و عمل بینجامد؛ وگرنه آرمان نیست، آرزو است.

۲۳. تحقق آرمان الهی، مستلزم ولایت و پیوند انسان‌هاست و جز با مشارکت امت، دست‌یافتنی نیست. وقتی مسئولیت، سنگین است، به تنهایی نمی‌توان آن را ادا کرد. کسی که به تنهایی مسیر خدا را دنبال می‌کند آرمانش کوچک است؛ و کسی که درد و دغدغه رسیدن به آرمان بلند و افق متعالی را دارد، باید این مسیر را جمعی و امتی پیماید؛ بنابراین پی‌گیری آن آرمان بزرگ، به هم‌افزایی اراده‌ها و پیوستگی انسان‌ها در یک حرکت کاروانی و امدادی نیاز دارد. این پیوستگی همان حقیقتی است که در دین اسلام از آن به «ولایت» یاد می‌شود.

۲۴. تا انسان‌ها در یک پیوند ولایی طولی (امت - امامت) و یک پیوند ولایی عرضی (اخوت ایمانی) قرار نگیرند و یک جبهه منسجم هماهنگ و شبکه متراکم ایمانی تشکیل ندهند رسیدن به این مقصد بزرگ، امکان‌پذیر نیست.

فصل دوم: ارزش‌های آرمانی

برترین ارزش‌ها

تا همین جا بحث راهبرد فراساحتی تربیت اسلامی به سامان رسیده و تصویر روشنی از زیرساخت مستحکم تربیتی پدید آمده است؛ اما به جهت اهمیت موضوع، در یک جمع‌بندی گویاتر و با بیانی متفاوت بحث را مرور می‌کنیم. گفته شد انسان والا و بزرگ کسی است که آرمان بزرگ داشته باشد و بزرگ‌ترین آرمان، آرمان خدای متعال یعنی گسترش توحید در سراسر هستی است. اگر این آرمان الهی در جان کسی جا گرفته و اهتمام جدی بر پی‌گیری آن داشته باشد باید سه عنصر را به موازات هم دنبال کند. در نگاه اسلامی از میان انبوه اهداف تربیتی، این سه عنصر مهم‌ترین ارزش‌ها و مطلوبیت‌های انسانی است:

- توحید و ایمان (ایمان توحیدی یا ایمان به توحید)^۱
- عمل، مجاهدت و قیام (شامل مبارزه با نفس و مبارزه برای اقامه دین، جهاد اکبر و جهاد اصغر یعنی تلاش برای خودسازی، جامعه‌سازی و تمدن‌سازی که نیازمند بعثت درونی و بعثت بیرونی است)؛
- ولایت، حرکت کاروانی و قیام جمعی که منقسم به ولایت طولی و عرضی است؛ یعنی تبعیت و نصرت امام و اخوت ایمانی امت.



^۱ توحید و ایمان دو روی یک سکه‌اند و از مفهوم «ایمان» به اعتباری دیگر، با عنوان «توحید» یاد شده است؛ به این جهت که «توحید» حقیقتی نفس‌الامری در عالم ثبوت است که انسان با آن نسبت ایمانی و رابطه قلبی برقرار می‌کند. اگر نگاه خود را مستقیماً به ظرف واقع معطوف کنیم «توحید» و اگر مناسبت وجودی انسان با آن امر واقعی را در نظر آوریم «ایمان» نام خواهد گرفت. به بیان دیگر «توحید» حقیقت هستی بدون لحاظ انسان است و «ایمان» مناسبت انسان و تعلق قلبی او بدان؛ بنابراین «انسان مؤمن» همان «انسان موحد» است و «تربیت ایمانی» همان «تربیت توحیدی».

اینها اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین اهداف تربیتی و بزرگ‌ترین فضایل انسانی است که شخصیت انسان مؤمن باید بدان آراسته باشد. این ویژگی‌ها بیش از هر کمال دیگری ارزش دارد و باید برای ایجاد، حفظ و تقویت آن تلاش شود. در صورت وجود این عناصر، ما بقی کمالات و مطلوبیت‌ها در جای خود قرار دارند و ارزشمند دانسته می‌شوند و در غیر این صورت یعنی اگر این ویژگی‌ها موجود نباشد سایر صفات کمالی، ابتر و ناقص‌اند. به بیان دیگر همه ویژگی‌های کمالی تحت پوشش این امور تعریف می‌شوند و باید مصداقی از آن باشند و هر قدر اینها را تأمین یا تقویت کنند مطلوبیت دارند؛ بنابراین در ارزیابی درجات ارزش اشخاص یا نهادها پیش از سایر اوصاف، باید به اینها پرداخت و مفتون انبوه کمالات دیگر نشد. مهم‌ترین راهبرد تربیت دینی هم پدید آوردن این کمالات است.^۱

توجه داریم که این سه عنصر «ایمان»، «مجاهدت» و «قیام جمعی» ارتباط طولی و اشتدادی دارند و برخلاف تصویر بالا نباید هم‌عرض و هم‌ردیف تصویر شوند؛ ریسمان اتصال این سه عنصر، همان آرمان الهی یا پروژه عملیاتی خدا روی زمین است که از ابتدا با ایمان به خدا در دل‌های مؤمنان قرار می‌گیرد. سپس همین آرمان و ایمان او را به مجاهدت و قیام برمی‌انگیزد و حرکت اجتماعی (شبکه ولایت و اخوت) را سامان می‌دهد.

۱. توحید و ایمان

اصلی‌ترین ارزش در فرهنگ اسلامی ایمان است و همه فضایل دیگر، «شعب ایمان» است؛^۲ یعنی در پرتو ایمان به غیب و باور به خدا ارزشمند است. اخلاق نیز یک خط موازی با ایمان و یک راه جداگانه از تقوا و بندگی نیست؛ امتداد ایمان و رسم توحید و بندگی است و قاعده موحد زیستن و ایمان ورزیدن.

انسان مؤمن، آرمان اجتماعی را آرمان الهی می‌داند و در مجاهدت خود به دنبال تحقق بخشیدن به خواست خدا و مقدم داشتن اراده پروردگار است. حرکت اجتماعی مؤمنانه، حرکت خالصانه توحیدی است و جز به قصد تأمین رضای خدا صورت نمی‌گیرد. مؤمن مجاهد از آنجا که مردمان را عیال الله و محبوب خدا می‌داند برای پی‌گیری خواست خدا در جامعه تلاش می‌کند و در اصلاحات اجتماعی مشارکت می‌ورزد. جهاد اجتماعی مؤمنان تنها مبارزه برای احقاق حق محرومان و رهایی از سلطه ستمگران نیست؛ بلکه حضور خدای متعال در آن موج می‌زند و پیش از آنکه ارتباط با مردم

^۱ ر.ک: محمد عالم‌زاده نوری؛ راهبرد تربیت اخلاقی در قرآن کریم، فصل سوم و چهارم.

^۲ «الإيمان يضع و سبعون شعبه، فأفضلها قول لا إله إلا الله، وأدناها إماطة الأذى عن الطريق، والحياء شعبه من الإيمان» (كنز العمال، حديث ۵۲)؛ پیامبر خدا فرمودند: ایمان هفتاد و اندی شاخه است که برترین آنها قول «لا إله إلا الله» است و کمترین آنها برداشتن چیزهای آزارنده از سر راه مردم؛ و حیا نیز شاخه ای از ایمان است. نسل‌های اول محدثان و اندیشمندان بزرگ شیعه و سنی در مقام استقصای گزاره‌های اخلاقی، محوریت را به «ایمان» داده و همه فضایل و رذایل را گرد «ایمان» آورده و شعب و شاخه‌های آن دانسته‌اند؛ حتی در کتاب‌های کهن حدیث، بابی با عنوان اخلاق نگشوده‌اند. بزرگ‌ترین و معتبرترین جامع حدیثی شیعه کافی که توسط بزرگ‌ترین محدث تاریخ تشیع - کلینی - پدید آمده است، تمام روایات اخلاقی را در کتاب الایمان و الکفر و ذیل این دو عنوان جمع کرده است. در میان اهل تسنن نیز کسانی مانند بیهقی در شعب الایمان و حسین بن حسن حلیمی در منهاج الدین فی شعب الایمان با استناد به همین حدیث معروف نبوی، روایات اخلاقی را در بیان شاخه‌های ایمان به رشته تحریر در آورده‌اند.

باشد ارتباط با خداست. آرمان اجتماعی مؤمنان آرمان چگوارایی^۱ و مارکسیستی نیست؛ آرمانی کاملاً برآمده از اندیشه الهی و توحیدی است و ریشه در روح توحید پروردگار و نفی عبودیت طاغوت‌ها دارد.

همچنین باور به حضور یگانه خدا در هستی موجب می‌شود انسان مؤمن در تنگنای محاسبات مادی و بن‌بست معادلات دنیوی گرفتار نماند و همواره در مشکلات به قدرت برتر پروردگار امید و اتکا داشته باشد. اگر اعتقاد به امدادها و تأییدات الهی نباشد انسان در میانه مشکلات، به سرعت احساس درماندگی و ناتوانی می‌کند؛ اما باور به وعده‌های خدا مؤمنان را استحکام و صلابت می‌بخشد و آنان را در پی‌گیری مسیر پرفراز و نشیب رسیدن به اهداف الهی مصمم‌تر می‌سازد.

همچنین انسان مؤمن ضمن این که پرشورترین تلاش و مجاهدت را برای رسیدن به مقاصد الهی دارد برای خود اعتبار و استقلالی قایل نیست و کامیابی‌ها و موفقیت‌های خود را همواره و یک‌پارچه به قدرت قاهره الهی و لطف بی‌دریغ او نسبت می‌دهد «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۲. «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^۳. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ أَكْفَرُوا لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۴. «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ»^۵. «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^۶.

ایمان به خدا و باور به غیب هستی، بن‌مایه همه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی است و مجاهدت‌های پرشور اجتماعی اگر خالصانه و مؤمنانه یعنی مسبوق به باور ایمانی و مصبوغ به صبغه الهی نباشد بی‌ارزش و میان‌تهی است.^۷ برعکس، همین رفتارهای عادی و روزمره وقتی از سر ایمان و اخلاص صادر شود، به برترین عبادات تبدیل می‌شود؛ مثلاً بهترین وسیله تقرب طلبه یا دانشجو به خدای متعال، درس خواندن و علم‌آموزی است. ساعاتی که دانشجو یا طلبه در کلاس درس در محضر استاد به سر می‌برد یا در تلاش برای مطالعه و مباحثه و حل مسائل علمی است در حال ادای عبادت تقرب‌آفرین معنوی است و بر بال فرشتگان قرار گرفته یعنی با ملکوت عالم مرتبط شده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی در مسجد با دو گروه نمازگزاران و معرفت‌جویان مواجه شدند به حلقه معرفت‌جویان ملحق شدند و با این رفتار خود به این موضوع توجه

^۱ ارنستو چگوارا (Ernesto Che Guevara / ۱۹۲۸-۱۹۶۷ م) چریک انقلابی مارکسیست و از شخصیت‌های اصلی انقلاب کوبا است که نماد فرهنگ انقلابی و حماسی جهان شمرده می‌شود. روحیه مبارزه در وی با مشاهده آسیب‌های اجتماعی فراگیر مانند فقر و گرسنگی و بیماری پدیدار شد و تمایل برای نقش‌آفرینی در مبارزه برای سرنگونی استعمار کاپیتالیستی آمریکایی او را به مشارکت در اصلاحات اجتماعی کشانید.

^۲ سوره انفال، آیه ۱۷.

^۳ سوره بقره، آیه ۲۷۲.

^۴ سوره انفال، آیه ۶۳.

^۵ سوره نور، آیه ۲۱.

^۶ سوره قصص، آیه ۵۶.

^۷ ر.ک: اصغر طاهرزاده؛ وقتی که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود.

دادند که علم آموزی هم مانند سجده و رکوع بلکه برتر از سجده و رکوع می‌تواند مایهٔ قرب به خدا شود و ارزش معنوی انسان را بالا آورد. از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «عَالِمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ»^۱ عالمی که از علم او سود برند از هفتاد هزار عابد برتر است».

۱ - ۱) مؤمن موحد و حاکمیت توحید

یک پرسش مهم در این بحث، رابطهٔ «معنویت و توحید فردی» با «آرمان توحید اجتماعی» است. بی‌شک تحقق توحید در جان انسان و پدید آمدن انسان مؤمن موحد مایهٔ تقرّب او به خداست؛ اما این تقرّب فردی با پی‌گیری آرمان اجتماعی و تاریخی و تحقق توحید در ساختارها و جوامع انسانی چه نسبتی دارد؟ این موضوع را با چند بیان می‌توان توضیح داد:

یکم: تقرّب به خدا به معنای نزدیک شدن به صفات اوست؛ کسی که ویژگی‌ها و صفات خدا را بیشتر داشته باشد به او نزدیک‌تر است و از جمله ویژگی‌های خدای متعال همان خواستهٔ نهایی و آرمان اوست. بندهٔ مقرب به خدا همان را می‌خواهد که خدا می‌خواهد و همان را دنبال می‌کند که خدا اراده کرده است؛ بنابراین هرچه خدایی‌تر شود خواسته‌های خدا را بیشتر می‌خواهد و به دنبال خواسته‌های بزرگ‌تر خدا می‌رود. اگر خدای متعال آینده‌ای روشن را برای بشر در زمین در نظر گرفته که در آن دین خدا یک‌پارچه و فراگیر در کل زمین حاکم باشد، تقرّب به خدا در این است که بنده هم به دنبال آن باشد. کسی که خواستهٔ خدا را درک نمی‌کند و طبعاً برای تحقق آن حرکتی ندارد از خدا دور است. همچنین با توجه به اینکه این آرمان، خواستهٔ همهٔ انبیا و اولیای خداست، هر کس که این خواسته را دنبال کند به انبیا و اولیای خدا مقرب‌تر است.

عبودیت فردی تنها در اندازهٔ تجلّی توحید در جان یک انسان، منحصر مانده است. مرتبهٔ بالاتر عبودیت، توحید کسی است که کفر و شرک را در هیچ جای جهان تحمل نمی‌کند و دغدغهٔ اعتلای امر خدا در همهٔ زمین را دارد و غیرت توحیدی او از اهانت به حریم پروردگار در هر سطح و ساحتی برمی‌آشوبد. این دو، بسیار متفاوت‌اند؛ توحید کسی که دغدغهٔ اخلاص و بندگی خود را دارد و خدا را تنها بر مملکت وجود خویش حاکم ساخته و توحید کسی که دغدغه‌مند حاکمیت الله بر همهٔ جهان است. توحیدی که در وجود یک نفر جمع شده و توحیدی که در سراسر جهان بسط یافته است.

کسی که در راه اقامهٔ توحید تلاش می‌کند باید از اکتفا به خوب شدن خود عبور کرده باشد و به حدّی از کمال و زهد و تقوا رسیده باشد که اهتمام و حساسیت او به کلی به امر خدا معطوف شود؛ یعنی تمام انگیزهٔ او این باشد که نام خدا و کلمهٔ توحید را در عالم زنده کند و نه تنها خود بلکه همگان را موحد ببیند. اگر دین خدا، اندکی آسیب یا ضربه ببیند، سخت برآشفته و دردمند است و اگر پرچم اسلام برافراشته و عزیز باشد، مسرور و مبتهج است. این که کسی خودش خوب باشد ولی حساسیتی نسبت به پیروزی اسلام یا اقامهٔ توحید و ولایت نداشته باشد کافی نیست. آن کس که در

^۱ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳.

خلوت خود به خدا عشق و اعتقاد دارد و او را فرمان‌روای همه عالم می‌شمارد نمی‌تواند ببیند کسی در جایگاه خدا نشسته و لاف خدایی می‌زند.

مؤمن موحد کامل کسی است که علاوه بر تلاش برای به دست آوردن زهد و پرهیز از تعلق به دنیا، تعلقات شدیدتر و دغدغه بالاتری نسبت به برپایی حقیقت توحید در عالم دارد؛ و توان خود را صرف می‌کند تا اهداف خدا و اولیای خدا محقق شود. چنین کسی به خدا نزدیک‌تر است و با خدا نسبت و رابطه بیشتری دارد.

قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَمَا تَرَى إِذَا أَنْ نَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ وَيُظْهِرُ الْحَقُّ وَ نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَ طَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ الْعَدْلِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهِرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْحَقُّ وَ الْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَ يَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَ يُؤَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ تَقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَ يَرِدَّ اللَّهُ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظْهِرَ حَقِّي لَا يَسْتَخْفِي بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ أَمَا وَ اللَّهُ يَا عَمَّارُ لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُخِدِ فَأَبْشِرُوا.^۱

دوم: افق بلند معنویت و عرفان، فنا فی الله است و فنا فی عبد به معنای فانی شدن در اراده و خواست خداست؛ یعنی بندگان، اراده خدا را دنبال کنند و خواست خدا را بر خواست خود مقدم سازند و به جای خودخواهی، خداخواهی کنند. خواست خدا هم در این آیات آمده است: «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».^۲ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقَطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ».^۳ خواست خدا ریشه کن شدن کفر و پیشوایی و حاکمیت بندگان صالح مستضعف در سراسر زمین است.

سوم: کسی که می‌خواهد مجری طرح خدا و کارگزار دستگاه او شود باید ارتباط قلبی ویژه‌ای با او داشته باشد و قابلیت‌های معنوی خود را شکوفا سازد. ایفای این نقش بزرگ به آمادگی‌های روحی و دارایی‌های معنوی فراوان نیاز دارد؛ بنابراین توحید فردی مقدمه‌ای برای توحید اجتماعی است و آرمان معنوی فردی، مقدمه تحقق آرمان تاریخی الهی است. بنده‌ای که قرار است در خدمت خدا باشد، باید او را به خوبی بشناسد، به او امیدوار و مؤمن باشد، برای او حرمت قائل شود، به او عشق بورزد و در مقابل او کرنش کند. عبادت و تقرب به خدای متعال، ذخیره سرشار معنوی برای حرکت پرخروش اجتماعی و تاریخی را فراهم می‌کند و ظرفیت پذیرش مسئولیت حرکت در کاروان امت به سوی آن مقصد متعالی را پدید می‌آورد. به همین جهت خدای متعال به پیامبر خود توصیه می‌کند که عبادت، مناجات و خلوت شبانه داشته باشد تا آمادگی برای مسئولیت سنگین اجتماعی را بیابد و در آن صحنه عظیم تاب آورد:

يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ، قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا، نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا، أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا؛ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا تَقْيِيلًا: ای جامه به خویشتن فرو پیچیده، شب را به پا خیز جز اندکی، نیمی از آن یا اندکی از آن کمتر یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان؛ زیرا ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار و مسئولیتی سنگین القا می‌کنیم.^۴

^۱ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵.

^۲ سوره قصص، آیه ۵.

^۳ سوره انفال، آیه ۷.

^۴ سوره مزمل، آیه ۱-۵.

در حدیث معروف امام علی علیه السلام نیز به تقدم خودسازی بر امامت اجتماعی توجه داده شده است؛ ولی نکته مهم در این حدیث این است که امامت اجتماعی را پیش فرض گرفته و با شخصیت‌هایی که در چنین مناصبی قرار دارند سخن می‌گوید: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ»^۱

در آیات دیگری از قرآن کریم نیز پیش از درخواست پیروزی بر کافران از خدای بزرگ، عفو و رحمت و بخشش درخواست شده است. تو گویی برای حضور در میدان مبارزه، طهارت جان و سلامت نفس ضرورت دارد و این سبک‌بالی و پاکیزگی مقدمه‌ای برای درگیری با جریان کفر و تلاش برای چیرگی جبهه حق است و خدای متعال با ترکیه و پاک‌سازی پرونده بندگان، آنها را در این رویارویی تاریخی یاری می‌کند:

«قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ تَبَتَّ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۲.

«وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارحمنا أنتَ مولانا فَانصُرنا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۳.

توصیه امیر مؤمنان به مالک اشتر پس از نصب او به عنوان کارگزار مصر نیز در همین راستاست: «وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَ اجْزَلْ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَ إِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ؛ گرچه هر کاری با نیت پاک و خالص صورت پذیرد عملی خدایی (و عبادت) است ولی بهترین اوقات و ارزنده‌ترین بخش‌های شبانه‌روز را به (عبادت) و امور میان خودت و خدا اختصاص ده»^۴.

خلاصه اینکه بار اسلام و امام عصر علیه السلام روی هر دوشی قرار نمی‌گیرد و برای سربازی آن حضرت آمادگی‌هایی لازم است. جامعه مؤمنان باید آمادگی‌های خود را برای برداشتن بارهای سنگین اجتماعی و رسالت‌های تاریخی افزایش دهد و برای این منظور به تقویت روحی و معنوی بسیاری نیاز دارد؛ زیرا بدون جهاد شب و مناجات سحری توفیق جهاد روز را به دست نمی‌آورد.

چهارم: جاری ساختن توحید و ایمان در مملکت وجود خود، مقدمه جریان توحید در جامعه است. اگر کسی نتواند در مقیاس کوچک وجود خود که در آن بیشترین اختیار و اراده را دارد، بندگی خدا را حاکم کند، بی‌تردید نمی‌تواند در مقیاس ابعاد گسترده و روابط پیچیده اجتماعی در این کار موفق شود. مبارزه با طاغوت نفس، میدان تمرین مبارزه با طاغوت‌های بیرونی است.

اعضای یک هم‌نوازی بزرگ، همگی باید نوازندگان چیره‌دست و کاربلد باشند، همان‌طور که اعضای تیم فوتبال باید همگی بر حرکت دادن توپ مسلط باشند. هرچه این تسلط بیشتر باشد، آن کار گروهی، قوی‌تر اجرا می‌شود و تمیزتر از آب درمی‌آید؛ بنابراین هر کس می‌خواهد در این کار جمعی، عضویت و مشارکت داشته باشد، باید پیش‌تر به شکل فردی تمرین کرده باشد. روشن است که آن تمرین فردی، فوتبال یا هم‌نوازی نیست و نهایتاً کسب آمادگی برای آن محسوب

^۱ نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

^۲ سوره آل عمران، آیه ۱۴۷.

^۳ سوره بقره، آیه ۲۸۶.

^۴ نهج البلاغه، نامه ۵۳.

می‌شود. دین‌داری هم همین گونه است؛ حقیقت دین‌داری همان نقش‌آفرینی اجتماعی و حرکت گروهی جماعتی به هم پیوسته است که امامی و امامی دارند و دین‌داری فردی، کسب آمادگی برای آن دین‌داری اصلی است و ذخیره معنوی مورد نیاز آن را تأمین می‌کند.

پنجم: انسان هر مقدار خدایی تر شود در اثر گذاری و نقش‌آفرینی به خدا نزدیک‌تر می‌شود و اراده و همت بزرگ‌تری خواهد داشت. کسی که در صدد یک اقدام عظیم و حرکت بزرگ است، باید وصل به بزرگ باشد. برای انجام دادن کارهای عظیم و دنبال کردن مقاصد بلند، باید به منبع قدرت و عظمت متصل شد. خدای متعال، منبع لایزال غنا و صمدیت و سرچشمه بی‌نهایت همه بزرگی‌ها و دارایی‌ها و توانایی‌هاست و انسان با اتصال به او و اتکای به قدرت گسترده او ظرفیت بی‌نهایت پیدا می‌کند: «إِنَّ زَوْجَ الْمُؤْمِنِ لِأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»^۱ «حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ التُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاخًا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»^۲.

توان و استعداد انسان بی‌نهایت است مشروط بر آنکه به خدای بی‌نهایت متصل شود.

ششم: کسی که در پی یک آرمان بزرگ در صحنه پرسؤاله واقع اجتماع تلاش می‌کند و با جدیت در مبارزه با موانع و طاغوت‌ها می‌خروشد، ضعف و کوچکی خود را از یک سو و بلندای افق، سنگینی مسئولیت و عظمت خواسته خود و خواسته خدا را از سوی دیگر مرور می‌کند به اضطرار می‌افتد و عجز و فقر و ضعف و ناچیزی خود را در مناسبت با این افق اعلی، به شهود و عیان درک می‌کند؛ و مگر لبّ توحید و بندگی فردی جز همین درک اضطرار و مسکنت و فقر ذاتی است؟ چنین کسی نیاز بیشتری به ارتباط با خدا، مناجات با او، درخواست از او، توکل بر او و تفویض به او دارد و این نیاز را بیشتر درک می‌کند. مناجات‌های رزمندگان اسلام در شب‌های عملیات، یقیناً خالصانه‌تر و متضرعانه‌تر از عبادت‌های اهل معنویت در خلوت و آسایش زندگی شهری است. اساساً خدای متعال انسان‌ها را به درد و مصیبت گرفتار می‌کند تا حال التجا و تضرع برای آنان حاصل شود؛^۳ همان حال تضرعی که در میدان مجاهدت اجتماعی به راحتی حاصل است. از مرحوم آیت‌الله مشکینی نقل شده در پاسخ به رزمنده‌ای که گفت نمازم را با لباس خونی و نجس، بدون وضو و با تیمم ناقص، به سختی و به حال نیم‌خیز در گوشه کانال زیر آتش دشمن خوانده‌ام فرمودند: «حاضر من هفتاد سال عبادت خود را با همان دو رکعت عوض کنم».

هرچه مسئولیت سنگین‌تر باشد نیاز به عنایت خدا بیشتر دیده می‌شود و فقر و نقص و نیاز و مسکنت آشکارتر است و عظمت و قدرت و رحمت و هیمنه خدا نمایان‌تر. اینجا اتکا به وعده خدا و امید به رحمت سرشار او و تلاش برای درک عنایات و امدادها و تأییدات او لازم‌تر است. انسان مؤمن در اینجا اسم اعظم پروردگار را تمنا می‌کند و با آن اسم مبارک

^۱ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶.

^۲ علی بن موسی بن طاووس؛ الاقبال بالاعمال الحسنه، ج ۳، ص ۴۹۹.

^۳ «و ما أرسلنا فی قریةٍ من نبیِّ إلا أخذنا أهلها بالبأساء و الصّراء لعلّهم یتضرّعون» (سوره اعراف، آیه ۹۴)؛ «و لقد أرسلنا إلى أممٍ من قبلك فأخذناهم بالبأساء و الصّراء لعلّهم یتضرّعون» (سوره مؤمنون، آیه ۴۲).

رابطه می گیرد و در خلوت خود به تضرع و التجا از او درخواست می کند و راه های بسته را با توکل بر خدا و توسل به اهل بیت می گشاید. سجده و انابه و توسل، دیگر نه یک امر مستحب که یک نیاز واجب و ضروری خواهد بود.

مادام که انسان مؤمن برای خود قدر و قدرتی قائل است و گمان می کند در مسیر نصرت خدا و سربازی دین او می تواند اقدامی کند به شرک خفی مبتلاست و برای آنکه از این آسیب مهم نجات یابد باید در صحنه های پرتلاطم درگیری و بلا، اضطراب خود را ببیند و دست قدرت و عنایت خدا را درک کند و معنای «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا»^۱ را به چشم جان مشاهده کند.

إِلَهِي حَقَّقْنِي بِحَقَائِقِ أَهْلِ الثَّرْبِ وَ اسْلُكْ بِي مَسْلَكَ أَهْلِ الْجَذْبِ إِلَهِي أَقْمِنِي [أَغْنِنِي] بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَ اخْتِيَارِكَ [وَ بِاخْتِيَارِكَ] لِي عَنْ اخْتِيَارِي وَ أَوْقِنِي عَلَى مَرَكَزِ اضْطِرَارِي^۲

در این مراکز اضطراب، فرصت طلایی معنویت، و قرب حقیقی حاصل می شود و انسان نیاز به خدا را درک می کند. عبادت واقعی در گرو همین شهود فقر و ذلت، و معرفت نیازمندی به خدا و حضور در محضر قدرت پروردگار است.

حرکت به سمت خدا و کسب معنویت تنها سجده کردن و عبادت ظاهری نیست؛ حقیقت عبودیت، شناخت فقر وجودی و معرفت به ذلت ذاتی است. کسی که به تصمیم و اراده خود اعتماد دارد و برای خود، قدر و قیمت و قدرتی قایل است مشرک است؛ به همین جهت کسب معنویت فردی در میدان جهاد که میدان درگیری های جدی، مشکلات سنگین و مسئولیت های طاقت فرسا و کمر شکن است بهتر حاصل می شود.

بنابراین رابطه دوسویه ای میان «آرمان فردی عبودی» و «آرمان جمعی الهی» وجود دارد؛ از یک سو عبودیت فردی برای آرمان جمعی آمادگی ایجاد می کند و انسان را به ظرفیت روحی لازم و اتصال به منبع عظمت برای ایفای آن مسئولیت سنگین مجهز می سازد. از سوی دیگر تلاش برای آن آرمان جمعی و تاریخی به عبودیت و معنویت فردی یاری می رساند و عجز و فقر و ذلت و خضوع ذاتی را می نمایاند؛ به این ترتیب سرباز دین خدا، متعبدترین و معنوی ترین خواهد شد و خود را به سلوک و عبادت و سجده و مناجات سحر، نیازمند بلکه مضطر می بیند.

۲. جهاد و قیام

پس از ایمان، «عمل» و «جهاد» قرار دارد.^۳ ارزش عمل صالح، ذیل ارزش ایمان است و پیوند میان ایمان و عمل بسیار وثیق است. عمل نشان صدق ایمان است و اگر ایمان، آراسته بدان نباشد ادعای صادقی نیست؛ بنابراین کسی که ایمان دارد لاجرم بر اساس آن عمل می کند و اگر از عمل برخوردار نباشد ایمان او پایدار نخواهد ماند. جهاد نیز حد اعلای عمل است. وقتی انسان در مقام عمل مایه می گذارد و از توان خود بیش از حد متعارف استفاده می کند جهاد کرده است. لازمه داشتن آرمان و همت بزرگ، عمل بزرگ است؛ هرچه آرمان بزرگ تر باشد عمل سنگین تری نیاز دارد و برای

^۱ سوره انفال، آیه ۱۷.

^۲ علی بن موسی بن طاووس؛ *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۳۰۹، دعای عرفه.

^۳ «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (سوره بقره، آیه ۸۲)، «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره بقره، آیه ۲۱۸).

دستیابی به آن باید مجاهدت بیشتری انجام شود، و گرنه آرمان به آرزو تبدیل می‌شود. تمایز آرمان از آرزو در حرکت‌آفرینی آن است؛ آرمان خواسته‌ای است که برای انسان مهم می‌شود و همت و اهتمام و حرکت و اقدام و مسئولیت می‌آفریند و متعلق اراده قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که آرزو، تمنای قلبی است؛ رؤیا و خواسته‌ای که صرفاً در ذهن مرور می‌شود و خیالی دوست‌داشتنی که فکر را مشغول می‌کند؛ اما اقدام متناسبی از آن نمی‌جوشد و همتی برنمی‌انگیزد. آرزو انسان را از دیگران پرتوقع و طلبکار می‌کند و مایه شکایت و گلایه از آنها و معمولاً موجب غرغر و نق و ناله است؛ درحالی‌که آرمان انسان را به میدان اقدام و صحنه عمل می‌آورد؛ حتی اگر دیگران خاموش و ساکن و قاصر یا حتی مقصر باشند.

طبعاً هرچه آرمان، بزرگ‌تر باشد حرکت‌بخش‌تر و تعهد‌آفرین‌تر است و حرکت متناسب با آفاق متعالی و بلند، مجاهدانه‌تر، توفنده‌تر و شورانگیزتر است. هرچه همت، بلندتر باشد اراده قوی‌تر و تاب تحمل رنج‌های بیشتر نیاز دارد. نازپروردگی و کم‌طاقتی و ناشکیبی مهم‌ترین موانع حرکت‌های بزرگ است و صبر و استقامت، مهم‌ترین لوازم زندگی آرمانی. تفکر آرمانی انسان را برای استقبال از سختی‌ها و ایستادگی در شرایط سنگین آماده می‌کند. معلى بن خنیس به امام صادق علیه السلام عرضه می‌دارد: به یاد آل فلان (بنی‌عباس) و نعمت‌های فراوانی که دارند اقدام و با خود گفتم کاش این (حاکمیت) نزد شما بود و ما هم با شما در عیش می‌بودیم. حضرت فرمودند: هیئات ای معلى! به خدا قسم اگر آن گونه بود (و ما حکم فرما بودیم) برای ما جز برنامه‌ریزی شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبر و درشت و خوراک سخت و بی‌خورش، چیزی نبود، پس آن امر از ما دور ماند و تو آیا هرگز غیر از اینجا دیده‌ای که ظلمی را خدای تعالی نعمت قرار دهد؟!^۱

اگر آرمان فردی کسی، تقرب به خدا و رسیدن به مقام توحید است، باید متناسب با ابعاد آن، عمل مجاهدانه فردی داشته باشد و اگر آرمان اجتماعی کسی، گسترش توحید در سراسر جهان است باید متناسب با عظمت آن، عمل مجاهدانه اجتماعی داشته باشد. جهاد فی سبیل الله و پی‌گیری آرمان خدا هم مراتب دارد؛ بنابراین هرچه انسان مؤمن، مجاهدت بیشتری در تحقق آرمان خدا داشته باشد و برای آن مایه بیشتری بگذارد، آرمان‌گراتر و ارزشمندتر خواهد شد.

۱-۲) مبارزه با آلهه درون و برون

به هر حال ایمان به خدا در مقام عمل (توحید عملی) مستلزم «نفی آلهه» است و نفی آلهه دو مصداق دارد: اول: نفی آلهه درون، درگیری با شیاطین نفسی و خروج از سلطه هوای نفس (جهاد اکبر، خودسازی و بعثت درونی). دوم: نفی آلهه بیرون، درگیری با شیاطین بیرونی، کفر به طاغوت و خروج از سلطه آن (جهاد کبیر و اصغر، جامعه‌سازی و بعثت بیرونی).

^۱ «المعلى بن خنیس قال: قلت لأبي عبد الله يوماً جعلت فداك ذكرت آل فلانٍ و ما هم فيه من النعيم، فقلت لو كان هذا إليكم لعشنا معكم! فقال: هيئات يا معلى و الله أن لو كان ذاك ما كان إلا سياسة الليل و سياحة النهار و لبس الحشيش و أكل الجشيب؛ فزوى ذلك عنا فهل رأيت ظلامه فط صيرها الله تعالى نعمة إلا هذه؟» (محمد بن يعقوب كليني؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۱۰).

ایمان قلبی - یعنی عدم خضوع قلبی در مقابل آلهه و عدم اعتماد به غیر خدا - دارای جلوه عملی است و انسان مؤمنی که سلطان توحید بر جان او سایه افکنده، بنده خداست و هرگز از غیر خدا فرمان نمی‌برد؛ بنابراین زیر بار خواسته‌های دل یا فرمان هیچ قدرت انسانی نمی‌رود و غیرت توحیدی او شرک و فسق و فساد و خروج از طاعت خدا را در هیچ جای جهان تحمل نمی‌کند. هرگونه تسلیم در مقابل «هوای نفس» یا خضوع در مقابل «طاغوت» یعنی سردمداران زر و زور و تزویر، نقطه مقابل ایمان و جلوه شرک است. انسان موحد شیفته و شیدای خداست و هرگز معصیت خدا را نمی‌پسندد؛ نه خود نافرمانی می‌کند و نه نافرمانی خدا را از سوی دیگران تحمل می‌کند.

اگر مؤمن موحد بخواهد بر ایمان خود در مقام عمل پای‌بند باشد، باید علیه این دو نیرو عمل کند. عمل مؤمنانه فردی، نفی هواست و عمل موحدانه اجتماعی، نفی طاغوت‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و درگیری با خداوندان قدرت و ثروت و نیرنگ؛ بنابراین تجلی ایمان را نباید تنها در عمل فردی یعنی ترک هوس یا انجام نماز و روزه منحصر دانست. ایمان ظهور دیگری نیز دارد که در ارتباط با دیگران معلوم می‌شود. ایمان به خدا مستلزم کفر به طاغوت و خروج از بندگی او در سطح زمین و زمان است. وقتی مقیاس این گونه ایمان ورزیدن را به گستره کل تاریخ و جغرافیا توسعه می‌دهیم، یک عبودیت بزرگ اجتماعی شکل می‌گیرد و چنین عمل بزرگی از توان آحاد انسان‌ها خارج است؛ بنابراین به اراده جمعی و اقدام امتی نیاز دارد.^۱

مجاهدت یعنی مبارزه با یک جریان باطل و تلاش برای برانداختن آن، چه در درون انسان و چه در محیط بیرونی. مجاهدت مستلزم هزینه‌دادن، مایه گذاشتن، هجرت و خرج کردن مال و جان و آسایش و عافیت و آبرو است. کسی که سرمایه‌های خود را در راه احیا و اقامه دین به کار می‌گیرد و از دارایی‌های خود برای اعتلای توحید درمی‌گذرد و برای حاکمیت خدا در جان‌ها و جوامع انسانی هزینه می‌کند مجاهد است؛ بنابراین مجاهدت در راه خدا عبارت است از فداکاری برای تحقق اهداف الهی.

مجاهدت در راه خدا: فداکاری و از خودگذشتگی برای تحقق اهداف پروردگار

طلبه آرمانی تمام فعالیت‌های خود را مصداق مجاهدت و مبارزه می‌بیند، دائم خود را در موقعیت جهاد احساس می‌کند و همه زندگی‌اش رنگ جهاد و مبارزه دارد. تلاش عبادی او به هدف کسب آمادگی معنوی برای حضور در عرصه مجاهدت، تلاش علمی او مصداق جهاد علمی، تلاش تبلیغی و فرهنگی او جهاد فرهنگی، ورزش و تغذیه او به هدف آمادگی برای مبارزه و به دست آوردن روحیه حلم و شجاعت و استقامت، لباس او لباس مبارزه و مقاومت و خلاصه همه شئون او در مسیر مبارزه برای دست‌یابی به آن افق متعالی است. طلبه آرمانی جایگاه خود را جایگاه پاسداری در گردنه احد می‌بیند و روحیه مجاهدت و حماسه در مقابل دشمنان اسلام را دائم تقویت می‌کند و برنامه‌های زندگی او از خواب و بیداری و تفریح و درآمد و ارتباطات و معاشرت و... تحت تأثیر این مبارزه و مجاهدت و با این هدف تنظیم می‌شود.

^۱ پیش‌تر گفته شد جهاد فی سبیل الله به معنای جهاد برای اقامه توحید و عدالت در گستره کل زمین است. به این ترتیب جهاد فی سبیل الله حتماً به یک پیوند ولایی گسترده نیاز دارد و بدون امام اساساً امکان‌پذیر نیست.

اصولاً انسان‌های بزرگ در میدان‌های مبارزه رشد می‌یابند. صحنه واقعی مبارزه برترین عرصه تربیتی است و سرعت و کیفیت رشد را ارتقا می‌بخشد. سربازی که خود را در موقعیت جنگی و صحنه مرگ و زندگی می‌بیند با قدرت و بی‌درنگ به دنبال اسلحه و آموزش نظامی هم می‌رود و نیازهای فوری خود را تأمین می‌کند.^۱ پیش‌تر گفته شد «تربیت آرمانی» همان «تربیت توحیدی» است. با این توضیح می‌توان اضافه کرد «تربیت آرمانی» همان «تربیت جهادی» و «تربیت حماسی» است.



البته این نکته را باید تذکر داد که مجاهدت در فرهنگ اسلامی قید «فی سبیل الله» دارد؛ یعنی صرف پرکاری و سخت‌کوشی و استفاده بیش از حد متعارف از توان و انرژی نیست. جهاد فی سبیل الله درگیری برای برانداختن موانع و از بین بردن دشمن است به هدف تحقق آرمان الهی.

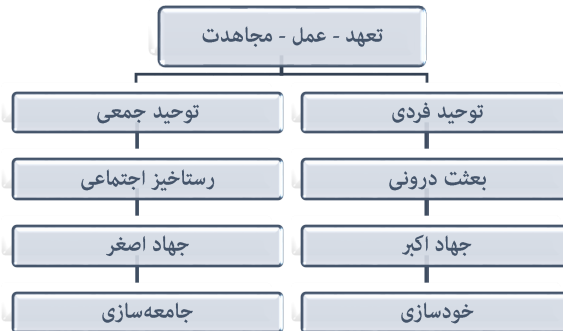
فعالیت‌های مفید اجتماعی مانند فعالیتی که یک جراح قلب یا یک مهندس مؤمن متعهد به هدف

خدمت به مردم یا رفع مشکلات آنان انجام می‌دهند، تمام معنای مجاهدت را نمی‌رساند. این تلاش‌ها عمدتاً در مسیر آرمان صنفی است و ربط و نسبتش مستقیماً با آرمان الهی معلوم نیست؛ مگر این که کسی آگاهانه به این ربط و نسبت توجه کند و فعالیت خود را بر اساس آن قید زند.

حتی خدمات عمرانی در مناطق محروم و گرگ‌گشایی از معضلات مستضعفان و تهی‌دستان، تمام معنای مجاهدت را نمی‌رساند؛ مگر رابطه آن با اهداف الهی، معلوم باشد و آگاهانه مورد توجه قرار گیرد. این مقوله خدمات گرچه عمل صالح و مفید است؛ اما ممکن است توسط منکران خدا یا کسانی که به آرمان الهی اعتقاد و توجهی ندارند نیز صورت گیرد. مؤمن مجاهد در تعریف قرآنی، باید سبیل خدا را بشناسد و بداند که خدای متعال برای آینده زمین و زمان چه طرح و ایده‌ای دارد و تلاش‌های خود را آگاهانه در مسیر نصرت خدا و اولیای خدا قرار دهد؛ بنابراین در کنار خدمات اجتماعی صنفی لازم است آرمان تاریخی و تمدنی حاکمیت دین خدا بر همه شئون زندگی و نظامات اجتماعی در مقیاس جهانی را در نظر بگیرد و برای آن نیز اقدامی داشته باشد یا خدمات صنفی خود را کاملاً با آن هم‌راستا کند. وظیفه اجتماعی مؤمنان فراتر از وظایف صنفی آنان است؛ کسی که وظیفه صنفی خود را با تعهد انجام می‌دهد، معلوم نیست همه وظایف اجتماعی خود را به تمام و کمال انجام داده باشد؛ حتی کسی که وظایف خود نسبت به آینده تاریخ و فردای بشر

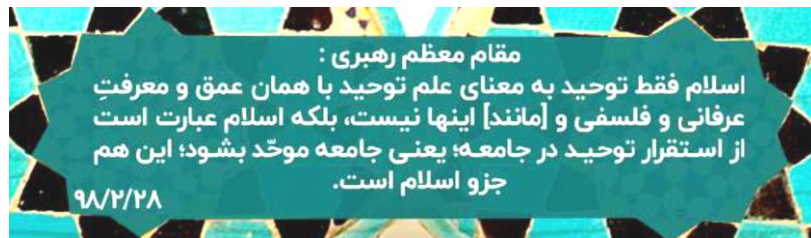
^۱ رهبر انقلاب در توصیف شهید حسن باقری فرمودند: «واقعا این جوان بیست و چند ساله یک طراح جنگ است. کی؟ در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹. این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو سال این حرکت را کرده است» (بیانات رهبری، ۸/ ۷/ ۱۳۹۸).

را نمی‌بیند معلوم نیست در انجام وظایف صنفی خود نیز موفق باشد. از این جهت کلان‌پروژه خدا برای آینده جوامع بشری باید آرمان فعالیت‌های اجتماعی و دینی ما باشد و همه تلاش‌های ما را جهت بخشد.



خلاصه این که عمل ایمانی و یا توحید عملی، دو جلوه «عمل فردی» و «عمل اجتماعی» دارد: عمل اجتماعی نیز در صورتی ارزش اخلاقی دارد و در کمال انسان تأثیر گذار است که - علاوه بر ریشه‌ای که در نوع‌دوستی و شفقت ذاتی میان آدمیان دارد - برخاسته از ایمان به خدا باشد.

رهبر معظم انقلاب در این باره فرموده‌اند: «اسلام فقط توحید به معنای علم توحید با همان عمق و معرفت عرفانی و فلسفی و (مانند) اینها نیست؛ بلکه اسلام عبارت است از استقرار توحید در جامعه؛ یعنی جامعه موحد بشود؛ این هم جزو اسلام است».^۱



۲-۲) درگیری با دشمن در خط مقدم نیاز

جهاد اسلامی، تلاش و کوششی است که در صحنه رویارویی با دشمنان خدا شکل می‌گیرد و طلبه آرمانی، عالم مجاهد پاک‌باخته و سر از پا نشناخته‌ای است که در سرحدات نیاز اسلام، حضور دارد و دین خدا را در موضع جهاد، یاری می‌کند. صرف این که طلبه به کارهای خوب مشغول باشد و از بیان و قلم و مهارت و توان و ارتباط خود برای اراییه پیام دین استفاده کند کافی نیست؛ طلبه باید موضع نیاز، معرض خطر و نقطه آسیب و نفوذ و درگیری را بشناسد و سرمایه خود را در آنجا متمرکز کند و از لذت و عافیت و امنیت خود برای آن مایه بگذارد؛ نه این که تهی از آرمان، با آرامش و عافیت به کارهای اجمالاً خوب و مفید پردازد و از فعالیت خود احساس رضایت کند.^۲

^۱ بیانات رهبری، ۱۳۹۸/۲/۲۸.

^۲ سخنان امام خمینی در این باره بسیار خواندنی است: «از صدر اسلام تاکنون دو طریقه، دو خط بوده است: یک خط، خط اشخاص راحت طلب که تمام همشان به این است که یک طعمه‌ای پیدا بکنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا هم آنهایی که مسلمان بودند، می‌کردند؛ اما مقدم بر هر چیزی در نظر آنها راحت طلبی بود.... تمام آمال آنها این بود که آدم اینجا این چند روزی که هست، خوب

بعضی از طلبه‌ها، کارهای خوبی در عالم طلبگی انجام می‌دهند؛ اما جایی که اسلام، انقلاب و امت اسلامی به سرباز نیاز دارد یعنی جایی که کار دین گره خورده و احتیاج به مجاهدت و حضور ویژه دارد را یا نمی‌بینند و نمی‌شناسند یا می‌شناسند ولی آمادگی و توان حضور در آن را ندارند و یا به هر بهانه دیگر در آن حضور نمی‌یابند؛ چه بسا کوششی هم برای شناخت آن موقعیت‌ها یا کسب توانایی لازم برای عرض اندام در آن را هم نداشته باشند. درحالی که جامعه زمینه‌ساز ظهور، برای برداشتن این علم، باید «صبر و بصر» به دست آورد و آمادگی و توانایی لازم را ببندد:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ؛^۱ و در برابر جبهه دشمنان، آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو و اسبان ورزیده آماده کنید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید.^۲ این بیانات «خوب بودن برای خوب بودن» را کافی نمی‌داند و تصریح می‌کند که خوب بودن باید در راستای کسب قابلیت سربازی دین و حضور در عرصه حاکمیت نهایی اسلام باشد.

دسته‌ای از فعالیت‌های عالمان دین، خدمات ارزنده‌ای است که تاریخ و جغرافیا ندارد و همواره می‌توان انجام داد. اگر آن عالمان، دویست سال پیش یا دویست سال بعد به دنیا آمده باشند نیز این کارهای شایسته را انجام می‌دهند؛ اما دسته دیگری از عالمان هستند که در سرحدات نیاز جامعه فعالیت و مجاهدت می‌کنند. نیاز لحظه را می‌شناسند و در حرکت تاریخی و تمدنی شیعه به سمت آن آرمان الهی، مختصات زمان را درک می‌کنند و دقیقاً بر خط آن، مجاهدت می‌ورزند؛ «اهل البصر و الصبر».

عرصه مصرف علوم حوزوی، مرزهای درگیری میان جبهه اسلام و کفر است و طلبه پس از استحکام بنیان فکری و به سامان رساندن تحصیلات حوزوی باید در سرحدات تنازع تاریخی و خطوط مقدم رویارویی تمدنی با دشمنان اسلام عرض اندام کند. طبعاً این نقطه مرزی را باید شناخت و برای حضور در آن خطرات زیادی را تحمل کرد.

اسلام در سیمای آرمانی خود از مؤمنان، انسان‌های مبارز و رزمندگان مجاهدی پدید می‌آورد که در صحنه رویارویی با دشمنان خدا حضور فعال و مؤثر دارند؛ نه صرفاً افراد آرام و بی‌خطری که مخالفت نمی‌کنند و خارج از گود نشسته و از عظمت اسلام و قدرت درگیری آن با دشمنان لذت می‌برند و به عنوان تماشاچی منفعل فقط بازیگران این صحنه را تشویق

استراحت بکند و بنشیند در خانه‌اش عبادت بکند. اسلام را خلاصه کرده بودند در عبادات؛ مثلاً، نماز و روزه و امثال اینها. برای اسلام هم غیر از این، خیلی، نه اطلاعات صحیح داشتند و نه ارزشی قائل بودند... یک دسته دیگر هم انبیا بوده‌اند و اولیای بزرگ. آن هم یک مکتبی بود و یک خطی بود؛ تمام عمرشان را صرف می‌کردند در این که با ظلم‌ها و با چیزهایی که در ممالک دنیا واقع می‌شود همشان را اینها صرف می‌کردند در مقابله با اینها (سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۵۱۹ تا ۵۲۱).

رهبر حکیم انقلاب نیز فرموده‌اند: «ما اگر طرفدار اخلاق هستیم، باید همین روحیه انقلابی را تقویت کنیم، اخلاق را هم به برکت روحیه دینی و انقلابی می‌شود تأمین کرد. اخلاق بدون دین، اخلاق بدون تقوا، اخلاق بدون روحیه انقلابی و حرکت جهادی و میل به جهاد در راه خدا، نه پدید می‌آید و نه منعقد می‌شود، اگر هم منعقد شود عمقی ندارد» (بیانات رهبری، ۳۰/۵/۱۳۹۶).

^۱ سوره انفال، آیه ۶۰.

^۲ این عبارت شامل همه انواع آمادگی می‌شود و هر نوع توانایی، دانش، مهارت، حرفه یا ابزاری را که به کار گسترش دین خدا و اقامه توحید و عدالت در زمین بیاید در بر می‌گیرد و اسبان جنگی تنها از باب نمونه بیان شده است.

کنند یا به فعالیت‌های گرد و خوش‌نما در پشت جبهه پردازند. تفاوت امام خمینی با بعضی از عالمان دیگر در این بود که امام عرصه خطر و خط مقدم نبرد میان جبهه ایمان و کفر را به خوبی شناخته و با استقامت و مجاهدت در آن ایستاده بود. طلبه به عنوان سرباز اسلام باید مقابل دشمنان بایستد و بر علیه آنها اقدام فعال داشته باشد. گاهی فعالیت‌ها و سخنرانی‌های طلبه چنان گرد و ژله‌ای است که در هر جای تاریخ می‌تواند کار گذاشته شود و هیچ نسبتی با مأموریت جاری او ندارد. چنین سخنانی، چه بسا متقن و بدیع و قابل استفاده هم باشد؛ اما اگر تمام سخنان عالمان دین از این قبیل باشد و ربط و نسبتی با حوادث جامعه و وقایع جاری نداشته باشد و نیاز لحظه یا درد روز را درمان نکند رسالت حوزوی را برآورده نمی‌سازد و هنری به شمار نمی‌رود. عالمانی که در فعالیت‌های اجتماعی هیچ گوشه‌ای و لبه تیزی ندارند و تلاش می‌کنند چنان عمل کنند که همگان را خرسند نگاه دارند و کسی را نرنجانند؛ عالمانی که آموخته‌اند روی اظهارنظری نایستند و هیچ مخاطره‌ای را نپذیرند و به گونه‌ای سخن گویند که مسئولیتی متوجه آنها نشود و با کسی درگیر نگردند و عالمانی که اهل محافظه‌کاری و ملاحظه‌اند و تلاش می‌کنند دل همگان را به دست آورند، عالمان مجاهد نیستند و گرچه در مقابل خوبی‌های خود، پاداش قاعدان را دریافت می‌کنند اما سیمای آرمانی ندارند. رهبر عظیم‌الشان انقلاب که خود نمونه بارز عالمان مجاهد است در این زمینه می‌فرماید:

«انّ العلماء ورثة الأنبياء» علمای دین در اسلام، پیشروان اصلاح و ترقی و پیشرفت ملت‌اند. این مسئولیت بر عهده عالمان دین گذاشته شده است. این که در خطبه نهج‌البلاغه هست که: «و ما كتب الله على العلماء ان لا يقاؤوا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم»؛ یعنی عالم دین در مقابل ظلم، بی‌عدالتی، تجاوز انسان‌ها به یکدیگر نمی‌تواند ساکت و بی‌طرف بماند. بی‌طرفی در اینجا معنا ندارد. فقط مسئله این نیست که ما حکم شریعت و مسئله دینی را برای مردم بیان کنیم. کار علما کار انبیاست. «انّ العلماء ورثة الأنبياء». انبیا کارشان مسئله‌گویی فقط نبود. اگر انبیا فقط به این اکتفا می‌کردند که حلال و حرامی را برای مردم بیان کنند، این که مشکلی وجود نداشت؛ کسی با اینها در نمی‌افتاد. در این آیات شریفه‌ای که این قاری محترم با صوت خوش و با تجوید خوب در اینجا تلاوت کردند: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيُخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» این چه تبلیغی است که خشیت از مردم در او مندرج است که انسان باید از مردم ترسد در حال این تبلیغ. اگر فقط بیان چند حکم شرعی بود که ترس موردی نداشت که خدای متعال تمجید کند که از مردم نمی‌ترسند؛ از غیر خدا نمی‌ترسند. این تجربه‌های دشواری که انبیای الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کار می‌کردند؟ «و كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لَمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا». چی بود این رسالتی که باید برایش جنگید؟ باید جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جمله حلال و حرام و گفتن چند مسئله است؟ انبیا برای اقامه حق، برای اقامه عدل، برای مبارزه با ظلم، برای مبارزه با فساد قیام کردند، برای شکستن طاغوت‌ها قیام کردند. طاغوت آن بتی نیست که به فلان دیوار یا در آن زمان به کعبه آویزان می‌کردند؛ او که چیزی نیست که طغیان بخواهد بکند. طاغوت آن انسان طغیانگری است که به پشتوانه آن بت، بت وجود خود را بر مردم تحمیل می‌کند. طاغوت، فرعون است؛ «انّ فرعون علا في الارض و جعل اهلها شيعا يستضعف طائفة منهم». این، طاغوت است. با اینها جنگیدند، با اینها مبارزه کردند، جان خودشان را کف دست گذاشتند، در مقابل ظلم ساکت ننشستند، در مقابل زورگویی ساکت ننشستند، در مقابل اضلال مردم سکوت نکردند. انبیا، این‌اند. «انّ العلماء ورثة الأنبياء». ما اگر در کسوت عالم دین قرار گرفتیم - چه زلمان، چه مردمان، چه سنی‌مان، چه شیعه‌مان - ادعای بزرگی را با خودمان داریم حمل می‌کنیم. ما می‌گوییم نحن ورثة الأنبياء. این وراثت انبیا چیست؟

مبارزه با همه آن چیزی است که مظهر آن عبارت است از طاغوت؛ با شرک، با کفر، با الحاد، با فسق، با فتنه؛ این وظیفه ماست.^۱

عبا به سر کشیدن و در کنج عافیت نشستن و کتاب خواندن و مقاله علمی پژوهشی نوشتن و به مسجد و مدرسه رفتن و در کمال صحت و راحت و عافیت و سلامت سخنرانی کردن و از معنویت و زهد و توکل و اخلاص سخن گفتن کافی نیست. اگر عالم دینی بداند که اسلام دشمن دارد؛ دشمنی که موجودیت و سلطه و منافعش به خطر افتاده و از اسلام ضربه خورده است و پیوسته و بی‌امان، تا جایی که توان دارد می‌جنگد تا مؤمنان را از آیین و دین‌شان برگرداند: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا»^۲ به گونه دیگری عمل می‌کند.^۳

بر اساس این آموزه قرآنی، دشمن همیشه هست و همواره دشمنی و خباثت می‌ورزد و تا زهر خود را نریزد و ما را از دین و آیین مان بازنگرداند آرام نمی‌گذارد. جبهه کفر در مقابل جریان اسلام، لشکر و کاروان و سازوبرگی تهیه کرده و به کار بزرگی در جهان طمع دارد. بدین جهت اهالی جبهه ایمان، دائم در معرض خطر و آسیب دشمن قرار دارند و لازم است همیشه هوشیار و برحذر باشند.

تقابل میان حق و باطل و درگیری ایمان و کفر ذاتی است؛ یعنی این دو جریان، ماهیتاً و ذاتاً همدیگر را نفی می‌کنند، هرگز با هم جمع نمی‌شوند و چشم دیدن هم را ندارند؛ بنابراین صلح و سازش میان آنها امکان‌پذیر نیست و کسی نباید ساده‌لوحانه در پی میانجی‌گری و آشتی میان آنها باشد. این نزاع و تقابل تنها در صورتی پایان خواهد گرفت که یکی از طرفین از بین برود؛ البته از این میان جبهه حق، رفتنی نیست زیرا خدای بزرگ، وعده یاری و پیروزی آن را داده است؛ «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»،^۴ «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ».^۵ پس منتظر از بین رفتن جبهه باطل می‌مانیم و برای آن تلاش می‌کنیم که «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».^۶

به هر حال این درگیری یک نزاع تاریخی و تمدنی تمام‌ناشدنی است و جبهه کفر هرگز دست از سر اسلام برنمی‌دارد و بدخواهی و کینه‌توزی را رها نمی‌کند. با این وصف استراحت و عافیت برای مؤمنان خصوصاً عالمان دین معنا ندارد. مؤمنان، دائم در حال مبارزه‌اند و لباس رزم مستمر با کفر و شرک و فساد را از تن در نمی‌آورند. آرایش جبهه اهل ایمان آرایش مبارزه است و تا از بین بردن همه بدی‌ها و فتنه‌ها و تا حاکمیت کامل دین خدا آرام و قراری ندارند.

^۱ بیانات رهبری، ۲۳/۲/۱۳۸۸.

^۲ سوره بقره، آیه ۲۱۷.

^۳ البته جهاد فی سبیل الله مفهومی مشکک و دارای مراتب است؛ بنابراین در عالم طلبگی تناسب مرتبه آن با استعداد و توان هر طلبه باید در نظر باشد؛ با این وصف انواع نقش‌های طلبگی مشروط بر این که در حرکت کلی جامعه به سوی آن آرمان الهی مؤثر باشد و از حد نصاب تعریف طلبگی خارج نگردد رسمیت دارد؛ ولی به هر حال طلبه مطلوب طلبه‌ای است که در مسیر مبارزه با دشمنان خدا مجاهدت و نقش آفرینی می‌کند.

^۴ سوره مجادله، آیه ۲۱.

^۵ سوره روم، آیه ۴۷.

^۶ سوره اسراء، آیه ۸۱.

بی شک معرکه حق و باطل صف‌ها را معلوم می‌کند و درونمایه انسان‌ها را می‌نماید و در بحبوحه همین سختی‌هاست که مؤمنان راستین، صدق ایمان خود را نشان می‌دهند و منافقان رسوا می‌گردند.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ^۱
إِنَّ النَّاسَ عِبْدُ اللَّهِ أَلَيْسَ لَعْنُ اللَّهِ عَلَى الْفَاسِقِينَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الَّذِينَ يَتَّقُونَ.^۲
لَا تَكْرَهُوا الْفِتْنَةَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ؛ فَإِنَّهَا تُبَيِّرُ الْمُتَنَفِقِينَ.^۳

اسلام ناب محمدی که آیین همه انبیا و اولیاست، اسلام خاکشیرمزاج صلح کل نیست. اسلامی است با دشمنانی سنگدل و خبیث که همه موجودیت او را هدف گرفته و تهدید می‌کنند. دقیقاً به همین جهت است که همه پیامبران خدا دشمن داشتند؛ دشمنانی پلید و شرور: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا». ^۴ همچنین همه پیشوایان معصوم ما که برترین مخلوقات خدا هستند دشمن داشتند و جز آخرین آنها که بقیه‌الله و ذخیره پروردگار در پس پرده غیبت است همگی به وسیله این دشمنان خبیث به شهادت رسیده‌اند. به تصریح قرآن کریم شیاطین در مقابل آرمان همه پیامبران خدا ایستاده و برای جلوگیری از تحقق آن همواره دسیسه می‌کنند:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۵ هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرمان را در نظر می‌گرفت (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌ریخت)، شیطان در آن دسیسه [و با آن مقابله] می‌کرد؛ اما خداوند القائنات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشد؛ و خداوند دانا و حکیم است».

پیامبران و امامان معصوم، بزرگ‌ترین، اثرگذارترین، معنوی‌ترین و مقدس‌ترین انسان‌های تاریخ بودند و زندگی آنها، برترین مصداق زندگی مجاهدانه آرمانی است و بی‌تردید همه آنان در زمره مقربان و پیشگامان و مجاهدان هستند و زندگی آنان سرمشق زندگی همه کسانی که می‌خواهند به خدای متعال تقرب یابند. شگفت اینک این بزرگان به گونه‌ای زندگی می‌کردند که طاغوت‌های زمان، وجود آنها را تحمل نمی‌کردند و از عملکردشان به ستوه می‌آمدند. در میان امامان شیعه، امامی که در رأس حاکمیت بود، امامی که صلح را پذیرفت، امامی که بر حاکم فاسد شورید، امامی که در سجاده عبادت و دعا بود، امامی که کرسی درس فقه و معارف به پا کرد، امامی که در قعر زندان و تاریکی سیاه‌چال بود، امامی که ولی‌عهدی را پذیرفت و امامی که در لشکرگاه دشمن محبوس بود، همگی برای طاغوت‌ها زمان خود مزاحمت داشتند. در همه این شرایط با دستگاه ظلم و شرک درگیر بودند و همگی در این درگیری در معرض سخت‌ترین دشمنی‌ها بودند و همگی جان خود را نثار کردند. پیامبران الهی هم همین گونه بودند و بسیاری از آنان شهید شدند؛ بنابراین شناخت

^۱ سوره عنکبوت، آیه ۳.

^۲ حسن بن شعبه حرانی؛ تحف العقول، ص ۲۴۵.

^۳ متقی الهندی؛ کنز العمال، حدیث ۳۱۱۷۰.

^۴ سوره انعام، آیه ۱۱۲ و سوره فرقان، آیه ۳۱.

^۵ سوره حج، آیه ۵۲.

زندگی این پیشوایان، شناخت دین خدا و شناخت حقیقت اسلام است و ما اگر بخواهیم به عنوان وارثان انبیا، پیامبرانه بلکه مسلمانانه زندگی کنیم باید همین ویژگی‌ها را داشته باشیم.

دین خدا، دین مبارزه فی سبیل الله است «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»^۱ و دین مسلمانان نیرومند در مقابل دشمنان «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»، و دین سرسختی بر علیه کافران و به خشم آوردن آنها «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ»، و دین ترساندن دشمنان خدا «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»، و دین سلاح آهنین پس از ارائه کتاب و میزان و بینات «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»، و دین جهاد با کافران و سخت‌گیری بر آنان «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ»، و دین رفع فتنه از عالم «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»، و دین استقامت و تسلیم نشدن «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا»،

و دین اقامه توحید و عدالت. اسلام ناب محمدی، اسلام بزرگ، اسلام شکست‌ناپذیر، اسلام عزیز، اسلام برتر، اسلام مقتدر، اسلام حاضر در صحنه اجتماعی، اسلام زنده و متحرک، اسلام جهاد و اجتهاد و اسلام خون و مقاومت است؛ نه اسلام غنچه و فناری که در کنج عافیت می‌خزد و از صحنه مبارزه می‌گریزد و با پنهان شدن در لاک عزلت و غربت، خود را از نابودی حفظ می‌کند.

بی‌شک برپا ساختن توحید و عدالت در گستره زمین تنها با توصیه و نصیحت و موعظه امکان‌پذیر نیست. باید در این مسیر همه دشمنانی را که نمی‌گذارند این نعمه الهی و توحیدی به گوش جهانیان برسد را دفع کنیم. شناخت رقیب سرسختی که همه توان خود را به میدان آورده تا صدای ایمان و عبودیت را بشکند و مؤمنان را به بند کشد، و ایستادگی کردن در مقابل او در ساحت نظامی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای این حرکت بزرگ لازم است. پیامبر رحمت در همان زمان که انسان‌ها را با حکمت و موعظه حسن به راه خدا دعوت می‌کرد، بر سر برخی افراد می‌کوبید و گلوی برخی را می‌فشرد و پسر عمیش را به دهان نعره‌کشندگان می‌فرستاد تا آن‌ها را ساکت کند.^۲ اگر این برخورد سخت نمی‌بود، طغیان‌گران و هنجارشکنان به نام آزادی، زمین را به فساد می‌کشیدند و مراکز فرهنگی را ویران می‌کردند.

«وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»؛^۳

«وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَّمتِ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدٌ».^۴

^۱ سوره بقره، آیه ۱۹۰.

^۲ «صَارِبًا تَبَجَّهْمُ أَخِذًا يَأْكُظِمِهِمْ دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ... كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَتِ فَاعِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَذَفَّ أَحَاةَ فِي لَهَوَاتِهَا» (احمد بن علی طبرسی؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۰۰، خطبه فدک).

^۳ سوره بقره، آیه ۲۵۱.

^۴ سوره حج، آیه ۴۰.

بنابراین اگر رسولان الهی آمده‌اند تا دین خدا را در زمین حاکم و غالب گردانند لاجرم باید با دشمنان مبارزه کنند؛^۱ تزکیه و تعلیم که در آیات قرآن به عنوان وظایف پیامبران بیان شده است تعلیم و تربیتی در همین مسیر است و حیات طیبه‌ای که قرآن به آن فرامی‌خواند علی‌القاعده از همین قبیل است؛ یعنی بندگی ناب و توحید خالصی که ظهورات اجتماعی و مبارزه با جریان باطل دارد، نه اسلام صلح کل سربه‌زیر مهربانی که دل دشمنان اسلام برایش غنچ رود و باب دندان فراغه و طاغوت‌ها باشد.

اگر ما دیدیم رفتار ما جوری است که دشمنان دین، دشمنان اسلام، دشمنان حاکمیت قرآن نسبت به ما خشمگین نیستند و از وجود ما ناراحت نیستند، باید در مفید بودن خودمان شک کنیم. اگر امیرالمؤمنین است و آن قاطعیت و آن حرکت و مانند اینها، باید [هم] کسانی مثل معاویه یا عمروعاص یا دیگران از او خشمگین باشند؛ شما هم همین راه را دارید حرکت می‌کنید؛ «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ».^۲

تصویرسازی صحیح از مفهوم تربیت یک ضرورت است. می‌توان تربیت و سلوک را به نحوی فرض کرد که از آن تصویر فردی گوشه‌گیر و بی‌تفاوت به مسائل متکثر اجتماعی، در عین حال مقدس و متدین شکل بگیرد، و می‌توان به نحوی از تربیت و سلوک تصویر داد که از آن فردی مجاهد، اجتماعی، تمدن‌ساز، مبارز، دلسوز و درگیر با طاغوت‌ها به ذهن آید.

به‌عنوان مثال می‌توانیم از امام معصوم تصویر یک عالم جلیل‌القدر که دغدغه روشنگری و ارائه معرفت به شیعیان را دارد و از طریق شاگردپروری و کلاس درس در حال تربیت آحاد مؤمنان است برای مردم شکل دهیم، یا تصویر یک مجاهد نستوه که دغدغه اقامه توحید در نظامات اجتماعی، مبارزه با طاغوت‌های جائر و به‌دست آوردن راهبری امت به سوی مقاصد حق را دارد و به دلیل تعارض جدی حاکمیت با او پیوسته در رنج و سختی و مشقت قرار می‌گیرد را شکل دهیم. بدیهی است لوازم هر یک از این تصویرها در جهت‌گیری‌های کلان جامعه اسلامی و تدوین برنامه تربیتی متفاوت است.

نه می‌توان زحمات اهل بیت علیهم‌السلام در زمینه روشنگری و تربیت شاگرد را انکار کرد و نه زحمات سیاسی اجتماعی آنان برای شکل دادن به حکومت اسلامی را؛ اما از میزان تأکید بر برخی ویژگی‌ها و تمرکز بر برخی شاخص‌ها تصویرهای متفاوتی شکل می‌گیرد که اثرات متفاوتی در پی دارد.

همین تصویرسازی‌ها موجب شده است که تصور متبادر غالب از روحانی مهذب و متخلق، فرد مقدس گوشه‌گیری باشد که در امور کلان اجتماعی حضور گسترده ندارد. این در حالی است که قرآن کریم در بستر انقلاب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تربیت و سلوک را با متن تحول اجتماعی مرتبط می‌داند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که مبارزه با جریان کفر و باطل، موضوعیت ندارد و صرفاً مقدمه‌ای برای بارنشاندن توحید و اقامه دین در جهان است؛ مانند کلمه «لا اله الا الله» که جانب سلبی و ایجابی دارد. جانب سلبی آن صف‌بندی

^۱ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (سوره توبه، آیه ۳۳ و سوره صف، آیه ۹).

^۲ بیانات رهبری، ۱۳۹۶/۶/۱۶.

فعال در مقابل جبهه باطل و نفی عبودیت طاغوت‌هاست و مقدمه‌ای برای جانب‌ایجابی آن یعنی تمدن‌سازی یا سازندگی درونی جامعه ایمانی بر پایه توحید و احکام الهی به شمار می‌رود.

بنابراین نصرت خدا به نماز خواندن و عبادت کردن و تقوای فردی نیست، بلکه به تلاش برای دفع دشمنی دشمنان و مجاهدت در راه اقامه دین خداست. در معارف قرآن و حدیث و در فرهنگ غنی شیعی، این موضوع از محکّمات و بدیهیات به شمار می‌رود؛ از جمله در دعای شریف ندبه، تقابل جریان‌ی دو جبهه ایمان و کفر از ابتدای خلقت آدم تا ظهور امام زمان که دوران تحقق آرمان الهی است به خوبی تصویر شده است. در این میان پیامبران و امامان معصوم راهبران جبهه حق هستند و عالمان دین به عنوان وارثان انبیا باید همین نقش جریان‌سازی و راهبری امت را در عصر غیبت بر عهده داشته باشند.

۳- ۲) جایگاه جهاد اجتماعی در تقرب به خدا

گفته شد انسان مؤمن ضمن آن که تلاش می‌کند از زنجیر معادلات مادی و حصار عالم طبیعت رهایی یابد و از قفس انانیت بیرون آید، به دسته‌ای وظایف اجتماعی نیز موظف است؛ یعنی علاوه بر جهاد با نفس به مبارزه با بدی‌ها و پستی‌ها در جامعه نیز تکلیف دارد. انسان معنوی تراز اسلام، کسی نیست که به شکل فردی در کنج غاری یا گوشه محرابی مشغول نماز و سجده و عبادت است و از تمتعات و تمنیات دنیوی فاصله گرفته است؛ بلکه کسی است که جهاد با نفس خود را در خدمت به پروردگار و اولیایش و در راه خدا قرار داده و برای گسترش توحید و ایمان در سراسر زمین تلاش می‌کند.

جالب اینجاست که این مسئولیت از بدو بلوغ بر دوش انسان قرار می‌گیرد. نوجوان مؤمن از همان روز بلکه از همان لحظه که به نماز و روزه مکلف می‌شود، به امر به معروف و نهی از منکر نیز امر می‌شود؛ یعنی همان لحظه که در مقابل خدا مسئولیت پیدا می‌کند نسبت به خلق خدا نیز رسالت الهی می‌یابد و همان‌گونه که باید از شرک و فسق پرهیزد باید نسبت به جامعه پیرامون خود بی‌تفاوت و خنثی نباشد و برای اصلاح آن بکوشد. امر به معروف و نهی از منکر یعنی حساسیت نسبت به جامعه پیرامونی، تلاش برای اصلاح آن و موضع‌گیری نسبت به خوب و بدی‌های آن. نوجوان مؤمن از آغاز ایام تکلیف باید به منزله یک موجود زنده، نسبت به رخدادهای بیرونی و جامعه پیرامونی حساسیت داشته باشد و از خود واکنشی نشان دهد و حق ندارد تماشاچی فارغ‌البال و عنصر بی‌مسئولیت بماند.

این احساس مسئولیت و تلاش اجتماعی، برترین عامل تقرب به خدا و گشوده‌ترین باب سلوک روحانی است و بیشترین اثر را در تعالی روحی و معنوی انسان دارد؛ یعنی همین جهاد اصغر، راه جهاد اکبر را کوتاه و هموار می‌کند و زمینه و امکان رشد را بیشتر فراهم می‌سازد و آدمی را در وصول به خدا و فنای فی الله بسیار یاری می‌رساند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «إِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ توجه داریم که رهبانیت مسیحی راهی برای تقرب به خدا و به دست آوردن حالات معنوی و روحانی بوده است. پیامبر خاتم در این حدیث شریف می‌فرماید: رهبانیت امت من، یعنی راهکار تقرب به خدا و تحصیل کمالات معنوی برای مسلمانان، خلوت گزیدن و در کنج عافیت عبادت کردن

^۱ محمد بن علی بن بابویه صدوق؛ الامالی؛ ص ۶۶.

نیست؛ بلکه برای این منظور باید در میدان پرحادثه جامعه، مقابل بدی‌ها و طاغوت‌ها ایستاد و برای اقامه توحید و محو کفر و ظلم و شرک و فساد و تباهی پایداری ورزید.

حتی در آیین تحریف‌ناشده و اصیل مسیحی آن‌گونه که حضرت عیسی روح‌الله عرضه کرد نیز رهبانیت گوشه‌گیر و منزوی توصیه نشده بود و این پیامبر بزرگ خدا، مردم را به نصرت و مجاهدت در راه خدا در یک حرکت شورانگیز اجتماعی فراخواند و برترین مؤمنان یعنی حواریان نیز در یاری ولی خدا با دشمنان او درگیر شدند؛^۱ آن رهبانیت جامعه‌گریز، بدعت دست‌ساز کشیشان مسیحی و ابتکار تحریف و دستکاری آنان در دین مسیحیت بود و خدای متعال هرگز بدان فرمان نداده بود: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ».^۲

فعالیت اجتماعی نه تنها مانعی برای رشد معنوی نیست؛ بلکه اگر به قصد قربت انجام گیرد مایه رشد معنوی و تعالی روحی است؛ و فراتر از آن، رشد معنوی و کمالی که از طریق مجاهدت اجتماعی حاصل می‌شود از راه دیگری دست‌یافتنی نیست.

کلیدواژه «جهاد» که در آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام ضرب‌المثل ارزش‌های بالای معنوی و فتح باب اولیای خاص الهی دانسته شده، به معنای تلاش اجتماعی برای حمایت از دین در مقابل دشمنی‌هاست و برخلاف واژه «قتال» به صحنه نبرد رو در رو در میدان جنگ نظامی اختصاص ندارد. به فعالیت سیاسی هم محدود نمی‌شود؛ بلکه هر فعالیتی که به گسترش اسلام و افق آرمانی تمدن‌سازی کمک کند جهاد است.

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمودند: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِيَخَاصَّةً أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَجُنَّةُ الْوَثِيقَةِ؛ جهاد دری از درهای بهشت است که خدا برای اولیای برگزیده‌اش گشوده است و آن لباس تقوا و زره محکم خدا و سپر مطمئن اوست».^۳

جهاد اجتماعی، بسیار بیش از عبادات مناسکی و تقوای فردی برای سالکان مسیر خدا، نورانیت و قداست و تقرب می‌آورد و به مثابه بابی که بر خواص اولیا باز شده، مسیر صدساله را به راه یک‌شبه تبدیل می‌کند و رشد معنوی انسان را جهشی و تصاعدی می‌سازد؛ یعنی اگر کسی به دنبال کوتاه‌ترین مسیر برای قرب و وصال و فناست باید در مسیر مجاهدت قرار گیرد. خدای متعال مجاهدان را بر سایر مؤمنان فضیلتی بزرگ بخشیده و فاصله منزلت آنان را نجومی دانسته است:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرِ أُولَى الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلاًَّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵) دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً»

^۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عُدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (سوره صف، آیه ۱۴). تبدیل کردن حرکت پرشور اجتماعی حضرت عیسی علیه‌السلام به عبادات فردی کنج محراب و گوشه مسجد، تحریف و انحرافی بود که عالمان بعدی در آیین مسیحیت پدید آوردند.

^۲ سوره حدید، آیه ۲۷.

^۳ نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

در این آیه مبارکه، پروردگار حکیم به شش بیان متنوع، برتری مجاهدان بر دیگر مؤمنان را - که آنان نیز البته شایسته پاداش نیک خدا هستند - تکرار و تصریح کرده است:

۱. قاعدان و مجاهدان برابر نیستند؛

۲. مجاهدان برتری دارند؛

۳. درجه مجاهدان برتر است؛

۴. مجاهدان فضیلت دارند؛

۵. پاداش مجاهدان عظیم است؛

۶. درجاتی از ناحیه خداست.

بنابراین انسان مؤمن متخلّق اگر بخواهد در مسیر معنویت، منزل به منزل به ملکوت عالم نزدیک شود و به خدا تقرب یابد، باید در کنار عبادات فردی، اقدام مجاهدانه اجتماعی داشته باشد و در راه خدا؛ یعنی در راه گسترش توحید و ایمان و ارزش‌ها در سراسر جهان (فی سبیل الله) نقش مؤثر بیافریند. «وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ لَا تَسْتَبَدِلْ بِي غَيْرِي؛ پروردگارا مرا از کسانی قرار ده که با آنان دین خود را یاری می‌کنی و هیچ‌کسی را جایگزین من نگردان.»^۱ یعنی مرا لایق این مرتبه بلند بدان و از وجود من در اهداف و مقاصد خود استفاده کن و مرا از این فیض بزرگ محروم نساز.

بی‌تردید کسی که در صحنه سهمگین جهاد، برای اعتلای دین خدا مبارزه و تلاش می‌کند و «آدم خدا» یعنی سرباز و یاور و خادم او گشته است نسبت به کسی که در عافیت و راحت و امنیت، به عبادت و مناجات و ذکر و سجده و توسل می‌پردازد و لذت معنوی و ابتهاج عرفانی و ملکوتی را تجربه می‌کنند جلوتر است. به یقین خدای شکور به کسی که زیر بار سنگین مسئولیت الهی و اجتماعی رفته، راحت و عافیت خود را از دست داده و در راه او تعلقات خود را هزینه کرده و درد و دغدغه دین و اهتمام امور مسلمین را حمل می‌کند و در میان شعله‌های مصائب خون‌دل می‌خورد و رنج می‌کشد، ثواب و پاداش بیشتری می‌دهد تا کسی که آسوده‌خاطر و بی‌دغدغه، در فضای خلوت و آرام تفرّد، ذکر می‌گوید و سجده می‌کند و حضور قلب می‌ورزد. اگر بر فرض چنین کسی از وظایف الهی خود تقصیر نداشته و ولی خدا گشته باشد، آن مجاهد حاضر در میدان، نه تنها ولی خدا که از اولیای خاص خداست و در ساحتی به مراتب بافضیلت‌تر و برتر قرار گرفته است.

امام راحل رحمته الله به عابدان و سالکان راه خدا می‌فرمودند:

«این وصیت‌نامه‌هایی که این عزیزان می‌نویسند را مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند،

یک روز هم یکی از این وصیت‌نامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.»^۲

«این پیروزی معنوی و مادی مرهون اسلامی بودن انقلاب و مردمی بودن و توجه مردم به اسلام و تحول

روحی عظیمی است که خداوند در این ملت، معجزه‌آسا ایجاد فرمود، از آن جمله این جوانان بسیار عزیز در

^۱ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۸۹.

^۲ سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۹۱.

سطح کشورند که ناگهان با یک جهش برق آسای معنوی و روحی با دست رحمت حق تعالی از منجلابی که برای آنان با دست پلید استکبار جهانی که از آستین امثال رضا خان و محمد رضا خان و دیگر سرسپردگان غرب یا شرق تهیه دیده بودند، نجات یافته و یک‌شبه ره صد ساله را پیمودند و آنچه عارفان و شاعران عارف‌پیشه در سالیان دراز آرزوی آن را می‌کردند، اینان ناگهان به دست آوردند و عشق به لقاء الله را از حد شعار به عمل رسانده و آرزوی شهادت را با کردار در جبهه‌های دفاع از اسلام عزیز به ثبت رساندند و این تحول عظیم معنوی با این سرعت بی‌سابقه را جز به عنایت پروردگار مهربان و عاشق‌پرور نتوان توجیه کرد.

این جانب هنگامی که این جوانان عزیز در عنفوان شباب را که با گریه از من عقب مانده، تقاضای دعا برای شهادت می‌کنند، مشاهده می‌کنم از خود مأیوس و از آنان شرمنده می‌شوم و هنگامی که عکس‌های متعدد این شهیدان نورس نورانی را می‌نگرم و ارزش‌های انسانی و مقامات الهی آنان، که خود از آنها به مرحله‌هایی دور هستم غبطه می‌خورم و چون به مادران و پدران این جوانان و نوجوانان شهید برخورد می‌کنم و آن شجاعت‌ها و شهامت‌های فوق‌تصور را از آنان مشاهده می‌کنم احساس حقارت نموده، به پیشگاه پیامبر بزرگ اسلام ﷺ و حضرت بقیه الله روحی لمقدمه الفداء به خاطر چنین امتی و پیروانی متعهد و مجاهد تبریک عرض می‌کنم و از خداوند تعالی ولی نعمت و حافظ امت سپاسگزارم.^۱

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز مقامات چنین مجاهدان سالکی را هم‌تراز با بزرگان عرفان می‌داند:

پیرمردهای ما؛ اساتید سلوک و عرفان، سی، چهل یا پنجاه سال زحمت کشیدند، ریاضت کشیدند، عبادت کردند، تا در آخر عمرشان آن حالت فنا در آنها به وجود آمد و وجه‌الله را رؤیت کردند؛ توانستند لقاءالله را کسب کنند. یکی از عرفای معروف سلاک که از علمای بزرگی بود که من زیارتش کرده بودم، در این چند سال آخر زندگی‌اش تنها در نجف زندگی می‌کرد؛ آقازاده‌اش که در تهران بود، به من گفت که ایشان از

^۱ سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۳۰۵. ما عقب‌ماندگان و حیرت‌زدگان، و آن سالکان و چله‌نشینان و آن عالمان و نکته‌سنجان و آن متفکران و اسلام‌شناسان و آن روشنفکران و قلم‌داران و آن فیلسوفان و جهان‌بینان و آن جامعه‌شناسان و انسان‌یابان و آن همه و همه، با چه معیار این معما را حل و این مسئله را تحلیل می‌کنند که از جامعه مسمومی که در هر گوشه آن عفونت رژیم ستمشاهی فضا را مسموم نموده بود، بازار و مغازه‌های مسموم، خیابان‌ها و گردشگاه‌های مسموم، تفریحگاه‌ها و سینماهای مسموم، مطبوعات و رسانه‌های گروهی‌اش مفتضح و مسموم، وزارتخانه‌ها و اداراتش مسموم، مجلس شورا و دادسراها و دادگاه‌های مسموم، مراکز تعلیم و تربیتش از کودکستان تا دانشگاهش مسموم و بدتر از مسموم، و فضای حاکم بر سرتاسر کشور مسموم، که هر یک برای مسموم نمودن جوانان و به فساد کشاندن آنان عاملی فعال بود، و نونهالان و تازه‌جوانان ما در یک چنین محیطی به جوانی و رشد رسیده بودند که به حسب موازین و عادت باید سرشار از مسمومیت و فساد اخلاق و عقیدت باشند، که اگر معلم و مربی اخلاق و مهذب نفوس بخواهد تنها یکی از آنها را با صرف سال‌های طولانی متحول گرداند میسر نگردد، چگونه در ظرف سال‌های معدود از بطن این جامعه و انقلاب - که خود نیز اگر معیارهای عادی را حساب کنیم باید کمک به فساد کند - یک همچو جوانان سرشار از معرفت الله و سراپا عاشق لقاء الله و با تمام وجود داوطلب برای شهادت جان‌نثار برای اسلام که پیران هشتاد ساله و سالکان کهن سال به جلوه‌ای از آن نرسیده‌اند، بسازد؟ جز دست غیبی و دستگیری الهی و تصرف ربوبی، با چه میزان و معیار می‌توان تحلیل این معما کرد؟ (سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۱۵۱).

نجف به من نوشته که آن چیزی که سال‌های متمادی در انتظارش بودم، همین روزها خدا نصیبم کرد و آن را به دست آوردم. او بعد از چهل، پنجاه سال ریاضت، گناه نکردن، عبادت کردن، مستحبات را انجام دادن، روزه گرفتن، سختی‌ها را تحمل کردن، گرسنگی و فقر نجف را به جان خریدن، از عناوین و القاب و ریاست‌ها کناره گرفتن و به این‌ها چشم ندوختن، زندگی را زاهدانه گذراندن و با توجه دائم به خدا، این حالت برایش پیدا شده؛ اما من می‌دیدم که یک جوان هجده، نوزده یا بیست ساله که نه ریاضت آن‌چنانی کشیده و نه پنجاه سال عمرش را صرف این کار کرده و نه استاد دیده، و فقط یک کار کرده؛ از جانش گذشته، خدای متعال این موهبت معنوی را در ظرف و در کیسه او گذاشته و این جوان نورانی طوری حرف می‌زند که آخوند «ملا حسین قلی همدانی» حرف می‌زده؛ مرحوم «حاج میرزا علی آقای قاضی» حرف می‌زده؛ مرحوم «آقا میرزا جواد ملکی» حرف می‌زده. حرف این جوان، بوی حرف‌های آن‌ها را می‌دهد؛ در حالی که شاید این جوان اسم آن‌ها را هم نشنیده است.^۱

احادیثی که فضیلت عالمان را نسبت به عابدان بیان می‌کند بر چنین حقیقتی اشاره دارد که عالمان، در یک جهاد اجتماعی سنگین، بار جامعه را بر دوش می‌کشند و علاوه بر نیاز شخصی، ایام آل پیامبر ﷺ را سرپرستی و راهبری می‌کنند.^۲

عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ؛^۳
فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ.^۴

توجه به مسئولیت اجتماعی و پرداختن بدان، آنقدر اهمیت دارد که عبادات فردی نیز جایگزین آن نمی‌شود و نمی‌توان به بهانه اشتغال به عبادت پروردگار از آن سر باز زد. امام کاظم علیه السلام آن هنگام که در سیاه‌چال مخوف هارون قرار گرفتند و از هر گونه ارتباط اجتماعی محروم و ممنوع گشتند چنین مناجات فرمودند:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنِّي كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَفْرِّغَنِي لِعِبَادَتِكَ، اللَّهُمَّ وَقَدْ فَعَلْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ؛^۵ پروردگارا از تو درخواست کرده بودم که مرا برای عبادت خود فارغ گردانی، تو را شکر می‌گویم که چنین (نعمتی نصیبم) کردی.

از این بیان معلوم می‌گردد که انسان در میانه اجتماع حق ندارد زمان و توان خود را تنها صرف امور عبادی فردی کند و تا آن هنگام که اختیار عمل اجتماعی و تأثیرگذاری بر محیط پیرامون خود را دارد وظیفه‌ای مهم بر دوش دارد که او را از عبادت فردی فارغ‌البال و خلوت دائم با پروردگار مانع می‌شود. انسان مؤمن همان‌گونه که در پی تحقق «انسان ایده‌آل

۱. بیانات رهبری، ۱۳۸۳/۷/۱۳.

۲. ر. ک: التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري، ص ۳۳۹ [فی أن الیتیم الحقیقی هو المنقطع عن الإمام].

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴.

۵. محمد بن محمد مفید؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۰.

اسلامی» در وجود خود تلاش می‌کند، به هدف تحقق «جامعه‌آیدة آل اسلامی» نیز در پیرامون خود باید تلاش کند و فراتر از اهداف شخصی و پی‌گیری سعادت فردی، اهداف خدای متعال یعنی کمال اجتماعی را دنبال کند.

شخصیت‌های بزرگی که در سلوک روحانی و خودسازی معنوی موفق بوده‌اند، ولی گوشه‌ عزلت گزیده و به جهت ناتوانی، از انجام خدمات فرهنگی و اجتماعی طفره رفته‌اند، تنها نیمی از راه را پیموده‌اند. اینان گرچه ارزش‌های فردی فراوانی اندوخته‌اند؛ اما نخست این که در تأمین رضایت کامل خدا و امام عصر علیه السلام موفق نبوده‌اند و سپس الگوی کاملی برای طراحی سیمای انسان مطلوب تربیت یافته دینی نیستند. به بیان دیگر اینان گرچه آدم‌های خوبی هستند؛ اما یاوران خوبی برای تحقق مقاصد امام زمان علیه السلام نیستند. امام عسکری علیه السلام فرموده‌اند:

حَصَلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا شَيْءٌ؛ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَ نَفْعُ الْإِخْوَانِ؛^۱ برترین خصلت‌ها دو چیز است: ایمان به خدا و سودمندی برای دیگران.

برترین مصداق سود رساندن به دیگران، فراتر از حل مشکل معیشتی چند خانواده مستمند محروم،^۲ اصلاح جامعه انسانی و تلاش برای رفع ظلم و فسق و کفر و شرک و فساد و فتنه از سراسر جهان و در مقیاس کل زمین است؛ همان مأموریتی که خدای متعال به بندگان خاص و پیامبران بزرگ خود عطا کرده است.

بر همین اساس تردید نداریم که منزلت معنوی عالمانی مانند امام راحل، رهبر کنونی انقلاب و مراجع عظامی که رسالت‌مندان بار سنگین رهبری شیعه را در عصر غیبت بر دوش گرفته‌اند و چه بسا فرصت و فراغت عبادت‌های طولانی و توجهات معنوی سنگین ندارند از بسیاری عابدان سالک و عارفان اهل سرّ و اهل معنا برتر است.

این نکته را تذکر دهیم که مراد ما از «فعالیت اجتماعی» خصوصاً فعالیت‌های سیاسی یا مدیریتی نیست؛ بلکه هر فعالیتی را که به جریان شیعه در افق آرمانی تمدن‌سازی کمک کند در بر می‌گیرد؛ هر فعالیتی که در آن شخص از ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود با دغدغه اعتلای امر اسلام و جامعه اسلامی و به هدف گسترش بندگی در جهان بهره می‌گیرد.^۳

^۱ حسن بن شعبه حرانی؛ تحف العقول، ص ۴۸۹.

^۲ اتفاق در معنای گسترده خود (فراتر از اعطای مال) ملتقای ایمان و عمل در بعد اجتماعی و برترین نماد اعمال مؤمنانه اجتماعی است، عملی که بهره‌ظاهری‌اش برای دیگران است و انسان از آن توقع سودی برای خود ندارد. علاوه بر مفهوم انفاق، کلیدواژه‌هایی که در رسیدن به این مقصود یاری می‌کنند عبارت‌اند از زکات، خدمت، قضای حوائج مؤمنان، احسان، اهتمام به امور مسلمین، دست‌گیری از درماندگان، جهاد با مال و جان (معمولاً جهاد در مقابله با یک دشمن خارجی استعمال می‌شود و بیشتر انصراف به جهاد اجتماعی دارد تا جهاد با نفس) و...
^۳ مثلاً کسی مانند علامه طباطبایی گرچه به ظاهر فعالیت سیاسی و مدیریتی نداشته است، اما از آنجا که تلاش‌های حوزوی ایشان تنها به رشد شخصی خود معطوف نبوده و صرفاً به هدف کمال معنوی صورت نگرفته است؛ بلکه در هر مقطع از عمر شریفش به نیاز اسلام و امت اسلامی توجه داشته و برای آن هزینه داده است نیز در زمره مجاهدان و رسالت‌مندان اجتماعی شمرده می‌شود. از جمله ایشان هنگام ورود به قم به نیاز آن روز حوزه توجه نموده و با صرف نظر از فقه و اصول رسمی که بساط گرمی داشته و اتفاقاً در توان و تخصص ایشان هم بوده است، درس تفسیر و فلسفه را آغاز کرده است:

مقصود ما از این مقایسه، مقایسه دو سبک زندگی حوزوی است؛ یکی روش عالمانی که با احساس مسئولیت و رسالت اجتماعی، خود را به عرصه حوادث واقعه و مسائل جامعه می‌زنند و با ورود به این صحنه، طبعاً تفرغ خاطر خود را برای چله‌ها، خلوت‌ها، عبادت‌های خاص و سجده‌های طولانی از دست می‌دهند و دوم روش عالمانی که از درگیری‌های اجتماعی و ورود به مسائل توده مردم می‌پرهیزند تا در اسما و صفات و جمال و جلال الهی مستغرق بمانند. حاصل این مقایسه، خطوط اصلی برنامه تربیتی حوزه‌های علمیه را خصوصاً در ساحت تربیت معنوی معلوم می‌کند و به طلبه جوان می‌آموزد که الگوی فعالیت‌های معنوی خود را چگونه انتخاب کند.

پیش از این گفته شد کسی که همّت بزرگ‌تری دارد و به اصلاح همه عالم اهتمام کرده است، از کسی که تنها دغدغه‌مند اصلاح خود و رسیدن به مقامات بالای عرفانی است بزرگ‌تر است؛ البته کسی که می‌خواهد مصلح جهان شود لاجرم پیش‌تر باید درون خود را اصلاح کرده باشد.

مسئله اصلی در این میان، تراحم بین توجهات معنوی با علم آموزی یا خدمات اجتماعی و کشف نقطه تعادل میان آنهاست؛ روشن است که حفظ توجهات معنوی در محیط پرهیاهوی جامعه و با انواع درگیری‌ها و اشتغالات تشتت‌آفرین به مراتب دشوارتر از توجهات معنوی در خلوت و عزلت است و البته به همین دلیل ریاضتی سنگین‌تر، مؤثرتر و علی‌القاعده بسیار ارزشمندتر خواهد بود.

آنچه که خدای متعال از بندگان خواسته، ذکر دائم پروردگار در همه شرایط و احوال است و اینکه کسب و کار و فعالیت‌های زندگی مانع یاد خدا نشود نه اینکه فعالیت‌های اجتماعی به خاطر یاد خدا تعطیل گردد.

رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ^۲

و آنچه به عمل ایمانی ارزش می‌بخشد همین یاد خدا و نیت خالصانه است.

«هنگامی که از تبریز به قم آمدم مطالعه‌ای در نیازهای جامعه اسلامی و مطالعه‌ای در وضع حوزه قم کردم و پس از سنجیدن آنها به این نتیجه رسیدم که این حوزه نیاز شدیدی به تفسیر قرآن دارد تا مفاهیم والای اصیل‌ترین متن اسلامی و عظیم‌ترین امانت الهی را بهتر بشناسد و بهتر بشناساند. از سوی دیگر چون شبهات مادی رواج یافته بود نیاز شدیدی به بحث‌های عقلی و فلسفی وجود داشت تا حوزه بتواند مبانی فکری و عقیدتی اسلام را با براهین عقلی اثبات و از موضع حق خود، دفاع نماید. از این رو وظیفه شرعی خود دانستم که به یاری خدای متعال، در رفع این دو نیاز ضروری، کوشش نمایم» (مرزبان وحی و خرد، ص ۶۶).

همچنین در زمانی که جریان مارکسیسم در جامعه شیوع پیدا کرد و مرتب از جوانان مسلمان، تلفات می‌گرفت، ایشان برنامه جاری خود را کم می‌کنند و کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم را به هدف رد و ابطال این خط فکری منحرف می‌نگارند و به شاگردان تراز اول خود تدریس می‌کنند تا آنها برای مبارزه با این مکتب فاسد مجهز باشند. بی‌تردید عمده‌ترین علت عدم توفیق مارکسیسم در کشور ما همین تلاش ایشان است. به هر حال ایشان همواره سرحدات نیاز جامعه اسلامی را می‌شناختند و در آن حضور مجاهدانه داشتند. ر.ک: کنگره فرهنگی؛ یادنامه علامه طباطبایی، ص ۴۳.

^۱ سوره نور، آیه ۳۷.

^۲ سوره معارج، آیه ۲۳.

سبک زندگی این عالمان رسالتمدار بیشترین شباهت را به زندگی پیامبران و امامان معصوم دارد. پیامبران و معصومان که برترین بندگان خدا بودند و بالاترین مقامات معنوی را داشتند گرچه اهل عبادت و توجهات معنوی بودند ولی هرگز عبادات شبانه و مناجات سحری آنان بر حضور اجتماعی و ارتباطات مردمی و خدمات و مبارزاتشان اثر نگذاشت و آنان را از متن فعالیت‌های اجتماعی خارج نکرد. اگر پیشوایان معصوم، عابدان سالکی بودند که روزگار خود را به انعزال و تفرّد می‌گذراندند و پنجه در پنجه دشمنان نمی‌انداختند هرگز قدرتمندان و طاغوت‌های زمان، احساس خطری از آنان نمی‌کردند و با آنان دشمنی نمی‌داشتند. در حالی که همه پیامبران و امامان معصوم دشمن داشتند^۱ و همه معصومان - جز امام زمان که ذخیره خداوند است - شهید شدند.

به این ترتیب هیچ الگوی معنوی و سبک معنویت‌ورزی دیگری این مقدار مطلوبیت ندارد و قابل توصیه نیست. این روش معیار از زندگی معنوی نباید با روش‌های دیگر هرچند دارای نتایج شگفت و خیره‌کننده باشد، مقایسه شود. اگر فرض کنیم نوعی سلوک معنوی به آینده‌بینی، ذهن‌خوانی، دورجنبانی، ادراکات فراحسی، غیب‌گویی، طی الارض، تصرفات تکوینی و امور خارق‌العاده منتهی می‌شود، نباید با دیدن این نتایج غریب آنها را حق‌پنداریم و به آن توصیه کنیم. چه بسا این نتایج حیرت‌انگیز بیش از آنکه مقرب باشد و مایه رشد و ارزش واقعی گردد، ما را از خدای متعال و اولیای کرامش دور کند؛ شبیه تمرین‌های سخت و سنگینی که در باشگاه‌های پرورش اندام به رشد بدنی خیره‌کننده و عضله‌های پیچیده و حیرت‌آور می‌انجامد؛ این عضلات شگفت‌انگیز گرچه کارهای خارق‌العاده و نادری می‌کنند؛ اما در سیمای مطلوب یک انسان آرمانی به آن توصیه نمی‌شود؛ زیرا به دست آوردن چنین توان بدنی و اندام عجیبی نیازمند صرف زمان بسیار زیادی است که آدمی را از بسیاری مطلوبیت‌های دیگر بازمی‌دارد و تصویر کلی او را ناموزون و کاریکاتوری می‌کند. همین‌طور تحصیل برخی دارایی‌های معنوی و توانمندی‌های ماورایی ما را از رشد متعادل و تقرب موزون به اولیای معصوم علیهم‌السلام دور می‌کند و به همین جهت قابل توصیه و ارزشمند نیست؛ بنابراین دو گونه معنویت وجود دارد: معنویت مطلوب و معنویت نامطلوب. معنویت مطلوب، معنویت است که در خدمت اهداف خدا قرار گیرد و مصداق همراهی و هماهنگی با پیامبران او در گسترش جهانی توحید و اقامه عدالت در زمین باشد؛^۲ پس کسی که به دنبال کار خدا نیست هرچه معنویت داشته باشد مطلوب نیست. هزار سال نماز و عبادت، بدون پیوند با طرح خدا و جریان ولایت، رهبانیت غیرالهی و بی‌فایده بلکه بی‌دینی شمرده شده است.^۳ کشف و شهود و کرامتی که به جبهه حق کمک نکند یا مانع گسترش توحید و عدالت در عالم شود در فرهنگ اسلامی توصیه نشده است.

تفاوت معنویت مطلوب با معنویت نامطلوب تفاوت تمرین‌های ورزشی دو ورزشکار است که یکی به هدف توانمندشدن در انجام وظایف زندگی به باشگاه می‌رود و دیگری صرفاً برای پرورش اندام و ساختن ماهیچه و عضله

^۱ «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا» (سوره انعام، آیه ۱۱۲ و سوره فرقان، آیه ۳۱).

^۲ با همین تعریف دو گونه اسلام، دو گونه تشیع، دو گونه نماز، دو گونه قرآن، دو گونه توسل، دو امام حسین و دو امام زمان داریم.

^۳ پیامبر اسلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيُغِضُّ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ! فَقِيلَ لَهُ: وَمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَتَّبِعُ عَنِ الْمُنْكَرِ» (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۵، ص ۵۹).

شگفت‌انگیز. این دو نفر هر دو ورزشکارند و هر دو به باشگاه می‌روند و هر دو تمرین می‌کنند؛ اما میزان و کیفیت این دو تمرین بسیار متفاوت است.

اگر در مسیر اهداف خدا نباشیم عبادت هر چه بزرگ و سنگین باشد سودی ندارد؛ اما اگر در پیوند ولایی با طرح خدا باشیم فعالیت‌های کوچک ما هم مفید است. همان‌گونه که قلب برون‌افتاده از پیکر بی‌فایده است اما یک انگشت متصل به پیکر، سودمند و زنده است.

معنویت مطلوب در پرتو دغدغه حاکمیت الله و نصرت امام شکل می‌گیرد و برای معنوی شدن باید به اقامه مقاصد خدا و گسترش توحید در کل زمین یاری کرد و گرنه آنچه که معنویت تصور شده بیش از آنکه عبودیت ربّ باشد ارضای نفس است. اگر در طرح خدا عمل نکنیم و آرمان خدا را نداشته باشیم چندان تفاوتی میان مسجد و میکده نیست؛ زیرا در هر حال به اهداف خدا ضربه می‌زنیم؛ البته اگر در خطّ خدا عمل کنیم مسجد و معنویت برای ما ضروری است.

نکته دیگری که در ارزش وجودی این عالمان و الگوبودنشان باید بیان شود توانایی، کارآمدی و اثربخشی آنها در جامعه است. خدای متعال در قرآن کریم این توانایی‌ها را در پرتو ارزش صراط مستقیم ستوده است: «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ؛ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَيَاتٍ بِخَيْرٍ. هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛^۱ و خدا مثلی زده است به دو کس که یکی از آنان لال است [و] بر هیچ کاری قدرت ندارد و سربار مولای خویش است؛ او را هر کجا روانه می‌کند منفعت و سودی نمی‌آورد، آیا چنین کسی با کسی که [گویا و شنواست و] به عدالت فرمان می‌دهد و بر راهی مستقیم قرار دارد یکسان است؟

در این آیه مبارک، خدای متعال دو کس را باهم مقایسه می‌کند. می‌توانیم به جای این دو کس، دو طلبه را قرار دهیم. یکی طلبه‌ای بی‌زبان، بی‌هنر و ناکارآمد که عرضه و توان هیچ کار مفیدی ندارد و سربار و طفیلی مولایش امام زمان علیه السلام است؛ یعنی امکانات حوزه را تنها برای رشد شخصی و بهره‌مندی‌های عبادی و سلوکی خود مصرف می‌کند و بازده مثبت و خاصیت قابل‌ذکری ندارد. هر کجا که روانه‌اش کنند و در هر موقعیت و مسئولیتی قرارش دهند خیری نمی‌آفریند و دستاوردی نمی‌آورد. چنین طلبه‌ای قطعاً با طلبه خودساخته قدرتمندی که می‌تواند از توانایی خود در راه اقامه عدالت و توحید بهره‌گیرنده مساوی نیست.^۲ مطابق این تعلیم قرآنی، حوزه علمیه موظف است در فرایند تربیت نیروی انسانی آینده خود، طلابی را به جامعه تحویل دهد که بیشترین اثرگذاری و نقش‌آفرینی را داشته باشند و بتوانند خدمات ارزشمند درستی به جامعه ارائه دهند. بی‌شک لازمه چنین هدفی بهره‌گیری از جوانان توانا، مستعد و شایسته است و به یک برنامه معنوی متعادل در کنار توانمندی‌های دیگر نیاز دارد.

^۱ سوره نحل: آیه ۷۶.

^۲ وجود انسان مؤمن باید «مبارک» باشد؛ مبارک به وجود پرثمر و دارای خیر فراوان گفته می‌شود نه وجودی که صرفاً اذیت و آزاری برای دیگران ندارد؛ مبارک صفت خدای فیاض است که رحمت او بر همه عالم سرازیر است (یا مَنْ تَبَارَكَ اسْمُهُ)؛ همچنین قرآن کریم حضرت عیسی را مبارک خوانده است: «وَ جَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» (سوره مریم، آیه ۳۱).

شاهد روشن اینکه بزرگان اصحاب و یاران معروف ائمه شیعه، همین مجاهدان اثرگذار بودند نه عابدان و سالکانی که توان نقش آفرینی‌های اجتماعی را نداشته باشند. امامان معصوم یاران خود را این گونه تربیت می‌کردند و تعریف و تمجیدی که ایشان از یاران مجاهد خود کرده‌اند برای عارفان و عابدان دیده نمی‌شود.

علی القاعده به همین جهت است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ احترام ویژه‌ای برای هشام بن حکم قائل بودند و او را در کنار خود و در صدر مجلس می‌نشاندند و درباره او فرمودند: «هَذَا نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ؛ این جوان با دل و زبان و دستش یاور ماست» درحالی که جوان‌ترین افراد مجلس بود و تازه مو در صورت او روییده بود.^۱ این برخورد امام عَلَيْهِ السَّلَامُ ارزش عظیم یاری خدا و نصرت امام معصوم را روشن می‌کند؛ بنابراین اگر کسی بر اثر کثرت عبادات و خلوات و توجهات معنوی به انواع مقامات عرفانی دست یافته باشد ولی از کسب دانش و مهارت لازم برای یاری خدا وامانده باشد و توان نصرت امام را نداشته باشد از فیض معنویت اصیل محروم است و قدر و قیمت معنوی او کمتر از اصحاب پیامبر اکرم و حواریین امامان معصوم است.

در واقع برترین عبادت‌ها و مؤثرترین اسباب تقرب به خدا فراتر از نماز و نافله و مناسک، همین مجاهدت‌هاست که به نیت سربلندی اسلام و گسترش مکتب اهل بیت در جهان صورت می‌گیرد. مواجهه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مسجد با دو گروه که یکی به عبادات مستحبی مشغول بود و دیگری مباحثه علمی می‌کرد و حضور تشویق‌کننده آن حضرت در گروه دوم، همین معنا را تأیید و تأکید می‌کند. همچنین فرمایش آن حضرت که «فرشتگان و ساکنان عوالم بالا، بال‌های خود را برای طالبان علم فرس می‌کنند»^۲ نشان از این است که با علم آموزی در راه خدا می‌توان با ملکوت عالم ارتباط برقرار کرد. طبعاً خدای متعال هم برترین پاداش معنوی را به این عالمان عنایت می‌کند؛ یعنی مقام و مرتبه وجودی آنان را به پاس مجاهدت‌هایشان بیش از دیگران ارتقا می‌بخشد: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْصُرُهُ وَ تَنْصُرُهُ بِهٖ لِدِينِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».^۳

امر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ به مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی که پس از شهادت فرزندش تصمیم گرفته بود از ریاست و زعامت کناره‌گیری کند نیز در همین زمینه جالب توجه است: «أَرْخِصْ نَفْسَكَ، وَ اجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدَّهْلِيْرِ، وَ اقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ، نَحْنُ نَنْصُرُكَ؛ خودت را برای مردم ارزان کن (در دسترس همه قرار بده). محل نشستنت را دهلیز خانه انتخاب کن و حاجت‌های مردم را برآور؛ ما یاری‌ات می‌کنیم».^۴

بنابراین کسی که معنویت را برای تقرب به خدا و کسب رضایت او یا پاداش الهی می‌خواهد باید از طریق یاری دین خدا و گسترش بندگی در جهان پیش رود؛ کسی هم که به دنبال کشف و کرامات و قدرت‌های غیبی است چه بسا راه‌های دیگری بیابد! بی‌تردید معنویتی که از طریق رضای خدا حاصل شود بسیار ارزشمندتر از معنویت‌های دیگر است و

^۱ «وَهُوَ أَوَّلُ مَا اخْتَطَّتْ لِحَيْثُهُ وَ لَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنًا مِنْهُ» (فضل بن حسن طبرسی؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۸۱).

^۲ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَعْنَاقَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ» (محمد

بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴).

^۳ جعفر بن محمد بن قولویه؛ کامل الزیارات، ص ۲۳۸.

^۴ سید حسن شیرازی؛ کلمه الامام المهدي، ص ۵۶۵.

رضایت خدا در پیشبرد اهداف خدا و سربازی دین اوست. به این ترتیب معنویت‌های فردی موضوعیتی ندارند و تمام ارزش آن به این است که انسان را برای جهاد در راه خدا و نصرت دین او با معرفت و خلوص نیت، آماده‌تر می‌سازد. حاصل آنکه به جای توصیه‌ی افراد به عبادت‌های طولانی و انزال از مردم، شایسته است آنان را به کسب علم و تجربه و مهارت به نیت آماده شدن برای یاری دین خدا و سپس خدمتگزاری و نقش آفرینی و اثرگذاری در مسیر گسترش بندگی در جهان توصیه کنیم؛ زیرا خدای متعال پیش از آن و بیش از آن که عابد و سالک بخواهد، ناصر و لشکر خواسته است: «لَيُعِدَّنَّ أَحَدَكُمْ لِيُخْرُجَ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا»^۱ هر یک از شما باید برای ظهور امام زمان آماده شود، هر چند به آماده کردن یک تیر». در این عبارت تیر و ابزار جنگی تنها از باب نمونه بیان شده و این توصیه به عمومیت خود انواع آمادگی‌ها را در بر می‌گیرد؛ بنابراین هر نوع توانایی، دانش، مهارت، حرفه یا ابزاری که به کار گسترش دین خدا و اقامه توحید و عدالت در زمین بیاید مطلوب است و باید پی‌گیری شود.

در میان کارگزاران امیرالمؤمنین علیه السلام شخصیت‌های بزرگی مانند مالک اشتر نخعی و کمیل بن زیاد دیده می‌شوند. مالک اشتر یک عنصر اثرگذار مقتدر و یک مدیر هوشمند و کارآمد است که هم در عرصه نظامی و هم در عرصه سیاسی به آن حضرت یاری فراوان رسانده است. امام علی علیه السلام از داشتن چنین نیروی توانایی به شدت خوشحال و مبتهج است و در واگذاری امور حکومت به او دل آرام و آسوده خاطر^۲

کمیل نیز عارف سالک دل‌سوخته‌ای است که مونس خلوت‌ها و تنهایی‌های امیرمؤمنان علیه السلام است و معارف سنگینی را از آن حضرت دریافت کرده است؛ ولی آنگاه که از جانب امام به کارگزاری شهرکی - به نام هیت - گمارده می‌شود، در دفع سپاهیان دشمن که از حوزه مأموریت او گذشتند و به تاراج مسلمانان پرداختند، ناکام می‌ماند. به همین جهت امام علیه السلام بر او خرده می‌گیرند و از او گلایه می‌کنند.^۳ مقایسه کلمات آن حضرت درباره عظمت مالک اشتر و شکایت ایشان از کمیل بن زیاد بسیار آموزنده است^۴ و تکلیف برنامه معنوی طلبه را در برابر فعالیت‌های اجتماعی و برنامه‌های دیگر معلوم می‌سازد.

مرحوم علامه حسن‌زاده آملی که خود از عارفان سالک و مردان راه‌افته بود، مزار شهدا را جایگاه خواص اولیای خدا می‌دانست، تربت آنان را بر چشم می‌کشید و می‌فرمود: «شهدا از اولیا برترند؛ زیرا عارفان به کمال جان می‌رسند و شهدا به وصال جانان. عارف جان‌پرور است و شهید از جان گذر کرده است. عارف لقاء الله می‌خواهد و شهید به وجه الله نظر می‌کند».



^۱ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ الغیبه، ص ۳۲۰.

^۲ ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۱۳ و ۳۸ و نیز حکمت ۴۴۳؛ محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۵۶ و ۵۹۱.

^۳ ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۶۱.

^۴ ر.ک: محمد عالم‌زاده نوری؛ راه و رسم طلبگی، دفتر دوم، بحث کارآمدی، ص ۷۰ تا ۸۲.

سخن علامه طباطبایی در این موضوع شنیدنی و راه گشاست:

«پرسش: نظر به این که در زمان امیر مؤمنان علیه السلام شیعیان آن حضرت از نظر عکس العمل اجتماعی بر دو گروه تقسیم شدند: اول، آنهایی که از جار و جنجالها و غوغای اجتماع و کشمکشهای دوران به دور [مانده] و فقط به اصلاح خویش و تهذیب نفس پرداختند (مانند اویس قرنی، کمیل و غیره) تا این که در رکاب آن حضرت شهید شدند و یا این که به دست دیگری به قتل رسیده و یا بالاخره از دنیا رفتند. گروه دوم آن کسانی که برعکس طایفه اول در گیرودارهای اجتماع وارد شده و همه جا مشغول فعالیت بودند (مانند مالک اشتر و غیره). این دو جبهه در قرون اخیر بهر نمایان است. از گروه اول مرحوم حاج ملا حسین قلی همدانی و تلامیذ خاصش و از گروه دوم مرحوم آقا شیخ محمدحسین کاشف الغطا و سید شرف الدین جبل عاملی و غیره را می توان نام برد. با توجه به این که در مورد اشخاص نظری نیست و فقط طرح این سؤال بدین جهت است که آیا تهذیب اخلاق در متن جامعه است و یا این که احتیاج به عزلت و تنهایی دارد؟ و کدام یک از این دو روش مورد توجه اسلام و پیشوایان بوده و در راه پیشبرد اهداف عالی اسلام مؤثرتر است؟

پاسخ: آنچه از لابه لای کتاب و سنت دستگیر می شود این است که اسلام کمال خداشناسی و خلوص بندگی را می خواهد، به طوری که انسان به غیر خدا عزّ اسمه تعلق (هیچ گونه تعلق) نداشته باشد. از این استکمال هر چه میسر است مطلوب است، کم یا زیاد «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» و «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ». جز این که اسلام دینی است اجتماعی که رهبانیت و عزلت را الغا نموده، کسانی که به تهذیب نفس و تکمیل ایمان و خداشناسی مشغول هستند، کمال را در متن اجتماع با مشارکت با دیگران باید به دست آورند. تربیت شدگان ائمه هدی علیهم السلام نیز در صدر اسلام همین رویه را داشته اند. سلمان که درجه دهم ایمان را داشت، در مدائن حکومت می کرد و اویس قرنی که ضرب المثل کمال و تقوی بود، در جنگ صفین شرکت کرد و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.^۱

^۱ سید محمدحسین طباطبایی؛ بررسی های اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۶. این جملات از مقام رهبری حضرت آیت الله خامنه ای نیز قابل توجه است: «یکی از آفاتی که ما مجموعه های روحانی، در بخش هایی از زمان به آن دچار بودیم، دور ماندن از مبارزه با دشمنان دین و دشمنان استقلال و دشمنان خارجی و مستبدین و مستعمرین بوده؛ ما در برهه هایی از زمان حَقاً دچار این مشکل شدیم و این به ما ضربه زده، و به روحانیت ضربه زده. هرگاه روحانیت در میدان مبارزه وارد شد و ایستاد و در مقابل دشمنی دشمنان دین و دشمنان اسلام سینه سپر کرد و در این راه واقعاً مبارزه کرد، مجاهدت کرد و آسیب دید و به قتل رسید، سربلند بوده؛ در دوره های مختلفی از این قبیل روحانیون داشته ایم؛ اما حالا در دوره اخیر [یعنی] دوره ما، زمان ما، دوره انقلاب، بحمدالله دایره این میدان، دایره وسیعی بوده؛ کسان زیادی وارد میدان شدند، به برکت حرکت عظیمی که امام بزرگوار ما، به توفیق الهی، به هدایت الهی و با پشتیبانی این ملت انجام داد که روحانیت واقعاً وارد میدان مبارزه شد...»

مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه، جزو روحانیون روشن فکر و دارای افکار اجتماعی بود، در تفسیر المیزان ایشان، این خصوصیت سر تا پا در مرحوم علامه طباطبایی مشخص است؛ لکن ایشان در میدان مبارزه حضور نداشتند، نبودند. یک وقتی با ایشان صحبت بود؛ صحبت خصوصی بین الاثنین جلسه خصوصی. ایشان می گفت در این که در گذشته یک کوتاهی بزرگی - یا شاید می گفت تقصیر یا گناه بزرگی -



۳. ولایت و حرکت جمعی

همه ما در زمان کودکی اول بار که با مفهوم دین و دین‌داری آشنا شدیم، آن را بر سلسله‌مناسکی عبادی و حرکتی که نشان از خضوع و تواضع در مقابل یک موجود برتر غیبی داشت حمل می‌کردیم و مصادیق دین‌داری را تنها نماز و روزه و تلاوت قرآن و زیارت حرم اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانستیم. به مرور تصویر ما از دین‌داری کامل‌تر گشت و بهداشت، نظم، علم‌آموزی، جهاد، گره‌گشایی از مردم، روابط خانوادگی و مانند آن را نیز شامل شد. پس از آن به تدریج متوجه شدیم که دین‌داری کاری در عرض سایر کارها نیست و سراسر عمر ما را در بر می‌گیرد؛ یعنی برنامه‌ای در کنار سایر برنامه‌ها نیست که در شبانه‌روز ساعتی را بدان اختصاص دهیم و برای آن ظرف زمانی و مکانی مشخص در نظر بگیریم. دین‌داری با همه کارها جمع می‌شود و ۲۴ ساعت شبانه‌روز را در همه شئون زندگی، شامل می‌گردد. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در توصیه به ابوذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ لَيْكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نَبِيَّةٌ صَالِحَةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ»^۱ ای ابوذر در هر کاری نیت شایسته قرار بده، حتی در خوردن و خوابیدن؛ یعنی ساعات خوردن و خوابیدن و استراحت کردن ما نیز باید مصداق بندگی و دین‌داری باشد و نباید از دست برود؛ بنابراین تصویر اولیه ما از دین‌داری و بندگی به مرور کامل‌تر شد و کل زندگی ما را در بر گرفت.

اکنون باید بدانیم که معنای گسترده دین‌داری در همین مقدار نیز منحصر نمی‌ماند؛ دین‌داری به معنای کامل خود فراتر از یک عملیات شخصی و رابطه فردی با خداست.

همه این دستورات شرعی، خطاب به افراد است؛ یعنی هر گاه یکی از مؤمنان را به تنهایی در نظر می‌گیریم و به مسئولیت‌های الهی او در قبال خدا، خود، خلق یا خلقت می‌نگریم فهرستی از تکالیف نمایان می‌شود که علی‌القاعده می‌تواند همه زندگی او را در بر گیرد. در کنار این تکالیف، تکالیفی برای امت‌ها و جماعت‌ها هم وجود دارد که عرصه دین‌داری جمعی و بندگی کاروانی است. این عرصه دین‌داری برای توده مردم کمتر آشکار است و اتفاقاً بسیار مهم‌تر است. در واقع انسان همان‌گونه که موظف است اراده فردی خود را در مسیر طاعت و بندگی قرار دهد موظف است از اراده جمعی خود نیز در مسیر طاعت و عبودیت استفاده کند. توگی و تبری یعنی اتصال و پیوند با جبهه دوستان خدا و انقطاع و گسست از جریان دشمنان خدا مهم‌ترین آموزه دینی است.

انجام گرفته از طرف ما روحانیون، هیچ تردیدی نیست؛ من حالا درست جزئیات آن فرمایش ایشان یادم نیست؛ مضمون این بود، الفاظ یادم نیست. این را ایشان قبول می‌کردند و تصدیق می‌کردند که در گذشته یک چنین اشکالی در ما وجود داشته، [درحالی‌که] این در دوره کنونی ما نبود. روحانیت وقتی که انقلابی باشد، وقتی در حال مبارزه باشد، وقتی در حال مجاهدت باشد، وقتی که دشمن را بشناسد، وقتی که شیوه‌ها و ترفندهای دشمن را تشخیص بدهد، وقتی خود را آماده برای مقابله با این شیوه‌ها و ترفندها بکند، آن وقت به جایگاه اصلی و واقعی خودش حقیقتاً نزدیک شده یا رسیده» (بیانات رهبری، ۱۳۹۶/۸/۲۲).

^۱ حسن بن فضل طبرسی؛ مکارم‌الاخلاق، ص ۴۶۲.

پس دین‌داری را نباید به یک عملیات شخصی و ارتباط فردی با خدای متعال تقلیل داد؛ کار اصلی دین‌داری، جمعی یا به تعبیر قرآن کریم «امر جامع»^۱ است و به‌تنهایی انجام نمی‌گیرد. برای فهم بهتر این مطلب توجه کنیم که خدای متعال، دین را برای چه فرستاده است؟ آن‌گونه که در قرآن بیان شده است، دین صرفاً نیامده تا ما انسان‌ها، تک‌به‌تک خوب و سعادت‌مند شویم. دین برای تحقق غایت بزرگی آمده است که جز با اهتمام جمعی و جریان امتی قابل حصول نیست: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۲؛ این کار بزرگ از توان آحاد انسان‌ها و اراده‌های فردی خارج است و برای تحقق آن باید امت‌ها و نسل‌های متوالی دست به دست هم دهند. عبودیت فردی مؤمنان غرض خدا را تأمین نمی‌کند؛ بلکه برای تأمین آن به یک عبودیت جمعی بزرگ نیاز است؛ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۳.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

غایت خلقت یعنی همان عبودیت خدا در این آیه شریفه با طاعت فردی، محقق نمی‌شود؛ بلکه مؤمنان باید در یک شبکه متعاون یک‌پارچه، بندگی کنند و با وصف جمعی، اعتصام به حبل الله داشته باشند تا آن عبودیت بزرگ جاری شود؛ «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»^۴. پس بدون حرکت جمعی، کار دین خدا راه نمی‌افتد و امکان دین‌داری حداکثری وجود ندارد. به همین جهت «تعاون بر برّ و تقوا» یک توصیه استجابی و ترجیحی نیست؛ بلکه یک واجب الهی بدون جایگزین است و مؤمنان باید برای حرکت در راه خدا در یک سازه ولایی هم‌افزا و صف به‌هم‌پیوسته متراکم همچون بنای پولادین قرار گیرند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُيُوتًا مَرْضُوعًا»^۵.

دین‌داری در ابعاد کامل و پرشکوه خود شبیه اجرای هم‌نوازی یا بازی فوتبال است که با افراد جدا جدا محقق نمی‌شود.^۶ یک حرکت «ذاتاً جمعی»، کاروانی و «ولایی» است که به واسطه امت‌ها محقق می‌شود؛ یعنی به یک گروه هماهنگ و یک راهبر انسجام‌بخش (ولی) نیازمند است. از این رو برای دین‌داری ابتدا باید به جبهه‌ای یا جماعتی پیوند یافت.

اگر دین‌داری را «امر جامع» یا «حرکت جمعی» ندانیم و آن را به کمال و سعادت فردی بازگردانیم ارزش شهادت در راه خدا فهم نمی‌شود و منطق «الموت أحلی من العسل» معقول نخواهد بود. فدا شدن برای دین باید مایه بقای چیزی فراتر از

^۱ سوره نور، آیه ۱۲.

^۲ سوره صف، آیه ۹ و سوره فتح، آیه ۲۸ و سوره توبه، آیه ۳۳.

^۳ سوره ذاریات، آیه ۵۶.

^۴ سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

^۵ سوره صف، آیه ۴.

^۶ «إِنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَاتُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الَّذِينَ يَرْتَضِي اللَّهُ لَهُمْ مَا جَاءَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ مَالٍ يُؤْتُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۷۷).

نیست» (سوره انعام، آیه ۱۵۹).

افراد باشد تا از خودکشی جنون‌آمیز و نفله و نابود شدن متمایز گردد. شهادت فانی شدن نیست؛ باقی نگاه داشتن آرمان جمعی اسلام است. اگر دین‌داری را به سعادت و کمال فردی تقلیل دهیم، فدا شدن برای دین به معنای فدا شدن برای کمال شخص دیگران است و این که شخص از کمال خود برای کمال دیگری دست کشد نامعقول است؛ زیرا کمال و سعادت دیگران بر کمال شخص او ترجیحی ندارد؛ اما اگر ارزش اصلی در پدید آمدن آن صحنۀ عظیم پرشکوه جمعی باشد شهادت طفل شیرخواره هم معقول و ارزشمند است؛ زیرا با فدا شدن او به آن ارزش اصلی نزدیک می‌شویم و بخشی از آن راه طی می‌شود. اسلام را به چشم یک جبهه به هم پیوسته یا یک جریان خروشان انسانی باید دید که شهادت افراد موجب بقای آن است؛ البته اگر آن امر جمعی، ارزش اصلی داشته باشد فدا شدن برای آن، کسب ارزش و مایه رشد و تقرب به خداست؛ زیرا ناشی از عشق به خداست؛ عاشق، اراده خود را در اراده خدا فانی می‌کند و چون می‌بیند معشوق او چنین می‌خواهد که دین در زمین محقق شود و اثری از شرک نماند، خود را فدای تحقق توحید جهانی می‌کند.^۱

به هر حال دین خدا، دستور بندگی است و بندگی خدا به اعمال فردی منحصر نمی‌شود. دین خدا صرفاً دستوراتی برای افراد انسان نیست تا در مقابل خدا به آن پای بند باشند و انجام دهند. علاوه بر آن، دستوراتی برای امت‌ها و اقوام است که در یک حرکت یکپارچه متعاون و اعتصام جمعی، هدف عالی و آرمان بلندی را دنبال کنند.

از آنجا که دین‌داری حقیقی، فراتر از حرکت‌های فردی از هم گسیخته، یک حرکت جمعی هم‌افزای کاروانی است، هر کاری که این جریان حق و حرکت امتی را تقویت کند (مانند تقویت اقتدار ولی حق یا تقویت پیوند اجتماعی مؤمنان) به دین‌داری کمک کرده است و هر کاری که به این پیوند ولایی و اعتصام جمعی آسیب رساند و چوب لای چرخ آن باشد، به دین‌داری آسیب رسانده و مصداق بی‌دینی است؛ حتی اگر به ظاهر نماز و عبادت باشد.

در نقطه مقابل نیز جبهه‌ای از دشمنان وجود دارند که با پیوند و اتصال اراده‌های خود، جریان باطلی را تشکیل داده‌اند که در صدد تضعیف جبهه یک‌پارچه اسلام و آسیب رساندن به کاروان حق است. هر کاری که جبهه باطل را تضعیف کند و مایه خشم آنان شود مصداق دین‌داری است: «يَطْوُونَ مَوَاطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ»^۲ و همسویی و هم‌افزایی با نظام کفر، تقویت جریان باطل و هر گونه تعلق به آنها با دین‌داری مغایرت دارد.

در این نگاه شخص دین‌دار تنها دغدغه سعادت و کمال خود را ندارد؛ بلکه بیش از آن و پیش از آن، دغدغه لشکر حق و جریان ایمانی را دارد و نگران پیروزی و چیرگی دین خدا، در شکل کاروانی و کلان آن است. خود را نمی‌بیند؛ امت را می‌بیند. جریان به هم پیوسته اراده‌های انسانی در مسیر ایمان را (حزب الله) در مقابل جبهه یک‌پارچه انسانی در مدار باطل (حزب الشیطان) می‌بیند و در درگیری میان این دو تشکل فراگیر، اهتمام به امور مسلمین دارد.

^۱ ما مفتخریم که ائمه معصومین ما - صلوات الله و سلامه علیهم - در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است، در حبس و تبعید به سر برده و عاقبت در راه براندازی حکومت‌های جائرانه و طاغوتیان زمان خود شهید شدند و ما امروز مفتخریم که می‌خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم و اقشار مختلف ملت ما در این راه بزرگ سرنوشت‌ساز سر از پا نشناخته، جان و مال و عزیزان خود را نثار راه خدا می‌کنند (سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام؛ ج ۲۱، ص ۳۹۷).

^۲ سوره توبه، آیه ۱۲۰.

با این وصف در پایش و ارزیابی یک جامعه و قضاوت نسبت به دین داری آن، علاوه بر توجه به نماز و مراسم مذهبی، شاخصه‌های دیگری در ابعاد اجتماعی و تمدنی نیز باید در نظر گرفته شود. از جمله اعتلابخشیدن به اسلام در عالم، مقابله با دستگاه استکبار، کفر عملی به طاغوت جهانی، ایجاد رعب و وحشت در میان دشمنان خدا و عمل به آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ»^۱، ضربه زدن به جریان ابلیسی حاکم در جهان و بازسازی عزت اسلامی، از معیارهای ارتقای سطح دین داری و نشان‌دهنده گسترش ایمان و اقامه دین در جامعه و از مولفه‌های دینی بودن آن است. همچنین ممانعت از هضم شدن ملت‌های مظلوم در شکوه خودساخته ظالمان بین‌المللی و شکستن هیمنه دستگاه طاغوت، عبادت بسیار بزرگی است که تقرب جمعی به خدا پدید می‌آورد و با کمتر عبادتی قابل مقایسه است.

۱- ۳) تکلیف جمعی و عبودیت جمعی

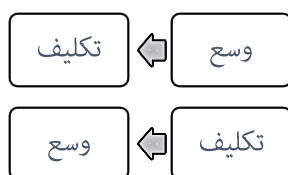
خواسته‌های خدا از بشر دو گونه است و پروردگار عالم دو نوع تکلیف بر عهده انسان نهاده است. دسته اول تکالیفی که در حد وسع و توان افراد است، و دسته دوم تکالیفی که فراتر از امکان و توان آنهاست. تکالیفی که در توان افراد است، تکالیف کوچکی مانند نماز و روزه و انفاق است؛ اما تکالیف بزرگ‌تری هم وجود دارد که یک فرد به تنهایی نمی‌تواند آن را انجام دهد؛ ولی خدای متعال تحقق آن را خواسته است؛ مثلاً این که رژیم ستمگر اسرائیل از صفحه روزگار محو شود یا نظام سلطه جهانی و هژمونی استکباری فرو ریزد، بی‌تردید خواسته خداست؛ ولی اجابت این خواسته در توان افراد نیست.^۲ در این موارد باید امکان و وسعی برای امثال این تکلیف پدید آورد. این مهم با اراده جمعی (پیوند اراده‌ها، ولایت و تشکیل نظام امام و امت) حاصل می‌شود. پیش از این به مثال تولید عسل در کندو اشاره کردیم. در آن مثال، خواسته ما از زنبورها بسیار بالاتر از توان هر یک از آنان است. اگر زنبورها را تک‌به‌تک تصور کنیم هرگز نمی‌توانیم چنین خواسته‌ای از آنها داشته باشیم؛ اما وقتی جماعت یک پارچه زنبورها را حول ملکه تصور می‌کنیم این درخواست از آنان معقول و با استفاده از توان جمعی اجابت آن امکان‌پذیر است.



^۱ سوره انفال، آیه ۱۰.

^۲ در سال‌های آغاز انقلاب اسلامی وقتی حضرت امام بر نابودی اسرائیل از صفحه روزگار تأکید کردند، عده‌ای این موضوع را باورپذیر و معقول نمی‌دانستند و تلویحاً به مسخره و ریشخند گرفته بودند. امام در پاسخ به این افراد به جمعی بودن این تکلیف بزرگ اشاره کرده و فرمودند: «اگر مسلمین مجتمع بودند، هر کدام یک سطل آب به اسرائیل می‌ریختند او را سیل می‌برد» (امام خمینی؛ ۲۴ مرداد ۱۳۵۸).

ما معمولاً با توجه کردن به ظرفیت و توان خود، تکالیف خود را می‌شناسیم. به همین جهت ممکن است از تکالیف بزرگی که خارج از وسع و امکان ماست غفلت کنیم؛ اما اگر ابتدا به تکالیف الهی نظر کنیم از این موضوع مصون می‌مانیم و متناسب با ابعاد آن تکالیف، وسع و ظرفیتی پدید می‌آوریم.



برای فهم بهتر «تکلیف جمعی» به یک مثال ساده توجه کنیم. فرض کنیم با راننده‌ای مواجه می‌شویم که بر اثر غفلت، چرخ ماشینش در گودالی افتاده و به سختی درمانده است. از ما چه کمکی برمی‌آید؟ هیچ! بیرون آوردن آن وسیله سنگین، خارج از توان هر یک از ماست و هیچ کدام نمی‌توانیم آن را تکان دهیم. علی‌القاعده به استناد آیه شریف «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» وظیفه‌ای نداریم و باید فارغ‌البال به دنبال کار خود برویم؛ اما این گونه نیست. در اینجا یک نیروی پنهان وجود دارد که با آن می‌توان این وسیله در راه‌مانده را جابجا کرد. آن نیروی پنهان «اراده و توان جمعی» است و دقیقاً به خاطر همان «توان پنهان»، یک «تکلیف پنهان» نیز وجود دارد.

اگر یک نفر پیش آید و دیگران را به همکاری دعوت کند و جماعتی را دور خود گرد آورد، با جریان انداختن اراده آنها در یک مشارکت گروهی و با یک ندای «یا علی» همان ماشین در راه‌مانده جابجا خواهد شد. این، توان جمع و اراده جمعی است.

به همین جهت نمی‌توان آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» را بهانه ساخت و از مسئولیت این کار بزرگ، شانه تھی کرد. در این مثال‌ها تکلیفی بزرگ و فراتر از توان فردی ما وجود دارد که خواسته خداست و باید برای آن کاری کرد؛ کاری جمعی نه فردی و به تنهایی. این تکلیف، «تکلیف جمعی» است. تکلیف جمعی، «تکلیف‌ها» نیست؛ «یک تکلیف» بزرگ است که برای آن باید اراده جمعی تشکیل داد. اراده جمعی هم «اراده‌ها» نیست؛ «یک اراده» است که از پیوند اراده افراد فراوان پدید آمده است. حضرت امام در مورد هویت وحدانی جامعه می‌فرمایند:

جامعه توحیدی عبارت از جامعه‌ای است... که با حفظ همه مراتب یک نظر داشته باشند، کانه یک موجودند... همه با حفظ مراتبشان یک مقصد داشته باشند و آن یک مقصد الهی، کانه همان طوری که یک جامعه توحیدی در خود بدن انسان است. انسان به منزله جامعه توحیدی است. چشم، گوش، دست، اینها، اما هم فرمانفرما دارد، هم فرمانبر دارد. مغز فرمان می‌دهد، دست فرمان می‌برد، اما همه یک راه دارند. همه برای این است که این کشور فردی را- انسانی را- اداره کنند. همه دنبال این اند که فرمان از بالا می‌آید و پایین هم اطاعت می‌کند، لکن جامعه توحیدی است. اعضای یک موجودند، اعضای یک هیكل اند، یک هويت اند. لازمه تمدن این است که درجات باشد... اگر... همه قشرهای ملت... چنانچه منسجم بشوند به هم، در عین حالی که مراتب محفوظ است بین خودشان، لکن منسجم باشند با هم، مجتمع باشند با هم، یک بدن، حال یک بدن

پیدا کنند، همان طوری که بدن انسان جامعه توحیدی است، جامعه هم یک بدن بشود، اگر این طور بشود، آسیب دیگر بر نمی‌دارد این. این معنای جامعه توحیدی، به این معنا صحیح است.^۱

یکی از مقاصد بزرگ شرایع و انبیای عظام، سلام الله علیهم، که علاوه بر آنکه خود مقصود مستقل است، وسیله پیشرفت مقاصد بزرگ و دخیل تام در تشکیل مدینه فاضله می‌باشد، توحید کلمه و توحید عقیده است و اجتماع در مهم امور و جلوگیری از تعدیات ظالمانه ارباب تعدی است که مستلزم فساد بنی‌الانسان و خراب مدینه فاضله است. و این مقصد بزرگ که مصلح اجتماعی و فردی است، انجام نگیرد مگر در سایه وحدت نفوس و اتحاد همم و الفت و اخوت و صداقت قلبی و صفای باطنی و ظاهری، و افراد جامعه به طوری شوند که نوع بنی آدم تشکیل یک شخص دهند، و جمعیت به منزله یک شخص باشد و افراد به منزله اعضا و اجزاء آن باشد، و تمام کوشش‌ها و سعی‌ها حول یک مقصد بزرگ الهی و یک مهم عظیم عقلی که صلاح جمعیت و فرد است چرخ زند. و اگر چنین مودت و اخوتی در بین یک نوع یا یک طایفه پیدا شد، غلبه کنند بر تمام طوایف و مللی که بر این طریقه نباشند. چنانچه از مراجعه به تواریخ، خصوصاً تاریخ جنگ‌های اسلام و فتوحات عظیمه آن، مطلب خوب روشن می‌شود که در اوایل طلوع این قانون الهی، چون شمه‌ای از این اتحاد و وحدت در بین مسلمین بوده و مساعی آنها مشفوع به تخلیص نیات نوعاً بوده، در مدت کمی چه فتوحات بزرگی کردند و در اندک زمانی به سلطنت‌های بزرگ آن زمان که عمده آن ایران و روم بوده، غلبه کردند و با عده کم بر لشکرهای گران و جمعیت‌های بی‌پایان غالب شدند. و پیغمبر اسلام عقد اخوت بین مسلمین در صدر اول اجرا فرمود و به نص «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» اخوت بین تمام مؤمنین برقرار شد.^۲

گاهی تکالیف پروردگار بر انسان، به قدری سنگین و بزرگ است که با مشارکت یک نسل از مؤمنان هم حاصل نمی‌شود. در اینجا باید طرح راهبردی بلندمدتی تهیه کرد که نسل‌های متوالی در یک حرکت امدادی و همکاری تاریخی این تکلیف را اجابت کنند؛ یعنی نسل اول کار را تا اندازه‌ای که می‌تواند پیش برد و به نسل دوم بسپارد. نسل دوم همان مسیر را ادامه دهد و به نسل بعدی بسپارد و...

به هر حال می‌توان گفت انسان دو گونه توان و اراده دارد: توان و اراده فردی و توان و اراده جمعی. و به خاطر داشتن این دو نوع توان، دو نوع تکلیف دارد: تکالیف فردی و تکالیف جمعی. توان فردی ما آشکار است و معمولاً هرکس تشخیص می‌دهد که بر چه کارهایی قدرت دارد و از پس چه کارهایی بر نمی‌آید؛ اما توان جمعی انسان‌ها اندکی پنهان است و ابعاد ناشناخته‌ای دارد. توان فردی ما اندک است و وظایف کوچکی را بر دوش ما می‌آورد؛ درحالی که توان جمعی ما زیاد است و موجب تکالیف و مسئولیت‌های بسیار بزرگی می‌شود.

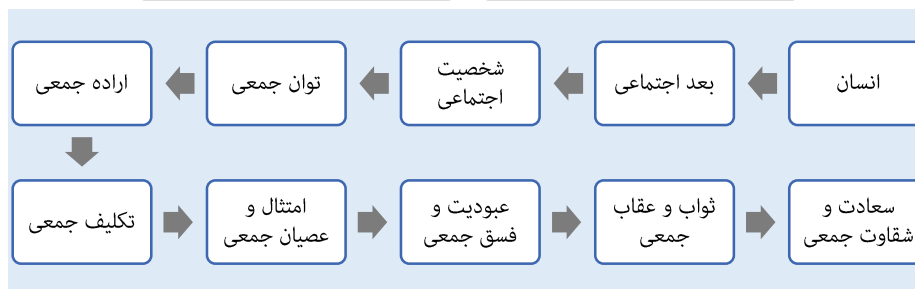
اگر تکالیف فردی را عمل کنیم یعنی اراده فردی خود را تابع اراده خدا قرار دهیم «طاعت و عبودیت فردی» کرده‌ایم و اگر تکالیف جمعی را انجام دهیم، یعنی برای تحقق خواسته بزرگ خدا یک اراده جمعی پدید آوریم و آن اراده جمعی

۱. سید روح‌الله موسوی خمینی؛ صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۷۰.

۲. سید روح‌الله موسوی خمینی؛ شرح چهل حدیث، ص ۳۱۰.

را تابع اراده خدا کنیم و خواست خدا را برآوریم «طاعت و عبودیت جمعی» کرده ایم و اگر امثال نکنیم یعنی خواسته های بزرگ خدا را رها کنیم «فسق و عصیان جمعی» مرتکب شده ایم. طاعت جمعی، «ثواب جمعی» و «سعادت جمعی» در پی دارد و عصیان جمعی، «عقاب جمعی» و «شقاوت جمعی».

انسان	
توان فردی	توان جمعی
اراده و اختیار فردی	اراده و اختیار جمعی
تکلیف فردی	تکلیف جمعی
امثال و عصیان فردی	امثال و عصیان جمعی
عبودیت و فسق فردی	عبودیت و فسق جمعی
ثواب و عقاب فردی	ثواب و عقاب جمعی
سعادت و شقاوت فردی	سعادت و شقاوت جمعی



تفاوت عبودیت فردی با عبودیت جمعی، تفاوت تکمضراب با هم نوازی است. یک نوازنده توانا، هر قدر استاد و مسلط باشد، تا زمانی که تنهاست نمود زیادی ندارد؛ اما وقتی تعداد زیادی از نوازندگان در یک اجتماع بزرگ باهم بنوازند، اثر باشکوه و حیرت آوری خلق می کنند که با تک نوازی قابل مقایسه نیست.

همچنین تک نوازی هر قدر زیبا و باشکوه باشد تمام توان نوازنده را نشان نمی دهد. نوازندگان توان پنهانی برای پدید آوردن اثری بدیع تر را دارند که اگر کنار هم قرار گیرند و تحت هدایت یک راهبر، با هم هماهنگ شوند، خلق خواهد شد.

عبودیت جمعی به سان یک هم نوازی هماهنگ توحیدی و ایمانی، به شدت باشکوه تر و عظیم تر از طاعت فردی است و هرگز با تلاش های فردی در عبادت خدا قابل مقایسه نیست: «وَلَمْ يَنبَأْ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَالِيَةِ». همچنین با عبودیت جمعی تحت هدایت ولی، علاوه بر توانایی ظاهری، توان پنهان مؤمنان هم برای خلق یک صحنه ایمانی گسترده در مسیر بندگی خدا قرار می گیرد.

رهبر انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای فرمودند: «هدف، کشاندن مردم به عبودیت است؛ منتها عبودیت منطقه وسیعی در زندگی انسان دارد و آن منطقه به عمل شخصی منحصر نیست. وقتی که عمل جامعه، عمل یک مجموعه عظیم انسانی

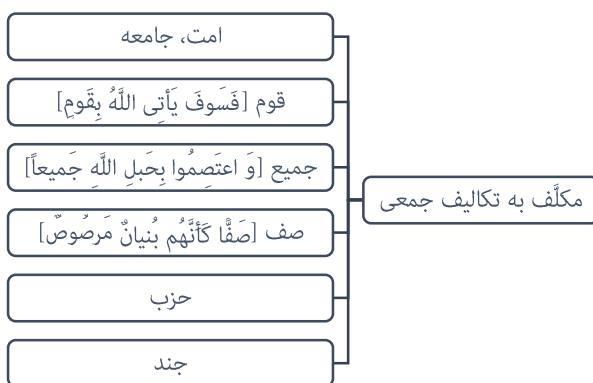
و مردم یک کشور، عمل اقتصادی، عمل سیاسی و موضع گیری‌های سیاسی مشمول بحث عبودیت شد، آن وقت دعوت شما هم می‌تواند شامل این مسائل باشد و باید هم باشد؛ چاره‌ای ندارید.^۱

بزرگ‌ترین مصداق عبودیت و دین‌داری جمعی در عصر ما، انقلاب پرشکوه اسلامی بود که به راهبری عبد صالح خدا حضرت امام و با همراهی یک امت، این کار بزرگ در ابعاد یک معجزه اجتماعی انجام گرفت. پس از آن نیز مشارکت امت در دفع تجاوز دشمن در هشت سال دفاع مقدس مصداق دین‌داری جمعی و حرکت کاروانی بود. در صحنه‌های مختلف دیگر هر جا که لازم بوده دین‌داران از اسلام و نظام اسلامی مراقبت کنند این حضور و ولایت دیده می‌شود.

به هر حال سعادت انسان به طاعت فردی مانند نماز و روزه و نافله، و حتی زیارت و گریه بر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام نیست؛ بلکه در ولایت و عبودیت پرشکوه جمعی است؛ البته در مسیر پدید آوردن جامعه توحیدی و برای پرشکوه‌تر کردن عبودیت جمعی تاریخی، آمادگی و ذخیره معنوی حاصل از عبادت‌های فردی به شدت مورد نیاز است.

۲-۳) مکلف در تکلیف جمعی: امت نه آحاد

تکلیف جمعی خطاب به جمع صادر می‌شود و مکلف در آن، جامعه است نه افراد انسان.^۲



۱. بیانات رهبری، ۱۳۷۶/۱۰/۳

^۲ دانش‌های کهن حوزوی مانند فقه و اصول و اخلاق، خطاب به افراد پدید آمده و در آنها به تکالیف و مسئولیت‌های فقهی، حقوقی و اخلاقی آحاد مکلفان پرداخته شده؛ ولی غالباً به تکالیف جمعی اشاره‌ای نشده است. در این دانش‌ها، این که امت‌ها، جوامع، حکومت‌ها، احزاب، سازمان‌ها، وزارت‌خانه‌ها و نهادهای حقوقی چه مسئولیت‌های فقهی یا اخلاقی دارند و چگونه می‌توانند آن را ادا کنند چندان روشن نیست.

فقه که از «احکام افعال المکلفین» سخن می‌گوید، مکلف را تنها «یک انسان» تصور کرده و برای او احکام عملی فردی‌اش را به شکل دقیق و عالمانه و با ادله تفصیلی بیان کرده است. کتب اخلاق اسلامی نیز سعادت و فضیلت را برای «فرد» در نظر گرفته و همه صفات پسندیده و ارزش‌های انسانی را ناظر به احوال او تصویر کرده و مسئولیت‌های اخلاقی او را در قبال خدا، خود، خلق خدا و عالم خلقت به تفصیل ذکر کرده‌اند. به برکت انقلاب اسلامی و نگاه اجتماعی عمیق حضرت امام، فقه نظامات اجتماعی نیز در حوزه‌های علمیه رواج یافت و پژوهش‌هایی در آن آغاز شد. در اخلاق اسلامی نیز این رویکرد آرام آرام جریان خواهد یافت و این خلأ پر خواهد گشت.

تکالیف اجتماعی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و زمینه برای غفلت از آن، بیشتر وجود دارد؛ در حالی که بسیاری از تکالیف خارج از وسع که به شکل فردی قابلیت انجام ندارد از گردن ما ساقط نمی‌شود و با استفاده از توان و اراده جمعی قابل امتثال است.

در آیات قرآن از جامعه با کلمه «امت» و «قوم»^۱ یاد شده است و خدای متعال علاوه بر افراد انسان، برای امت‌ها و جامعه‌ها نیز وجودی و طول عمری،^۲ نامه عملی،^۳ حتی درک و شعوری،^۴ طاعت و معصیتی^۵ و ثواب و عقابی^۶ بیان کرده است.^۷ در زیارات و ادعیه نیز امت‌ها مشمول لعن و نفرین یا سلام و آفرین دانسته شده‌اند؛ مثلاً در زیارت عاشورا می‌خوانیم «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً...». لعن و نفرین بر یک امت به معنای اعلام برائت از پیوند جمعی مستحکمی است که با انسجام و هم‌افزایی پدید آمده و قدرت بزرگی شکل داده و با استفاده از اراده جمعی خود، جنایت بزرگی انجام داده است. در نقطه مقابل، مؤمنان هم مکلف‌اند که با اعتصام جمعی و تشکیل یک قدرت بزرگ، عبادت بزرگی انجام دهند.

۳ - ۳) پیوند اراده‌های انسانی

برای اجرای تکالیف جمعی لازم است مؤمنان به هم پیوند یابند و متصل شوند. اتصال انسان‌ها به پیوند جسم آنان نیست؛ زیرا حقیقت وجود انسان فراتر از جسم خاکی است. اتصال انسان‌ها به پیوند اراده‌ها و پدید آوردن اراده جمعی است و پیوند اراده‌ها هم با تبعیت ایجاد می‌شود؛ یعنی اگر اراده خود را تابع اراده فرد دیگری کنیم با او اتصال برقرار کرده‌ایم؛ بنابراین اگر گروهی از انسان‌ها تابع یک شخص شوند و اراده خود را تابع اراده او کنند یک اجتماع انسانی و یک اراده بزرگ جمعی پدید آورده‌اند. به این پیوند انسانی «ولایت» و به آن اراده محوری، «ولی» گفته می‌شود. در مثال گذشته اگر قرار باشد یک اراده جمعی بزرگ برای بیرون آوردن ماشین از گودال شکل بگیرد باید همه افراد از اراده‌های فردی خود دست بردارند و اراده‌های خود را تابع آن اراده محوری (ولی) کنند. اگر در لحظه‌ای که او فرمان

^۱ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ...» (سوره مائده، آیه ۵۴)؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (سوره رعد، آیه ۱۱)؛ «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أقدَامُنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (سوره بقره، آیه ۲۵۰).

^۲ «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ برای هر امتی، اجلی [محدود] است، هنگامی که اجل‌شان سرآید، نه ساعتی پس می‌مانند و نه ساعتی پیش می‌افتند» (سوره اعراف، آیه ۳۴).

^۳ «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا؛ هر امتی به سوی نامه اعمالش خوانده می‌شود» (سوره جاثیه، آیه ۲۸). «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ؛ امتی از آنان میانه‌رو و معتدل‌اند» (سوره جاثیه، آیه ۲۸). «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آنان جماعتی بودند که درگذشتند؛ آنچه [از طاعت و معصیت] به دست آوردند برعهده آنان است و آنچه شما به دست آوردید برعهده شماست؛ و شما در برابر آنچه آنان انجام می‌دادند، مسؤول نیستید» (سوره بقره، آیه ۱۴۱).

^۴ «رَبَّنَا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ؛ برای هر امتی اعمالشان را آراستیم» (سوره انعام، آیه ۱۰۸).

^۵ «أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَكَ؛ امتی که تسلیم تو باشند» (سوره بقره، آیه ۱۲۸)، «وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ، لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ؛ هر امتی همت گماشت که پیغمبر خود را دستگیر [و هلاک] گرداند و جدل و گفتار باطل به کار گرفت تا برهان حق را پایمال سازد، من هم آنها را [به کیفر کفر] گرفتم و چگونه عقوبت سخت کردم» (سوره غافر، آیه ۵).

^۶ «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّةِ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا؛ خدا می‌فرماید: شما هم در میان امت‌هایی از جن و انس که پیش از شما بودند در آتش درآید، هر گاه امتی وارد شوند، هم‌مسلمانان خود را لعنت کنند» (سوره اعراف، آیه ۳۸).

^۷ ر.ک: سید محمدحسین طباطبایی؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۹۵.

می دهد هر کس به دنبال خواست خود باشد و از او تبعیت نکند آن اراده جمعی و پیوند انسانی پدید نمی آید و آن کار بزرگ انجام نخواهد شد.

پیش تر نیز گفته شد که اراده جمعی، «اراده‌ها» نیست؛ یک اراده است که از اراده‌های فردی پدید آمده است. اراده جمعی جمع اراده‌های پراکنده نیست؛ هماهنگ شدن اراده‌ها در تبعیت از اراده محوری است؛ یعنی اگر همه افراد در یک زمان مشخص، جمع نشوند و تابع آن اراده محوری نگردند بلکه هر کدام در ساعتی که می‌پسندند این کار را انجام دهند هرگز این توان بزرگ آشکار نمی‌شود و این کار بزرگ به سرانجام نمی‌رسد؛ بنابراین لازم است همگی دست از خواسته‌های خود بردارند و خواست خود را در اراده ولی، فانی کنند تا اراده‌ها به هم پیوند خورد و آن اراده بزرگ جمعی پدید آید.

۴ - ۳) همپای امام

گفته شد دین‌داری و توحید، یک کار بزرگ و یک حرکت جمعی، کاروانی، تشکلی، تیمی و ولایی است؛ بنابراین برای دین‌داری باید به یک جبهه انسانی و جریان امتی پیوند یابیم و نمی‌توانیم به تنهایی آن را انجام دهیم. امام معصوم و نایب او هم این حرکت را حرکت جمعی می‌دانند و بدون این پیوند ولایی حرکت نمی‌کنند؛ بنابراین کار امام به تنهایی و بدون یاری مؤمنان پیش نمی‌رود. در این صورت یا امت باید پابه پای امام حرکت کند و تحت راهبری او، طرح بزرگش را پیش برد یا امام باید منتظر بماند تا امت حرکتی کند؛ طبعاً اگر امت همپای امام نرود، امام به پای امت متوقف می‌شود.

پذیرش حکمیت توسط امیر مؤمنان علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام با معاویه دقیقاً به همین جهت بود که امت در این حرکت کاروانی و جمعی با امام همراهی نکردند؛ ناگزیر امام با امت همراه شد. پذیرش حکمیت یا صلح برای امام، انجام وظیفه، نرمش قهرمانانه و مایه افتخار است؛ اما برای امت، ننگ و نکبت تاریخی است که تا ابد بر پیشانی آنان خواهد ماند؛ زیرا مصداق تنها نهادن امام و همراهی نکردن او است و عدم استقامت پای کار ولی خدا در مقابل دشمن. و این، فراتر از معصیت‌های فردی، گناه امت و فسق جمعی آنان است که کار امام را به تعویق و تأخیر می‌اندازد و در پروژه بزرگ توحید خلل ایجاد می‌کند. این همان چیزی است که پیامبر خدا را پیر کرد.^۱

بنابراین کار بزرگ دینداری اراده جمعی می‌خواهد. از آنجا که اراده جمعی «اراده‌ها» نیست؛ بلکه «یک اراده» است، جماعتی که قرار است این اراده را پدید آورد و آن کار بزرگ را به سامان رساند به منزله «یک شخص» و «بیکراهی یک پارچه» است و همه اعضای این جماعت حکم واحد دارند. پیروزی و کامیابی آنها، پیروزی همه و شکست آنها

^۱ امام خمینی: «شما روحانی هستید، روحانی باید خدمتگزار ارواح مردم باشد؛ قلوب مردم را حفظ بکند. شماها مأمورید که قلب‌های مردم را حفظ بکنید. در آیه شریفه دو جا آمده است که «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ»؛ لکن در یک سوره «وَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ» است (سوره شوری، آیه ۵)؛ و در یک سوره: «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ» (سوره هود، آیه ۱۱۲). روایت شده است از پیغمبر اکرم که «شَيْبَتِي سَوْرَةٌ هُوَ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ» (فضل بن حسن طبرسی؛ تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۱۱۲ سوره هود. فیض کاشانی؛ علم‌الیقین، ج ۲، ص ۹۷۱) در سوره شورا هم هست. نرمود سوره شورا (مرا پیر کرد)؛ فرمود سوره هود؛ برای اینکه در سوره هود «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» است؛ یعنی چون استقامت ملت را هم به عهده من گذاشته است، که مستقیم باش و هر که با توست مستقیم باشد، این من را پیر کرد (سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۷۹).

شکست همه است. تشویق و تنبیه آنها هم برای همه است. اگر این جماعت به هم پیوسته یک پارچه به نتیجه مطلوب برسد امام و امت هر دو خرسند می شوند و اگر نرسند امام و امت، هر دو سرشکسته و ناکام خواهند بود.

از سوی دیگر به جهت نقش ویژه امام در این حرکت جمعی، معمولاً جماعت را با امام و راهبرش می شناسند: «یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»؛ همان گونه که تیم های ورزشی را با مربی آن معرفی می کنند. «امت» با قرار گرفتن در جبهه امام، «متعلق به امام» می شود و «امام» با پذیرش راهبری امت، «متعلق به امت» می گردد. اینجا امام و امت یک واحد و یک شخصیت دارند؛ بنابراین کامیابی و ناکامی امت، کامیابی و ناکامی امام است.

اگر امت از امام تبعیت کند، کار امام پیش خواهد رفت و اگر تبعیت نکند کار امام متوقف می شود و امام از مسئولیت خود قاصر می ماند. عدم همراهی با طرح امام، او را ناکام می گذارد و برای او امتیاز منفی ثبت می کند. همان گونه که کوتاهی های اعضای یک تیم ورزشی به پای مربی نوشته می شود و مایه سرشکستگی و شرمساری او می گردد.^۲

اگر امت با امام همراهی کند «یاری برای امام» می شود و اگر همراهی نکند «باری بر دوش امام» خواهد بود. این جماعت یک پارچه قرار است با مشارکت و همراهی، کار امام را به سامان رسانند؛ بنابراین اگر تبعیت و همراهی کنند «از امام» خواهند بود و اگر تبعیت و همراهی نکنند رشته ولایت و پیوستگی آنها سست می شود.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «مَنْ أَحَبَّنَا فَهَوَّ مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ؛ هر کس ما را دوست دارد از ما اهل بیت است». راوی که گویا تعبیر «مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ» را برای امثال سلمان شنیده است، از سخن امام تعجب کرده و با ناباوری می پرسد: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، مِنْكُمْ؟ قربان شما کردم، واقعاً از شما می شود؟!». حضرت فرمودند: آری، از ما می شود. آیا سخن ابراهیم را (در قرآن کریم) نشنیده ای که می گفت «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي؛ هر کس از من تبعیت کند از من است».^۳

۵ - ۳) شکوه اراده جمعی و عبودیت جمعی

از آنجا که اراده فردی ما کوچک است، تکالیف فردی ما و به تبع آن، عبودیت فردی ما نیز کوچک است. در مقابل، اراده جمعی ما بزرگ است و به تبع آن تکالیف جمعی ما و عبودیت جمعی ما نیز بزرگ خواهد بود. پروردگار بزرگ از ما عبودیت و بندگی خواسته و کمال ما را در آن قرار داده است؛ بنابراین هرچه این عبودیت و بندگی بزرگ تر باشد کمال بیشتری نصیب انسان می گردد.

به این ترتیب مقیاس عبودیت و بندگی را باید بسیار وسیع تر گرفت؛ زیرا اگر کسی توان فردی خود را در مسیر طاعت قرار دهد ولی در اراده جمعی یعنی انجام آن کار بزرگ مشارکت نکند، بخشی از توان خود را در راه بندگی خرج نکرده و معطل گذاشته است؛ درحالی که خدای متعال، بندگان را فراخوانده تا همه وجود خود را در راه عبودیت هزینه کنند: «وَ

^۱ سوره اسراء، آیه ۷۱.

^۲ مراد از ذنب پیامبر که در آیه «مَا تَقَدَّمْ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (سوره فتح، آیه ۲) آمده همین ناکامی و قصور اوست که بر اثر کوتاهی یاران پدید می آید.

^۳ محمد محسن فیض کاشانی؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۹۰. ملازمه محبت و تبعیت در حدیث بالا توجه برانگیز است و مضمون این آیه را تداعی می کند: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» (سوره آل عمران، آیه ۳۱).

مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱؛ عبودیت در این آیه به عبودیت فردی منحصر نیست. اگر جن و انس آفریده شده‌اند که عبودیت ورزند باید همه توان و امکان و اراده خود را در مسیر عبودیت هزینه کنند، نه فقط توان و امکان فردی خود را. بندگی خدا به این نیست که هر یک از مؤمنان، به تنهایی موحد باشد؛ بلکه به این است که توحید در همه زمین حاکم شود: «وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^۲ و برای این منظور باید یک حرکت کاروانی و عبودیت جمعی پدید آید.

توان و اراده فردی ما به منزله قطره است. قطره‌های کوچک، باید در هم بیامیزند تا به سیل خروشان قدرتمندی تبدیل شوند. با این سیل خروشان ابعاد بندگی بسیار بزرگ‌تر خواهد شد. آن عبودیت سیل آسای بزرگ، قطعاً از عبودیت قطره‌ای فردی بسیار ارزشمندتر است. امام باقر علیه السلام فرمودند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ؛ اسلام بر پنج رکن استوار است، بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و به هیچ چیزی آن گونه که به ولایت، توصیه نشده است»^۳.

به همین جهت خدای متعال به بندگی‌های فردی رضایت نمی‌دهد. حتی اگر دو نفر در تمام عالم وجود داشته باشند همین دو نفر باید اراده‌های خود را به هم پیوند دهند و یک حرکت هماهنگ یکپارچه دو نفره در مسیر عبودیت رقم بزنند؛ بنابراین یکی از آن دو حتماً باید امام باشد: «لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ»^۴.

اگر دین اسلام دستور بندگی است، همان طور که دستور «بندگی فردی» را نشان می‌دهد، آیین «بندگی جمعی» را نیز ارائه می‌دهد و اگر بندگی جمعی نسبت به بندگی فردی، شکوه و عظمتی دارد، خدای متعال بیش از آن که بر عبودیت فردی تأکید کند، بر عبودیت جمعی تأکید می‌کند.

تفسیر امام راحل از اسلام به حکومت در عبارت «الْإِسْلَامُ هُوَ الْحُكُومَةُ»^۵ به این معناست که آنچه خدا می‌خواهد، صرفاً خرده‌فعالیت‌های ناقابل در مسیر طاعت و بندگی نیست. یک طاعت و بندگی بزرگ است؛ زیرا اگر گوشه‌ای از توان خود

^۱ سوره ذاریات، آیه ۵۶.

^۲ سوره انفال، آیه ۳۹.

^۳ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

^۴ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹. این حدیث شریف میان شیعه و سنی، تواتر معنوی یا دست کم تظافر دارد: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ» (همان)؛ «لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ» (همان).

^۵ «الاسلام هو الحكومة بشؤونها و الاحكام قوانين الاسلام، و هي شان من شئونها، بل الاحكام مطلوبات بالعرض و امور آليه لاجرائها و بسط العدالة» (سید روح الله خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۳۳). وقتی متوجه شدیم مقصود خدا این است که انسان‌ها در یک عبادت جمعی و طاعت امتی حضور یابند و یک کار بزرگ در تاریخ رقم بزنند، باید حول ولایت جمع شویم و در پرتو حاکمیت او حقیقت اسلام را محقق کنیم. در این صورت این سؤال پیش می‌آید که پس احکام فردی مانند نماز و روزه و حج و انفاق چه هستند و چه نسبتی با اسلام دارند؟ امام می‌فرماید: تمام این احکام فردی دستور رسیدن به آن اسلام جمعی و شأنی از شئون پیوند اجتماعی و ولایی است. همه این احکام فردی مطلوب عرضی و مقدمه‌اند و برای اجرای جهانی اسلام و بسط عدالت که مطلوب اصلی است نازل شده‌اند. از ابتدا تا انتهای توضیح المسائل و تمام کتاب‌های اخلاقی که بحث ولایت در آن نیامده است، مطلوبات بالعرض است و مطلوب بالذات اقامه توحید و عدالت در سراسر زمین است؛ یعنی احکام فقهی فردی و اخلاقیات فردی در مقابل ولایت گسترده اجتماعی، خرده‌فعالیت به شمار می‌آیند و توحید اسلامی مشروط به ولایت اجتماعی است: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» (محمد بن علی بن بابویه صدوق، الامالی، ص ۲۳۵).

را در مسیر توحید و بندگی صرف کنیم و توان اصلی خود یعنی توان جمعی را در این مسیر نیاوریم، حق عبودیت را ادا نکرده‌ایم؛ در این صورت عمده امکان و استعداد ما توحیدی و وجه‌اللهی نشده است و از بین خواهد رفت «وَيَقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۱ و مایه خسارت خواهد بود: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۲.

به همین جهت در تراحم میان طاعت فردی و طاعت جمعی، یقیناً طاعت جمعی یعنی ولایت، مقدم است و اگر کسی در این شرایط به طاعت فردی پردازد بی‌تردید عبادت او باطل و نابود خواهد بود. عمده روایاتی که موضوع «حبط عمل» را بیان کرده یا آیات مرتبط با «حبط و اضلال عمل» را تفسیر کرده است^۳ به مسأله ولایت تأکید دارد.^۴

خلاصه اینکه برای رسیدن به خدا، باید موحد بود؛ یعنی در راه تحقق اراده و هدف خدا که همان توحید گسترده جهانی است تلاش کرد. تحقق اراده خدا هم یک کار بزرگ است که به جمع یکپارچه به هم پیوسته (ولایت: امام و امت) نیاز دارد، پس ولایت، اصل توحید و عبودیت است و همه آیین‌ها و مناسک و عبادات تنها اگر در این مسیر باشند، ارزشمندند، و گرنه شش هزار سال عبادت ابلیس^۵ با استکبار در مقابل ولی خدا ارزشی ندارد و نابود می‌گردد.

مؤمن موحد آدم خداست و مرد خدا به دنبال کار خدا حرکت می‌کند. به قول شهید آوینی «کارتان را برای خدا نکنید؛ برای خدا کار کنید! تفاوتش فقط همین اندازه است که ممکن است حسین علیه السلام در کربلا باشد و من در حال کسب علم برای رضایت خدا...!».

زمانی که مالک اشتر در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رزمید و می‌خروشید و تا آستانه خیمه معاویه رسیده بود و ساعتی فرصت می‌خواست تا تخت او را براندازد و ریشه کفر و نفاق را برکند، ابوموسی اشعری در محراب عبادت سر به سجده گذاشته و در اوج دعا و معنویت، تضرع می‌کرد؛ اشک و سوز و حضوری که او داشت و لذت معنوی و ابتهاج روحانی‌ای که تجربه می‌کرد برای ما حسرت و آرزو است؛^۶ اما بی‌تردید از این حال و سوز و گداز هیچ نصیبی برای او حاصل

^۱ سوره رحمان، آیه ۲۷.

^۲ سوره عصر، آیه ۲ و ۳.

^۳ سوره محمد علیه السلام در قرآن کریم به تفصیل بحث حبط و اضلال عمل را بیان کرده است؛ البته این موضوع را در جاهای بسیاری از قرآن می‌توان دید.

^۴ «وَلَوْ أَنَّ الرَّجُلَ عَمِلَ أَعْمَالَ الْبِرِّ كُلِّهَا وَ صَامَ دَهْرَهُ وَ قَامَ لَيْلَهُ وَ أَنْفَقَ مَالَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَمِلَ بِجَمِيعِ طَاعَاتِ اللَّهِ عُمْرَهُ كُلَّهُ وَ لَمْ يَعْرِفْ نَبِيَّهُ الَّذِي جَاءَ بِتِلْكَ الْفَرَائِضِ فَيُؤْمِنَ بِهِ وَ يُصَدِّقَهُ وَ إِمَامَ عَصْرِهِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَيُطِيعَهُ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ» (نعمان بن محمد مغربی؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۵۳).

^۵ «وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يَدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ» کسی نمی‌داند عبادت ابلیس، شش هزار سال دنیوی (۳۶۵ روز ۲۴ ساعتی) بوده یا شش هزار آخرتی که هر روزش پنجاه هزار سال است: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَاؤُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، خطبه قاصعه).

^۶ «مَنْ عَمِلَ فِي بَدْعَةٍ خَلَّاهُ الشَّيْطَانُ وَ الْعِبَادَةُ وَ أَلْفَى عَلَيْهِ الْخُشُوعَ وَ الْبُكَاءَ» (فضل الله راوندی کاشانی؛ النواذر، ص ۱۸). ابلیس قسم خورده که راه خدا را ببندد و مانع عروج بندگان به سوی خدا شود. به همین جهت وقتی بنده مؤمن به نماز می‌ایستد، تمام قوا و جنود خود را به کار می‌گیرد تا حواس او را پرت کند و او را از حضور قلب و بهره‌مندی از نماز بازدارد؛ اما کسی که با نماز و عبادت، خدا را نافرمانی می‌کند در راه ابلیس

نگردید؛ زیرا چنین نمازی بیش از آنکه به تقویت اسلام بینجامد، آب به آسیاب دشمن اسلام می‌ریزد و جبهه معاویه را تقویت می‌کند؛ زیرا اگر در همان ساعت، از معاویه سؤال می‌شد «بزرگ‌ترین خواسته و آرزوی تو چیست؟» می‌گفت: «بزرگ‌ترین خواسته من این است که مالک اشتر هم کنار ابوموسی به نماز و عبادت بنشیند!».

اینجا دین‌داری فردی با طاعت جمعی تراحم یافته است. در این شرایط وظیفه مؤمنان این است که از اعمال فردی دست بردارند و اتصال و ولایت خود را با امام حق برقرار کنند. حقیقت دین‌داری همین ولایت یعنی حرکت گسترده جمعی و امتی است برای انجام دادن یک کار بزرگ تاریخی.

عبادت ابوموسی اشعری، رها کردن امام بود در لحظه‌ای که امام به یاری او نیاز داشت و این، تخریب پیوند ولایی و تضعیف جبهه امام علی علیه السلام است. چنین عبادتی، عبادت ابلیسی است؛ عبادتی است که باب دندان دشمنان خدا، نور چشم طاغوت‌های زمان و قوت قلب آنان است و طبعاً برای فاعلش سودی نمی‌آورد: «الَّذِينَ صَلَّى سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۱. چنین عبادتی دین‌داری نیست و نه تنها مایه پیوستگی ولایی با خدا نمی‌شود که پیوستگی ولایی با دشمنان خدا را تحکیم و تشدید می‌کند. چنین عبادتی مصداق فرمایش امام است که فرمودند: «السَّاكِتُ أَحْوَرُ الرَّاضِي وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَأَنْ عَلَيْنَا؛ کسی که ساکت (و بی‌طرف مانده) است مانند کسی است که راضی است و کسی که با ما نیست در واقع در جبهه مقابل ما و بر علیه ماست»^۲.

شکوه و عظمت عبودیت جمعی در قیاس با عبودیت فردی در این حدیث قدسی نمایان است. خدای متعال می‌فرماید: «لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًا مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»^۳ یقیناً عذاب می‌کنم هر مسلمانی را که از امام ستمگر غیر الهی اطاعت کند؛ هر چند در اعمالش نیکوکار و متقی باشد و به یقین می‌بخشایم هر مسلمانی را که از امام هادی الهی اطاعت کند هر چند در اعمالش ستمگر و بدکار باشد».

تعبیر «لَأَعَذِّبَنَّ» و «لَأَعْفُونَ» در این حدیث شریف، دست کم، سه عنصر تأکیدی دارد: لام تأکید، نون تأکید و ثقیله بودن آن. ما در زبان فارسی ادوات معادلی نداریم که این مقدار تأکید را در یک کلمه بیان کند و معمولاً زمانی که می‌خواهیم تأکید فراوانی را بیان کنیم، به حضرت عباس قسم می‌خوریم؛ بنابراین مفاد این حدیث تقریباً به اندازه چنین قسمی تأکید دارد.

کسی که زیر پرچم امام جائر و زیر دین ولایت او قرار دارد و با امام جبهه باطل پیوند برقرار کرده است، بی‌شک و تردید مشمول عذاب خداست؛ حتی اگر تمام اعمالش، کارهای نیک و از سر تقوا باشد. تصور چنین آدم به ظاهر مؤمن

می‌رود؛ بنابراین ابلیس با او کاری ندارد و دلیلی ندارد که مانع او شود؛ بلکه او را در این عبادت تقویت می‌کند و بر او اشک و سوز و خشوع و حضور هم می‌افکند و به او لذت معنوی هم می‌بخشد.

^۱ سوره کهف، آیه ۱۰۴.

^۲ محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید؛ الارشاد، ج ۱، ص ۳۰۳.

^۳ احمد بن محمد بن خالد برقی؛ المحاسن، ج ۱، ص ۹۴.

مقدسی هوش از سر ما می‌رباید؛ کسی که جز کار خوب از او سر نمی‌زند، ولی در مجموع به‌جای این که به حرکت تاریخی اسلام فایده رساند، با عمل یا با سکون خود آب به آسیاب ولایت جور می‌ریزد.

در نقطه مقابل کسی که زیر پرچم ولی خدا و سیاهی لشکر جریان حق است و وجودش را در پیوند با امام حق خرج می‌کند بی‌تردید مشمول عفو و مغفرت خداست؛ حتی اگر در زندگی فردی بسیار روسیاه و گنهکار باشد و حریف شهوات خود نمی‌شود؛ بنابراین طاعت جمعی بر عصیان فردی غلبه می‌کند و عصیان جمعی بر طاعت فردی و همان‌گونه که اعمال خوب انسان در پیوند با جریان کلی باطل حبط می‌شود، گناهان انسان هم در پیوند با جریان کلی حق نابود می‌شود.

مفاد این حدیث شگفت، نظام ارزش‌گذاری ما را برهم می‌زند و معیار کامل‌تری برای قضاوت درباره دیگران می‌دهد؛ یعنی تعریف جدیدی از «آدم خوب» و «کار خوب» بیان می‌کند که چه بسا با تعریف رایج فاصله داشته باشد. از این پس آدم خوب، صرفاً کسی نیست که شجاع و سخاوتمند یا اهل نماز و روزه باشد یا به حسن خلق و مردم‌داری مشهور گردد؛ بلکه پیش از آن باید فدایی دین خدا و آماده برای هزینه دادن در راه آرمان الهی باشد.

در میان اصحاب امام حسین علیه السلام کسانی دیده می‌شوند که گذشته چندانی ندارند. اگر قرار بود ما به آنها امتیاز اخلاقی تربیتی بدهیم چه بسا برای آنان نمره خوبی در نظر نمی‌گرفتیم و آنان را مصداق «ظالمة مسیئة» می‌دانستیم؛ ولی سیدالشهدا علیه السلام درباره آنان می‌فرماید «از آنها بهتر و باوفا تر سراغ ندارم»؛ زیرا تمام وجودشان در پیوند با امام برای اسلام و فی سبیل الله هزینه شد.

محمد بن سنان می‌گوید: عده‌ای از کوفیان به امام صادق علیه السلام عرضه داشتند: «مفضل، با افراد پست (لات)، کفتر باز و شراب‌خوار نشست و برخاست می‌کند، خوب است به او دستور دهید با آنها ننشیند». امام صادق علیه السلام نامه‌ای به او نوشتند، مهر و موم کردند و دستور دادند آن را به مفضل برسانند. در بین این جماعت اشخاصی مانند زراره، عبدالله بن بکیر، محمد بن مسلم، ابوبصیر و حجر بن زائده بودند. نامه را به او رساندند. مفضل نامه را باز کرد، در آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. فلان چیزها را تهیه کن».

مفضل نامه را به زراره داد و نامه میان آنها دست به دست شد. مفضل گفت: چه می‌گویید؟ گفتند: «مال زیادی است، باید بررسی کنیم. اگر جمع شد برای تو بفرستیم، به چنین مالی به زودی دست نمی‌یابیم». مفضل آنها را برای نهار نگه داشت و در همان زمان به دنبال رفقای خود فرستاد. آنها آمدند. مفضل نامه امام را برای آنها خواند. بلافاصله رفتند و هنوز میهمانان مشغول نهار بودند که هر کدام به اندازه توانش با هزار یا دو هزار یا کمتر و بیشتر پول بازگشتند.

مفضل به اصحاب خود گفت: «تَأْمُرُونِي أَنْ أَطْرِدَ هَؤُلَاءِ مِنْ عِنْدِي؟ تَنْظُرُونَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحْتَاجُ إِلَيَّ صَلَاتِكُمْ وَ صَوْمِكُمْ؟ آیا این جماعت را از نزد خود برانم؟ فکر می‌کنید خدا به نماز و روزه شما نیاز دارد؟»^۱ کنایه از اینکه این جماعت به‌ظاهر غیرمقدس که در نماز و روزه به شما نمی‌رسند، در ولایت از شما جلوترند، پای کار امام زمانشان هستند و در هر شرایطی و با هر مشقتی امر او را پاس می‌دارند.

^۱ محمد بن عمر کشی و محمد بن حسن طوسی؛ رجال کشی، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۶-۳) ولایت؛ مهم‌ترین عنصر فرهنگ شیعی

ولایت امّ المعارف مکتب اهل بیت و مهم‌ترین عنصر تفکر شیعی است. آموزه بسیار پیشرفته‌ای که همه دین را صبغه اجتماعی می‌دهد و همه احکام و اخلاق دینی را تحت پوشش می‌گیرد.

بی‌تردید باید این مفهوم غنی و مهم را از سوء برداشت یا تحریف پاس داشت. ولایت یک اتصال حقیقی با امام و امت اوست برای رسیدن به یک افق آرمانی. اساس ولایت دغدغه‌مندی نسبت به کلان‌طرح خدای متعال است که جز با تبعیت از ولی، اتصال به امام و اعتصام جمعی به حبل الله جاری نمی‌شود.

این اتصال حقیقی با امام، سنگ محک و نخ اسکناس دین‌داری است که حرّ و زهیر را در بر می‌گیرد؛ اما ابوموسی اشعری را جدا می‌کند. وهب مسیحی را در بر می‌گیرد؛ شیعه‌های کوفه را خارج می‌کند. مؤمن آل فرعون و ساحران دربار او را در بر می‌گیرد ولی قارون پسرخاله موسی را خارج می‌کند. سلمان فارسی، اویس قرنی، ابوذر غفاری، بلال حبشی و صهیب رومی را در یک صف شامل می‌شود؛ ولی عموی پیامبر و فرزند نوح را خارج می‌کند؛ بنابراین ولایت به ابراز محبت، مراسم جشن و عزا، اشک ریختن و روضه‌خواندن و سینه‌زنی ختم نمی‌شود. چه بسا کسی در این مناسک حضور فعال داشته باشد ولی آن اتصال حقیقی را نداشته باشد، یا مرتبه ضعیفی از آن را داشته باشد.

اشک و ناله مردم کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام پس از ورود کاروان اسرا یا مجلس عزای یزید برای خاموش کردن خروش اسرای کربلا مصداق ولایت نیست. اجرای مراسم لعن و قمه که حرکت پرخروش شیعه به سوی افق آرمانی را تضعیف می‌کند و مایه دودستگی و شقاق امت می‌شود ولایت نیست.

جوان غافل ایرانی که از اروپا به دوستان خود پیام داده «در اینجا دنیا و آخرت من تأمین است» و به نماز و روزه و شب‌های احیا و عزاداری اهل بیت، در آنجا مشغوف و دلخوش است اگر ولایت را در اتصال حقیقی می‌دید می‌دانست که حضور او در آن کشور با دین‌داری ولایی مغایر است. کسی که همه سرمایه‌های وجودی خود یعنی توان و دانش و مهارت و تخصص و استعداد و خلاقیت و جوانی و ذهن فعال خود را برای تقویت جریان باطل خرج می‌کند و همه رزومه خود را در خدمت استقرار تمدن ظلمانی غرب قرار داده است، بیش از آنکه به آرمان اسلام و جبهه حق متصل باشد، با جریان طاغوت اتصال دارد.

این شخص، هرچند در اراده فردی خود، به ظاهر مسلمانی می‌کند ولی در اراده جمعی، قطره‌ای گشته که سیل بنیان‌کن فرهنگ و تمدن غرب را خروشان‌تر ساخته و با جای خالی خود جبهه اسلام و فرهنگ علوی و حسینی را ضعیف می‌گرداند. تفاوت این فرد با ابوموسی اشعری چیست؟ آیا دین‌داری و ولایت در اعمال و عبادات فردی خلاصه می‌شود؟ بله؛ اگر برای آموختن دانش به آنجا رفته بود تا مجهز شود و بازگردد و دانش و توان خود را در راه اعتلای اسلام و تقویت مکتب اهل بیت به کار بگیرد همچنان به جریان ولایت متصل می‌بود.

بر این اساس تمام احکام فقهی و اعمال عبادی با ولایت ارزش می‌یابد همان گونه که تمام فضیلت‌های اخلاقی ذیل محور ولایت قرار می‌گیرد؛ شجاعت، تواضع، عزت نفس، خوش خلقی، قوت اراده و دیگر فضیلت‌های اخلاقی، فقط زمانی ارزشمندند که به جریان ولایت یعنی حرکت تاریخی یک‌پارچه جهان به سوی آرمان توحیدی کمک کنند و کار

خدا را در عالم پیش برند، و گرنه شمر و حرمله و هیتلر هم ممکن است این فضیلت‌ها را داشته باشند: «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ».

دستگاه اخلاقی شیعه علاوه بر فضیلت‌های فردی به حرکت کلی امت و جریان عظیم تاریخ به سوی افق آرمانی توحید تحت ولایت امام حق، حساس است.^۱

۷ - ۳) امت؛ جماعتی پیوندیافته، دارای امام و دارای امام

«اسلام ناب» یک حرکت جمعی است؛ یعنی تلاش و قیام امت است در یک هم‌افزایی تاریخی و حرکت کاروانی برای اقامه دین، توحید گستره و ساخت تمدن اسلامی. «امت» نیز جماعتی پیوندیافته است که امامی و امامی دارد. «امام» یعنی پیشوای انسجام‌آفرین و «امام» یعنی افق آرمانی و مقصدی که باید به آن دست یافت. این جماعت باید امام خود را بشناسد و امام خود را ببیند.

الف) توجه به امام و مقصد: بر هر مسلمان باورمندی که در امت خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضور دارد، لازم است روزانه به آن افق آرمانی بیندیشد، طرح خدا و رسولان را مرور کند و دل‌نگران اعتلای اسلام و امور مسلمانان جهان باشد. پیامبر آرمان اسلام حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲ کسی که صبح کند و دغدغه‌مند امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست». امور مسلمانان در رسیدگی به محرومان و تهی‌دستان محلّ زندگی ما خلاصه نمی‌شود و شامل امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی همه مسلمانان در فلسطین و غزه و لبنان و یمن و عراق و شام و حجاز و نیجریه و هند و سایر نقاط زمین است؛ و حقیقت مسلمانی پیشبرد حرکت امت اسلامی و تلاش برای گسترش توحید و عدالت در سراسر جهان است.

مسلمان باید هر روز صبح به غلبه دین اسلام بر سایر ادیان و مکاتب بیندیشد و خود را برای نقش‌آفرینی و سربازی در این مسیر آماده کند و هر صبح به این فکر کند که برای رونق دین خدا در عالم چه اقدامی می‌تواند داشته باشد.

ب) شناخت امام و پیشوا: مسلمانی که به آن افق بلند توجه کرده و آن دغدغه بزرگ را به یاد آورده است وقتی به ضعف و ناتوانی خود نظر می‌کند، ناامید نمی‌شود؛ بلکه در پی اتصال به یک امت بزرگ برای قدرتمند شدن و انجام آن مسئولیت عظیم می‌افتد. از آنجا که حقیقت دین‌داری مشارکت در یک امر جمعی بزرگ است، باید پیشوا و راهبر جریان حق را هم بشناسد و در جبهه او قرار گیرد. کسی که پیشوای زمانه خود را نمی‌شناسد یا آن افق مطلوب در حرکت جمعی را درک نمی‌کند از حقیقت دین‌داری وامانده است؛ بلکه گویا اساساً به عرصه دین‌داری وارد نشده است!

^۱ سوگمندانه باید گفت عمده آثار اخلاقی مسلمین حتی آثار اخلاقی مؤلفان شیعه مانند تهذیب الاخلاق و طهاره الاعراق اثر مسکویه رازی، المحججه البيضاء اثر فیض کاشانی، معراج السعاده اثر ملا احمد نراقی و جامع السعادات اثر ملامهدی نراقی، از مهم‌ترین عناصر فرهنگ شیعی یعنی ولایت، تهی است و ارزش‌های اخلاقی بدون نظارت به این رکن مقوم، تدوین و تنظیم شده است. با انقلاب امام خمینی و عطف توجه به نگرش اجتماعی اسلام، زمان آن فرارسیده که نظام اخلاقی شیعه بر پایه ولایت بازنگاری شود.

^۲ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳.

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱ کسی که بمیرد در حالی که پیشوای دوران خود را نشناخته است به مرگ جاهلیت (بدون دین) مرده است.

بنابراین اولین قدم این است که در این دین‌داری جمعی، راهبر و امام جبهه دین را بشناسیم و بدانیم از چه کسی تبعیت کنیم، سنگ چه جریانی را به سینه بزنیم، با کدام امت، پیوند یابیم و وجود خود را خرج تقویت چه جبهه‌ای کنیم و گرنه مؤمنانه زندگی نکرده‌ایم و به ایمان از دنیا نمی‌رویم. به این حرکت جمعی در فرهنگ دینی «ولایت» گفته می‌شود. ولایت، پیوند و اتصال یک امت است حول امام یا ولی در جهت حاکمیت توحید در سراسر جهان. نکته بسیار مهم اینکه هر کاری که تعلق ما را به این جبهه بیشتر کند یعنی پیوند و اتصال ما را به امام و امام بیفزاید ولایت ما را تقویت کرده و بالاترین عبادت به شمار می‌رود.

یک راه ساده برای شناخت پیشوای زمانه و امام جبهه حق این است که به تحولات جهان و جایگاه مسلمانان توجه کنیم و در میان راهبران دینی کسی را که اقدام و موضع او اثرگذارتر و برای جریان باطل کوبنده‌تر و مخرب‌تر است شناسایی کنیم. چنین کسی برای جریان کفر بیشترین زحمت را ایجاد می‌کند و طبعاً از سوی آنان بیشترین کینه و عداوت را دریافت می‌کند. چنین کسی علی‌القاعده باید دشمن شماره یک مستکبران عالم باشد.

۸ - ۳) آرمان مشترک اجتماعی

از آنجا که کار بزرگ خدا در یک سازه جمعی و پیوند ولایی پیش می‌رود و کسان زیادی باید در این کار مشارکت داشته باشند، آن آرمان الهی باید به آرمان مشترک این جمع تبدیل شود؛ یعنی افراد بی‌شماری این افق را برای حرکت انتخاب کنند و تحت راهبری ولی به سوی آن روان شوند؛ بنابراین هم امام و پیشوایشان مشترک باشند و هم امام و آرمانشان.

آرمان مشترک جمعی، وحدت‌بخش، حرکت‌زا، انسجام‌آفرین و الهام‌دهنده است. همدلی و یک‌سخنی می‌آفریند. قدرت شکستن روزمرگی و تولید شور و شاره قیام و تحول را دارد و تصمیم‌ها و چاره‌اندیشی‌های همخوان و هماهنگ پدید می‌آورد و با کمترین هزینه انسجام می‌آفریند. آرمان مشترک جمعی احساسات و عواطف و ظرفیت‌های تربیتی را پیوند می‌دهد؛ انگیزه و نیروی مقاومت در برابر مشکلات پدید می‌آورد و با همسو کردن واقعیت‌ها به هم‌ریختگی و بی‌برنامگی را از بین می‌برد. آرمان‌ها، هویت‌ساز هستند، هویت فردی معلول آرمان‌های فردی است و هویت جمعی معلول آرمان‌های جمعی. از یک طرف هر چه یک امت آرمان مشترک بزرگ‌تری داشته باشد امت بزرگ‌تری است. از سوی دیگر جامعه‌ای که آرمان نداشته باشد یک جامعه بی‌شخصیت است.

جامعه‌ها به‌ویژه جامعه‌های انقلابی، برخاسته و عزم کرده همواره نیازمند آرمان‌هایی بلند، مشخص، قابل فهم، مشترک، درست، مقدس و در عین حال عزم‌طلب هستند. بر پایه رسالت عظیم شیعی و به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی و نشر گفتمان اسلام ناب، این آرمان الهی به سادگی فهم می‌شود ولی برای آنکه سخنی کلیشه‌ای و تهی از محتوا نشود و همچنان فراگیر و حرکت‌بخش باقی بماند و عموم مردم آن را به عنوان هدف آرمانی انتخاب کنند باید دائم تلاش کرد.

^۱ محمد بن علی بن بابویه صدوق؛ کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۹.

۹-۳) سطوح و مراتب پیوستگی جمعی

گفته شد حقیقت ولایت، پیوند و اتصال با امام است و اتصال به امام به معنای تعلق به افق آرمانی اوست. این اتصال، مفهوم صفر و یکی ندارد و طیفی از درجات و مراتب را در بر می‌گیرد؛ یعنی میزان تعلق به این آرمان مشترک متفاوت است. برای تصویر لایه‌های طولی این پیوستگی، دایره متحدالمرکزی را در نظر می‌گیریم که در مرکز آن امام معصوم یعنی کاروان سالار آن حرکت تاریخی و جهانی یا نایب او (در عصر غیبت) قرار دارد (إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى)^۱.



حلقه اول اهل ولا پیرامون امام، یاران پاک‌باخته، مجاهدان مخلص و شیفتگان آرمان الهی هستند که با همه سرمایه‌های خود در خدمت امام و در مسیر نصرت او قرار می‌گیرند. این مجاهدان، همان سابقون، حواریون، مقربون و شیعیان تنوری‌اند که اصحاب بدر و خبیرند و مانند پاره‌های آهن، تمام قامت پای کار ولی خدا می‌ایستند.

حلقه دوم، مؤمنان معمولی و جماعت قاعدان هستند که گرچه به اندازه گروه اول، در ولایت فانی نمی‌شوند؛ اما در موارد خطر حضور دارند و اجمالاً یاری می‌رسانند. پس از آنها نیز مؤمنان سست‌ایمان یا احیاناً فاسق قرار دارند که پیوند و اتصال‌شان ضعیف‌تر است.

در لایه بعد اهل تسنن هستند که در کتاب و قبله و پیامبر و بسیاری از احکام مشترک‌اند و با کلیت آرمان الهی همراه‌اند؛ اما در برخی اصول اشتراک ندارند. پیوند و اتحاد با اهل تسنن جبهه تاریخی اهل ایمان را به سوی آن افق نهایی تقویت می‌کند.

حلقه پس از آنها، متعلق به اهل کتاب است که گرچه تابع پیامبر خاتم نیستند؛ اما خدا و معاد و نبوت را باور دارند، به ارزش‌های الهی اجمالاً معتقدند و در انتظار مصلح آخرالزمان و پایان روشن تاریخ‌اند. اهل کتاب به اندازه همین مشترکات با جریان حق و امام معصوم پیوند دارند و می‌توانند همین مقدار به مقاصد الهی یاری رسانند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»^۲.

در حلقه نهایی، مستضعفان و محرومان و آزادی‌خواهان عالم هستند که هرچند دین آسمانی ندارند و در شناخت آیین الهی ضعیف نگاه داشته شده‌اند ولی در راه استقرار عدالت و محو جریان ستم تلاش می‌کنند و در این موضوع با طرح خدا پیوند دارند. از این رو با تشکیل جبهه گسترده مظلومان و مستضعفان می‌توان از توان و اراده آنان در راه اهداف الهی بهره گرفت.

به هر حال حقیقت ولایت همین پیوند و اتصال حقیقی است که با ادعا و تمنی یا با وراثت و ثبت در شناسنامه یا حتی با سینه‌زدن و اشک ریختن حاصل نمی‌شود. این واقعیت تکوینی و پیوند حقیقی در پیگیری اهداف الهی نمایان می‌شود و

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۳، خطبه ششقیه.

^۲ سوره آل عمران، آیه ۶۴.

در هریک از این لایه‌ها، درصدی از آن وجود دارد؛ حتی در هر لایه نیز مراتب و درجاتی هست؛ برای مثال گرچه زهیر و حبیب هر دو در لایه اول هستند ولی فاصله زیادی دارند و هر دو به مرتبه حضرت ابوالفضل علیه السلام غبطه می‌خورند. از آنجا که دین‌داری یک حرکت جمعی و کاروانی است هرچه این کاروان، قوی‌تر و پرشورتر حرکت کند کار دین خدا زودتر به سامان می‌رسد و اهداف آن بیشتر محقق می‌شود. از این بیان سرّ آموزه «وحدت» به عنوان ضرورت مهم اجتماعی در دین اسلام نیز آشکار می‌شود: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اٰخْتَلَفُوا»^۱.

۱۰-۳) تربیت ولایی در مکتب امام و انقلاب اسلامی

پدیده عظیم انقلاب اسلامی، ظرفیت‌های ناشناخته دین در تربیت انسان‌های تراز و تحول‌آفرینی در جان‌ها را بیشتر نمایان ساخته است. تجربه تحول روحی مردم در مبارزات پیش از انقلاب و در حماسه دفاع مقدس حقیقتی مبتنی بر معارف دینی است که ذخیره عظیمی را برای مهندسی فضای اخلاقی و معنوی در اختیار قرار می‌دهد. بر اساس اندیشه‌های امام راحل، راز بروز چنین تحوّل، تربیت آرمانی و ولایی است یعنی «اهتمام به توحید گسترده فراگیر» و «حرکت جمعی در مسیر کمال یا پیوستن به جمع ایمانی» است. هم‌افزایی اراده‌ها و گذر کردن از هویت‌های فردی سبب می‌شود که افراد با کمترین زحمت در میدان مجاهده و ایثار بر موانع غلبه کنند و مشمول نصرت الهی قرار گیرند و با عنایت و امداد الهی، اهداف بلند و مراتب بالای سلوک و معنویت در دسترس آنان قرار گیرد: «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»^۲.

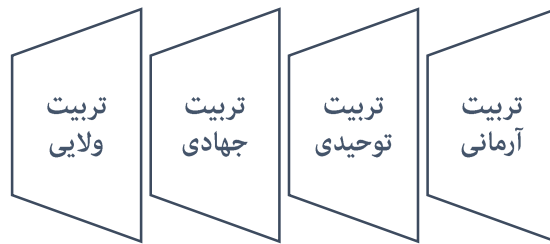
بازآفرینی هویت جمعی معنوی، راهبردی کارآمد است که بسیاری از اهداف اخلاق فردی و اجتماعی را نیز محقق می‌سازد. افراد با فاصله گرفتن از خودمحوری می‌توانند مدد بیشتری از نیروی عقل و فطرت بگیرند و در مسابقه معنوی خیرات و در چالش‌های رشدآفرین اجتماعی، روحیه جهاد در راه خدا و ایثار برای بندگان او را مشق کنند. در این فضا اشک و گریه و خلوت، به فردگرایی و انعزال نمی‌انجامد؛ بلکه نیروی محرک برای حضور در اجتماع است. این ایده، قالبی اجتماعی برای تربیت است که در آن، مردم خود را نه بر اساس منافع فردی که بر پایه ارتباط با امام و ولی خدا می‌شناسند و بر اساس هویت جمعی به هم‌افزایی و تعاون می‌پردازند؛ بنابراین توجه به احیا و ارتقای هویت جمعی و زمینه‌سازی برای نقش‌آفرینی اجتماعی طلاب، امری فوری و ضروری است که اقتضائات مدیریتی متناسب را نیز طلب می‌کند.^۳

پیش‌تر گفته شد «تربیت آرمانی» همان «تربیت توحیدی» و «تربیت جهادی» است. با این توضیح می‌توان اضافه کرد که «تربیت آرمانی» همان «تربیت ولایی» است.

^۱ سوره آل عمران، آیه ۱۰۵.

^۲ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

^۳ تفصیل بحث ولایت و پیوستگی اجتماعی را در کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن ملاحظه کنید.



نتیجه این که حرکت آرمانی و پی‌گیری کلان‌طرح خدای متعال در نظام ولایی به چند چیز نیاز دارد:

۱. وجود امام و رابطه ولایی طولی؛ حرکت یک‌پارچه جمعی جز با وجود راهبری که اراده‌ها را به جریان اندازد و جهت بخشد امکان‌پذیر نیست. شناخت امام، دلدادگی به او و تبعیت از او لازمه این حرکت عظیم ولایی است.
۲. اخوت مؤمنان و رابطه ولایی عرضی؛ این اخوت در پیوند برادرانه، صله ارحام، شفقت ایمانی، امر به معروف و نهی از منکر، مواسات و مانند آن تجلی دارد.
۳. نگاه بین‌المللی و جهانی؛ جغرافیای طرح پروردگار به وسعت کل زمین است و حاکمیت توحید در سراسر عالم مقصود اصلی است.
۴. نقشه عمل راهبردی و تدبیر درازمدت تاریخی؛ زیرا با حرکت‌های نقطه‌ای و فعالیت‌های خلق‌الساعه موردی این قله رفیع را نمی‌توان فتح کرد. این نقشه عمل توسط امام، ابلاغ و اعمال می‌شود.
۵. کار گروهی و تشکیلاتی؛ با توجه به ابعاد این طرح عظیم، مشارکت امت‌های متوالی در پیشبرد آن ضروری است؛ از این جهت آحاد مؤمنان باید دانش و مهارت فعالیت جمعی و حوصله و اخلاق کار تشکیلاتی را داشته باشند.
۶. وحدت و انسجام؛ از آنجا که حرکت امت، جمعی و کاروانی است حفظ همگرایی و یکپارچگی و پرهیز از تفرقه، نزاع و درگیری ضروری است.

غیریت‌ها و تمایزات

گفته شد «ایمان»، «مجاهدت» و «ولایت» مهم‌ترین ارزش‌های انسانی و فضایل بنیادین اسلامی است که لازم است به شکل موازی در جان انسان پدید آید؛ بنابراین از منظر تربیت اسلامی فقدان هر یک از اینها استاندارد ارزش را فرو می‌ریزد و انتظام شخصیت انسانی او را از حد نصاب پایین‌تر می‌آورد. این سه فضیلت مهم را دو گونه می‌توان در نظر گرفت: فردی و اجتماعی.

«ایمان فردی» تحقق آرمان توحید و حاکمیت الله در جان انسان‌هاست و «ایمان اجتماعی» حاکمیت توحید در جوامع انسانی و نظامات اجتماعی. «مجاهدت فردی» نیز مجاهدت با هوای نفس و طاغوت درون است و «مجاهدت اجتماعی» مبارزه با طاغوت‌های بیرونی و تلاش برای استقرار توحید و ایمان در ساختارهای اجتماعی. «ولایت فردی» هم به معنای اتصال قلبی مؤمنان با ولی خدا و تبعیت از او در احکام فردی است، در مقابل «ولایت اجتماعی» که به معنای پیوند یک‌پارچه مؤمنان با ولی خداست در پیشبرد مقاصد الهی.

ارزش‌ها	فردی	اجتماعی
ایمان و آرمان توحید	حاکمیت توحید در جان انسان معنویت فردی	حاکمیت توحید در جوامع انسانی معنویت عالم‌گیر
مجاهدت و عمل	جهاد با نفس	جهاد اجتماعی
ولایت	محبت و اطاعت از ولی در تکالیف فردی	اطاعت و نصرت ولی در آرمان‌های اجتماعی
	اعتصام فردی به حبل‌الله	اعتصام جمعی به حبل‌الله
	عبودیت فردی، خودسازی	عبودیت جمعی، جامعه‌سازی

با نظر به ارزش ایمان و تجلی آن در عبودیت فردی و عبودیت اجتماعی مجموعاً چند احتمال در شخصیت یک انسان می‌توان فرض کرد:

وضعیت	جامعه‌سازی	خودسازی	ایمان و توحید
۱. الگو، تراز	+	+	+
۲. انزوا و تحجر	-	+	+
۳. ابتر و ناپایدار	+	-	+
۴. ابتر و ناپایدار	-	-	+
۵. بدون ایمان و فاقد ارزش اصلی	+	+	-
	-	+	-
	+	-	-
	-	-	-

کسی که ایمان به خدا و باور به غیب هستی ندارد حتی اگر در کمال نفس خود یا اصلاح جامعه، تلاش و اقدام و مجاهدت داشته باشد (موارد ۵ و ۶ و ۷ و ۸ در جدول بالا) از نصاب محوری‌ترین ارزش دینی محروم است. در مقابل کسی که ایمان و اعتقاد قلبی دارد ولی اقدام و حرکتی در اصلاح شخصیت خود نمی‌ورزد (مورد ۴ در جدول بالا) ایمان او راستین و صادقانه نیست و در کوران حوادث یا میدان ابتلاءات پایدار نمی‌ماند، حتی اگر دغدغه‌های اجتماعی شدید داشته باشد و در حرکت‌های اصلاح‌گرانه مشارکت ورزد (مورد ۳ در جدول بالا). همچنین کسی که ایمان دارد و در اصلاح نفس خود می‌کوشد؛ اما به جامعه پیرامون خود نظری ندارد و نسبت به حرکت کلان بشر بر نوار ممتد تاریخ، احساس مسئولیت نمی‌کند و نقش تاریخی خود را در جریان احیای توحید و مبارزه با طاغوت‌ها نمی‌بیند (مورد ۲ در جدول بالا) با انسان تراز دین و شاخص‌های معنوی امت پیامبر ﷺ فاصله دارد و به جریان رهبانیت مبتدع مسیحی نزدیک‌تر است. حضور در عرصه‌های اجتماعی، اهتمام به امور امت اسلامی و تلاش برای حاکمیت دین خدا در کل زمین از مهم‌ترین شاخصه‌های ارزش دینی است که خودسازی و تزکیه نفس، باید به قوت و شدت آن بیفزاید نه آنکه بهانه‌ای برای فرار از آن شود.

به همین ملاک اگر کسی با ایمان و تقوا و خودسازی، به صحنه اصلاح جامعه روی آورده و پرشور و فعال به امور مسلمین اهتمام می‌ورزد، ولی دغدغه‌های اجتماعی خود را به شکل فردی دنبال می‌کند و پیوند خود را با امام و امت نادیده می‌انگارد و در حرکت کاروانی و ولایی حضور ندارد به جهت محرومیت از گوهر مهم «ولایت» از تراز ارزشی لازم فاصله دارد.

مهم‌ترین علت بی‌ارزش بودن چنین تلاشی نافرجام بودن حرکت فردی برای اصلاح جمعی است. نیرو و نگاه محدود یک فرد به اصلاح کلان جامعه نمی‌انجامد؛ چنین فردی یا در ادعای اصلاحگرانه خود صداقت ندارد و به دنبال شهرت و منفعت فردی است و یا جهان‌بینی او توحیدی و کلان نیست.

خلاصه فصل دوم

۱. در نگاه اسلامی از میان انبوه اهداف تربیتی، مهم‌ترین ارزش‌ها و مطلوبیت‌های انسانی سه چیز است:

- ایمان توحیدی یا ایمان به توحید؛
- عمل، مجاهدت و قیام، شامل مبارزه با نفس و مبارزه برای اقامه دین، جهاد اکبر و جهاد اصغر یعنی تلاش برای خودسازی، جامعه‌سازی و تمدن‌سازی که نیازمند بعثت درونی و بعثت بیرونی است؛
- ولایت، حرکت کاروانی و قیام جمعی که منقسم به ولایت طولی و عرضی است؛ یعنی تبعیت و نصرت امام و اخوت ایمانی امت.

۲. این سه عنصر ارتباط طولی و اشتدادی دارند و هم‌عرض و هم‌ردیف تصویر نمی‌شوند؛ ریسمان اتصال این سه عنصر، همان آرمان الهی یا پروژه عملیاتی خدا روی زمین است که از ابتدا با ایمان به خدا در دل‌های مؤمنان قرار می‌گیرد. سپس همین آرمان و ایمان او را به مجاهدت و قیام برمی‌انگیزد و حرکت اجتماعی (شبکه ولایت و اخوت) را سامان می‌دهد.

۳. اصلی‌ترین ارزش در فرهنگ اسلامی «ایمان» است و همه فضایل دیگر، «شعب ایمان» و شاخه‌های آن است.

۴. ایمان به خدا و باور به غیب هستی، بن‌مایه همه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی است و مجاهدت‌های پرشور اجتماعی اگر خالصانه و مؤمنانه یعنی مسبوق به باور ایمانی و مصبوغ به صبغه الهی نباشد بی‌ارزش و میان‌تهی است.

۵. تقرب به خدا به معنای نزدیک شدن به صفات اوست؛ کسی که ویژگی‌ها و صفات خدا را بیشتر داشته باشد به او نزدیک‌تر است و از جمله ویژگی‌های خدای متعال همان خواسته‌نهایی و آرمان اوست. بنده مقرب به خدا همان را می‌خواهد که خدا می‌خواهد و همان را دنبال می‌کند که خدا اراده کرده است.

۶. کسی که می‌خواهد مجری طرح خدا و کارگزار دستگاه او شود باید ارتباط قلبی ویژه‌ای با او داشته باشد و قابلیت‌های معنوی خود را شکوفا سازد. ایفای این نقش بزرگ به آمادگی‌های روحی و دارایی‌های معنوی فراوان نیاز دارد.

۷. بار اسلام و امام عصر علیه السلام روی هر دوشی قرار نمی‌گیرد و برای سربازی آن حضرت آمادگی‌هایی لازم است. جامعه مؤمنان باید آمادگی‌های خود را برای برداشتن بارهای سنگین اجتماعی و رسالت‌های تاریخی افزایش دهد و برای

این منظور به تقویت روحی و معنوی بسیاری نیاز دارد؛ زیرا بدون جهاد شب و مناجات سحری توفیق جهاد روز را به دست نمی‌آورد.

۸. انسان هر مقدار خدایی تر شود در اثر گذاری و نقش آفرینی به خدا نزدیک تر می‌شود و اراده و همت بزرگ تری خواهد داشت. کسی که در صدد یک اقدام عظیم و حرکت بزرگ است، باید وصل به بزرگ باشد. برای انجام دادن کارهای عظیم و دنبال کردن مقاصد بلند، باید به منبع قدرت و عظمت متصل شد.

۹. کسی که در پی یک آرمان بزرگ در صحنه پرمسأله واقع اجتماع تلاش می‌کند و با جدیت در مبارزه با موانع و طاغوت‌ها می‌خروشد، عجز و فقر و ضعف و ناچیزی خود را در مناسبت با این افق اعلی، به شهود و عیان درک می‌کند؛ چنین کسی به ارتباط با خدا، مناجات با او، درخواست از او، توکل بر او و تفویض به او نیاز بیشتری دارد و این نیاز را بیشتر درک می‌کند.

۱۰. پس از ایمان، «عمل» و «جهاد» قرار دارد. ارزش عمل صالح، ذیل ارزش ایمان است و عمل نشان صدق ایمان است.

۱۱. ایمان به خدا در مقام عمل (توحید عملی) مستلزم «نفی آلهه» است و نفی آلهه دو مصداق دارد:

اول: نفی آلهه درون، درگیری با شیاطین نفسی و خروج از سلطه هوای نفس (جهاد اکبر، خودسازی و بعثت درونی).
دوم: نفی آلهه بیرون، درگیری با شیاطین بیرونی، کفر به طاغوت و خروج از سلطه آن (جهاد کبیر و اصغر، جامعه‌سازی و بعثت بیرونی).

۱۲. جهاد اسلامی، تلاش و کوششی است که در صحنه رویارویی با دشمنان خدا شکل می‌گیرد و طلبه آرمانی، عالم مجاهد پاکبخته و سر از پا نشناخته‌ای است که در سرحدات نیاز اسلام، حضور دارد و دین خدا را در موضع جهاد، یاری می‌کند.

۱۳. صرف این که طلبه به کارهای خوب مشغول باشد و از بیان و قلم و مهارت و توان و ارتباط خود برای ارایه پیام دین استفاده کند کافی نیست؛ طلبه باید موضع نیاز، معرض خطر و نقطه آسیب و نفوذ و درگیری را بشناسد و سرمایه خود را در آنجا متمرکز کند و از لذت و عافیت و امنیت خود برای آن مایه بگذارد.

۱۴. اسلام ناب محمدی که آیین همه انبیا و اولیاست، اسلام خاکشیر مزاج صلح کل نیست. اسلامی است با دشمنانی سنگدل و خبیث که همه موجودیت او را هدف گرفته و تهدید می‌کنند. دقیقاً به همین جهت است که همه پیامبران خدا دشمن داشتند.

۱۵. جهاد اجتماعی، بسیار بیش از عبادات مناسکی و تقوای فردی برای سالکان مسیر خدا، نورانیت و قداست و تقرب می‌آورد و به مثابه بانی که بر خواص اولیا باز شده، مسیر صدساله را به راه یک‌شبه تبدیل می‌کند و رشد معنوی انسان را جهشی و تصاعدی می‌سازد.

۱۶. کسی که در صحنه سهمگین جهاد، برای اعتلای دین خدا مبارزه و تلاش می‌کند و «آدم خدا» یعنی سرباز و یاور و خادم او گشته است نسبت به کسی که در عافیت و راحت و امنیت، به عبادت و مناجات و ذکر و سجده و توسل می‌پردازد و لذت معنوی و ابتهاج عرفانی و ملکوتی را تجربه می‌کنند جلوتر است.

۱۷. معنویت مطلوب در پرتو دغدغه حاکمیت الله و نصرت امام شکل می‌گیرد و برای معنوی شدن باید به اقامه مقاصد خدا و گسترش توحید در کل زمین یاری کرد و گرنه آنچه که معنویت تصور شده بیش از آنکه عبودیت رب باشد ارضای نفس است.

۱۸. دین‌داری به معنای کامل خود، فراتر از یک عملیات شخصی و رابطه فردی با خداست. مؤمنان باید در یک شبکه متعاون یک‌پارچه، بندگی کنند و با وصف جمعی، اعتصام به حبل الله داشته باشند. بدون حرکت جمعی، کار دین خدا راه نمی‌افتد و امکان دین‌داری حداکثری وجود ندارد.

۱۹. دین خدا صرفاً دستوراتی برای افراد انسان نیست تا در مقابل خدا به آن پای‌بند باشند و انجام دهند. علاوه بر آن، دستوراتی برای امت‌ها و اقوام است که در یک حرکت یکپارچه متعاون و اعتصام جمعی، هدف عالی و آرمان بلندی را دنبال کنند.

۲۰. شخص دین‌دار تنها دغدغه سعادت و کمال خود را ندارد؛ بلکه بیش از آن و پیش از آن، دغدغه لشکر حق و جریان ایمانی را دارد و نگران پیروزی و چیرگی دین خدا، در شکل کاروانی و کلان آن است.

۲۱. در ارزیابی و قضاوت نسبت به یک جامعه و دین‌داری آن، علاوه بر توجه به نماز و مراسم مذهبی، شاخصه‌های دیگری در ابعاد اجتماعی و تمدنی نیز باید در نظر گرفته شود. از جمله اعتلابخشیدن به اسلام در عالم، مقابله با دستگاه استکبار، کفر عملی به طاغوت جهانی، ایجاد رعب و وحشت در میان دشمنان خدا.

۲۲. خواسته‌های خدا از بشر دو گونه است و پروردگار عالم دو نوع تکلیف بر عهده انسان نهاده است. دسته اول تکالیفی که در حد وسع و توان افراد است، و دسته دوم تکالیفی که فراتر از امکان و توان آنهاست.

۲۳. انسان دو گونه توان و اراده دارد: توان و اراده فردی و توان و اراده جمعی. و به خاطر داشتن این دو نوع توان، دو نوع تکلیف دارد: تکالیف فردی و تکالیف جمعی.

۲۴. کار بزرگ دینداری اراده جمعی می‌خواهد. از آنجا که اراده جمعی «اراده‌ها» نیست؛ بلکه «یک اراده» است، جماعتی که قرار است این اراده را پدید آورد و آن کار بزرگ را به سامان رساند به منزله «یک شخص» و «بیکره‌ای یک‌پارچه» است و همه اعضای این جماعت حکم واحد دارند. پیروزی و کامیابی آنها، پیروزی همه و شکست آنها شکست همه است. تشویق و تنبیه آنها هم برای همه است. اگر این جماعت به هم پیوسته یک‌پارچه به نتیجه مطلوب برسد امام و امت هر دو خرسند می‌شوند و اگر نرسند امام و امت، هر دو سرشکسته و ناکام خواهند بود.

۲۵. ولایت ام‌المعارف مکتب اهل بیت و مهم‌ترین عنصر تفکر شیعی است. آموزه بسیار پیشرفته‌ای که همه دین را صبغه اجتماعی می‌دهد و همه احکام و اخلاق دینی را تحت پوشش می‌گیرد.

۲۶. «اسلام ناب» یک حرکت جمعی است؛ یعنی تلاش و قیام امت است در یک هم‌افزایی تاریخی و حرکت کاروانی برای اقامه دین، توحید گسترده و ساخت تمدن اسلامی. «امت» نیز جماعتی پیوند یافته است که امامی و امامی دارد. «امام» یعنی پیشوای انسجام آفرین و «امام» یعنی افق آرمانی و مقصدی که باید به آن دست یافت. این جماعت باید امام خود را بشناسد و امام خود را ببیند.

۲۷. از آنجا که کار بزرگ خدا در یک سازهٔ جمعی و پیوند ولایی پیش می‌رود و کسان زیادی باید در این کار مشارکت داشته باشند، آن آرمان الهی باید به آرمان مشترک این جمع تبدیل شود؛ یعنی افراد بی‌شماری این افق را برای حرکت انتخاب کنند و تحت راهبری ولیّ به سوی آن روان شوند؛ بنابراین هم امام و پیشوایشان مشترک باشند و هم امام و آرمانشان.

۲۸. حقیقت ولایت، پیوند و اتصال با امام است و اتصال به امام به معنای تعلق به افق آرمانی اوست. این اتصال، مفهوم صفر و یکی ندارد و طیفی از درجات و مراتب را در بر می‌گیرد؛ یعنی میزان تعلق به این آرمان مشترک متفاوت است.

فصل سوم: انسان آرمانی در قرآن و حدیث

تقسیم سه گانه قرآنی

معمولاً در کتاب‌های اخلاقی افعال و صفات انسان را به «خوب و بد» یا «حسن و قبیح» تقسیم می‌کنند، به تبع این تقسیم، انسان‌ها نیز به «آدم خوب» و «آدم بد» یا «صالح و ناصالح» تقسیم می‌شوند. این تقسیم دو گانه با تعابیر مختلف و به شکل‌های متنوعی بیان می‌شود و ناظر به ارزش رفتارها یا ویژگی‌ها و صفات اختیاری انسان است: «فضیلت و رذیلت»، «درست و نادرست»، «ممدوح و مذموم»، «شایسته و ناشایست»، «ارزش و ضد ارزش»، «هنجار و ناهنجار»، «صلاح و فساد». این مفاهیم متقابل، کلیدواژه‌های اصلی علم اخلاق و محمولات گزاره‌های اخلاقی محسوب می‌شود و در تمام نظامات اخلاقی به کار رفته است.

این تقسیم منطقی، سال‌ها، قرن‌ها بلکه هزاره‌هاست که در دانش اخلاق طرح شده و در آثار اخلاقی یونان باستان هم سابقه دارد. در قرآن کریم و احادیث اهل بیت نیز همین دو گانه با زوج مفهومی «معروف و منکر»، «خیر و شر»، «بر و اثم»، «تقوا و فجور»، «طیب و خبیث»، «طاعت و معصیت» و «سعادت و شقاوت» و مانند آن بیان شده است.

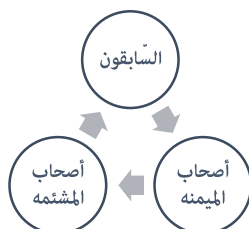
اما قرآن کریم برای اول بار یک تقسیم نوین و شگفت‌انگیز ارائه کرده و ضلع سومی به این دو گانه افزوده است که در هیچ کتاب اخلاقی، سابقه ندارد و بسیار توجه‌برانگیز و غریب به نظر می‌رسد. گویا خدای متعال با ارائه یک تقسیم سه گانه، محاسن اخلاق را متمم کرده و دایره ارزش‌های اخلاقی را توسعه داده و به عنوان نگاه ویژه قرآنی، توجه جدیدی آفریده است.^۱ چه بسا مفاد نبوی شریف «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَحَاسِنَ الْأَخْلَاقِ»^۲ نیز همین موضوع باشد.

خدای منان در سوره واقعه می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً؛ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ». آن مقدار که ما سراغ داریم در تاریخ علم اخلاق این اول بار است که آن دو گانه به تقسیم سه گانه ارتقا یافته است: «خوب، بد و عالی». گروه اول اصحاب المیمنه انسان‌های پاکی که وجود مبارک و پریمیته دارند. گروه دوم اصحاب المشأمه یعنی بدهایی که سراسر نکبت و شومی هستند و گروه سومی به نام سابقون که پیشتاز و پیشگام و جلودار و پیشاهنگ معرفی شده‌اند. خدای متعال این گروه سوم را در ردیف سایر خوبان نمی‌آورد؛ زیرا

^۱ علامه طباطبایی ذیل آیه ۱۵۶ سوره بقره، پس از بیان سه مسلک اخلاقی تربیتی، مسلک سوم یعنی الگوی تربیت توحیدی را به قرآن کریم نسبت داده و ویژگی انحصاری قرآن در تربیت اخلاقی را ابتدای ارزش‌های اخلاقی بر توحید خالص و محبت عبودی معرفی می‌کند. در آن بحث ارزشمند اگر توحید خالص الهی را فراتر از توحید فردی و مشتمل بر توحید گسترده عالم گیر و عبودیت منتشر در همه نظامات اجتماعی بدانیم، مکتب اخلاقی تربیتی قرآن به تمام و کمال عرضه شده و بر بحث جاری انطباق کامل خواهد یافت.

^۲ ورام بن ابی فراس؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۹

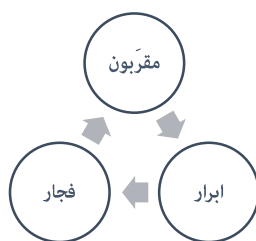
تفاوت میان آنها با خوبان به قدری زیاد است که لازم است آنها در دو گروه دسته‌بندی شوند. اینها حسابشان فرق می‌کند و اندراج آنها در ردیف خوبان حقشان را ادا نمی‌کند یا توصیف بایسته آنان به شمار نمی‌آید؛ مثلاً خوب دانستن سردار قاسم سلیمانی کوتاهی در حق او است و توصیف شایسته‌ای برای او نیست: «أَوْلَيْكَ الْمُقْرَبُونَ».^۱



علاوه بر سوره واقعه که تماماً در مقام بیان این تقسیم سه‌ضلعی است، در جاهای دیگر قرآن هم این تقسیم سه‌ضلعی آمده است. گویا خداوند حکیم بر آن تأکید و اصرار دارد. از جمله در سوره مطففین گروهی با عنوان «ابرار» یعنی خوبان، گروه دیگری با عنوان «فجار» یعنی بدان و گروه سومی با عنوان «مقربون» معرفی شده‌اند: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ... كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْفُوعٌ يَشْهَدُهُ الْمُقْرَبُونَ».^۲

پاداش ابرار و نیکان در این آیات، باده‌ای است سربسته و مهر و موم شده که اندکی از تسنیم در آن مخلوط شده است و تسنیم چشمه‌ای است که مقربان از خالص آن می‌نوشند: «يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنَ التَّسْنِيمِ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ»؛ این تعبیر چه بسا به این معناست که اندکی از کمالات مقربان در میان ابرار وجود دارد.

البته همان‌گونه که پاداش مقربان بیشتر است مسئولیت آنان هم سنگین‌تر است و از آنان انتظار بیشتری می‌رود: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ».^۳

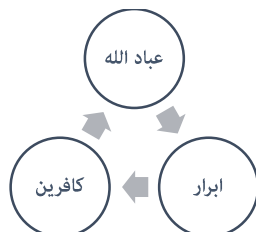


^۱ سوره واقعه، آیه ۱۱. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ، إِلَّا الْأَصْحَابَ الْيَمِيْنِ» (سوره مدثر، آیه ۳۸ و ۳۹) می‌فرماید: در این آیات نفوس دارای کسب (عمل) به دو گروه تقسیم شده‌اند. اول جان‌هایی که در رهن اعمال خود هستند که همان مجرمان‌اند و دوم جان‌هایی که از رهن عمل خود آزاد و رها شده‌اند که همان اصحاب یمن‌اند؛ اما سابقون یا مقربون در جایگاه عبودیت مستقرند. آنها جانی و عملی ندارند. جان‌هایشان و اعمالشان (خالص) برای خداست؛ بنابراین نه احضار می‌شوند و نه مورد محاسبه قرار می‌گیرند. خدا (در باره آنها) فرموده است: «فَأِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (سوره صافات، آیه ۱۲۸). یعنی همه احضار می‌شوند اما اینها اساساً از مقسم خارج‌اند (سید محمدحسین طباطبایی؛ تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۹۶).

^۲ سوره مطففین، آیات ۷ تا ۲۱.

^۳ این جمله علی‌رغم شهرت فراوان، حدیث مأثور از امامان معصوم نیست.

مشابه این پاداش در سوره دهر برای مقربان (که در آنجا عباد الله نامیده شده‌اند) بیان گردیده است. «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا * إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»^۱ ابرار یا همان خوبان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی از کافور آمیخته است. کافور چشمه‌ای است که عبادالله (همان مقربان) از خالص آن می‌نوشند و [به دلخواه خویش] جاری‌اش می‌کنند.^۲ در این آیات، «ابرار» مقابل «کافران» قرار گرفته است.



همین تقسیم سه گانه در سوره فاطر به زبان دیگری طرح شده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ».^۳ گروه اول: «ظالم به نفس خود» یعنی بدها هستند؛ زیرا کسی که بدی می‌کند پیش از آن که به دیگران بدی کند به خود ستم کرده و آسیب می‌رساند. گروه دوم: «مقتصد» یعنی خوبان معمولی و متوسط که اجمالا دارای تعادل و توازن شخصیت یا اعتدال نفس هستند. گروه سوم «جلودار و پیشگام در خیرات» که حساب جداگانه دارند.



در آیات ۴۶ تا ۴۹ سوره اعراف از سه گروه اصحاب الجنة، اصحاب النار و رجال الاعراف در قیامت یاد شده است. این رجال بر بهشتیان و دوزخیان اشراف دارند و دارای مقامی هستند که از سیمای افراد، ایمان و کفر آنان را درک می‌کنند و به خصوصیات احوال و اعمال آنان پی می‌برند.^۴

همین سه گانه در سوره نساء نیز به بیان دیگری آمده است. در آنجا مؤمنان (نقطه مقابل کافران) به دو گروه تقسیم شده‌اند. قاعدان و مجاهدان: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا».
«قاعدان» مؤمنان معمولی و آدم‌های خوب‌اند. این گروه مشمول رحمت خدا هستند و وعده بهشت به آنان داده شده است «وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى»؛ اما گروه دیگری هستند به نام مجاهدان که با مال و جان در راه خدا و برای گسترش توحید

^۱ سوره دهر، آیه ۴ تا ۶.

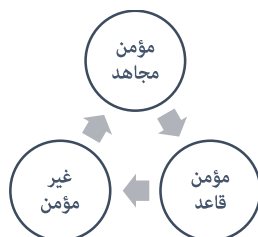
^۲ در این تفسیر «عیناً» بدل از «کافوراً» است (ر.ک: طبرسی؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، جلد ۱۰، ص ۲۰۹ و فخرالدین رازی؛ مفاتیح الغیب أو التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۷۴۴ و ابواللیث سمرقندی؛ تفسیر السمرقندی (بحر العلوم)، ج ۳، ص ۵۲۶).

^۳ سوره فاطر، آیه ۳۲.

^۴ ر.ک: سید محمدحسین طباطبایی؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۲۳ تا ۱۲۵.

در سراسر جهان مایه می گذارند. این گروه فاصله بسیاری با مؤمنان معمولی دارند. پروردگار مَنان در این آیه با چند تعبیر، فاصله نجومی میان این دو گروه را تذکر می دهد. ابتدا می فرماید اینها گرچه هر دو مؤمن اند اما مساوی نیستند: «لَا يَسْتَوِي». در مرحله بعد می گوید خدا مجاهدان را بر قاعدان درجه ای فضیلت بخشیده است: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً»^۱.

گویا با این بیان هنوز فاصله نجومی میان این دو گروه معلوم نشده است. لذا خدای متعال بلافاصله تکرار می کند که فضیلت مجاهدان بر قاعدان بسیار بزرگ است: «وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا». برای نوبت چهارم و از باب تأکید و تشدید بیشتر، در آیه بعد، این تمایز را با کلمه درجات ادامه می دهد: «دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً»؛ یعنی این فاصله، یک قدم و دو قدم نیست؛ فاصله زمین و آسمان است.^۲



با این ارشاد قرآنی، گروه سوم یعنی مجاهدان فی سبیل الله جریان بسیار مهمی تلقی می شوند که ذیل عنوان خوبان و نیکان حقشان ادا نمی شود^۳ و جامعه اسلامی برای آنان باید حساب ویژه ای باز کند و نسبت به تربیت آنان و پدید آوردن چنین انسان هایی اهتمام خاص علمی و عملی داشته باشد. تأکید و تمرکز بر جایگاه اختصاصی این گروه در هیچ کتاب اخلاقی دیگری جز قرآن دیده نمی شود و اهتمام قرآن به بیان عظمت این گروه منحصر به فرد است؛ بنابراین نظام تربیتی در جامعه اسلامی نباید فقط به تربیت انسان های خوب پردازد؛ بلکه باید به جد برای پدید آوردن این گروه سوم نظریه پردازی علمی و برنامه ریزی پرشور عملی کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه جهاد را دری گشوده برای خواص اولیا معرفی کرده اند؛ یعنی مجاهدان، فراتر از مؤمنان که همه ولی خدا هستند^۴ اولیای خاص پروردگار به شمار می آیند و با خوبان معمولی تفاوت دارند: «فَإِنَّ الْجِهَادَ

^۱سوره نساء، آیه ۹۵.

^۲در سوره توبه نیز خدای متعال مؤمنان را به نفر (حرکت و کوچ کردن در راه خدا) تشویق کرده و از زمین گیری و گرانباری و پای بستگی پرهیز داده است؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِكُمْ إِلَى الْأَرْضِ» (سوره توبه، آیه ۳۸). با توجه به اینکه خطاب این آیه به مؤمنان است گویا مؤمنان در نظر خدای متعال دو دسته اند: دسته اول اهل نفر و دسته دوم چسبیدگان به زمین. گرچه گروه دوم در بجا بودن آزمون های سخت و سنگین ممکن است ایمان خود را از دست بدهند.

^۳یکی از شواهد انطباق صفت «مجاهدان» با «سابقون» این آیه است که در آن صفت سابقون برای مجاهدان صدر اسلام یعنی مهاجرین و انصار به کار رفته است: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره توبه، آیه ۱۰۰).

^۴وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (سوره آل عمران، آیه ۶۸)، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (سوره بقره، آیه ۲۵۷).

بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ»^۱. این تعبیر امام علی علیه السلام تفسیر همان آیات قرآن است. خواص اولیای خدا کسانی هستند که در مسیر تحقق آرمان الهی فراتر از موظفی معمولی کار می کنند.

جماعت مجاهدان در قرآن و احادیث با تعابیر دیگری مانند «ربیون»، «حواریون»، «بدریون»، «امام المتقین»،^۲ «الذین معه» (همراهان انبیا)،^۳ «شیعه تنوری»،^۴ «زبر الحديد» (پاره های فولاد)،^۵ «صابرون» و مانند آن یاد شده اند و میزان اثر گذاری آنان ده برابر دیگران بیان شده است:

وَلَنْبَلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ.^۶

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا».^۷

ربیون (ربانیون) نیز در آیه زیر به مجاهدان صابر تفسیر شده است: «وَكَايُنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۸. در این آیه شریفه، سه تعبیر «ربیون»، «صابرون» و «الذین معه» یک جا درباره این گروه آمده است.

در برخی آیات نیز استقامت در راه خدا ویژگی انسان های ربانی بیان شده است:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ».^۹

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

^۲ در آیات آخر سوره فرقان در وصف «عباد الرحمن» چنین بیان شده که از خدا می خواهند «امام و پیشوای متقین» گردند: «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (سوره فرقان، آیه ۷۴).

^۳ در قرآن کریم از گروهی انسان های مجاهد گرداگرد پیامبران با عنوان «الذین معه» یا «الذین آمنوا معه» یاد شده است که ویژگی آنان مجاهدت در راه خدا و همراهی با پیامبران در حلقه اول برای گسترش توحید است. از جمله: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (سوره فتح، آیه ۲۹)، «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ» (سوره ممتحنه، آیه ۴)، «لَكِنَّ الرَّسُولَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أَوْلِيَانِكَ لَهُمْ الْخَيْرَاتُ وَ أَوْلِيَانِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (سوره توبه، آیه ۸۸). «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِجِينَ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصَرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبٌ» (سوره بقره، آیه ۲۱۴)، «وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (سوره نساء، آیه ۶۹)، «يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» (سوره فرقان، آیه ۲۷). در بیان امام حسین علیه السلام نیز آمده است: «مَنْ كَانَ فِيْنَا بَادِلًا مُهْجَتَهُ، مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا» (علی بن موسی بن طاووس؛ اللهوف، ص ۶۱).

^۴ ر. ک: ابن شهر آشوب؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۷.

^۵ «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبَيْرِ الْحَدِيدِ؛ لَا تَزُلُّهُمْ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ وَ لَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَ لَا يَجْبُونُ، وَ عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (محمد باقر مجلسی؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶).

^۶ سوره محمد، آیه ۳۱.

^۷ سوره انفال، آیه ۶۵. این مضمون در آیه زیر نیز بیان شده است: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سوره انعام، آیه ۱۶۰).

^۸ سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

^۹ سوره فصلت، آیه ۳۰.

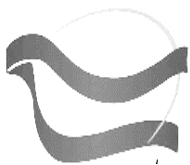
راهبرد مهم و بزرگ برنده قرآن کریم در تربیت ایمانی، همین نگاه آرمانی است و «تربیت آرمانی توحیدی» عبارت است از تربیت جهادی، حماسی و انقلابی همین شیعیان تنوری.

كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ (۱۴۲)

السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ	
سابق بالخيرات	
مقربون	
عباد الله	
رَبَّيُونَ	
حواریون	
مجاهدون	
صابرون	
الَّذِينَ مَعَهُ	
امام المتقين	
خاصة اوليائه	
بدریون	
زبر الحديد	

حضرت امام، بزرگ مفسر قرآن کریم و بزرگ مجاهد تاریخ تشیع و بزرگ عالم حاضر در صحنه‌های اجتماعی در تلاش برای تربیت این انسان‌های بزرگ و مؤمنان آرمانی، نظریه بسیج را ارائه کردند. بسیج در اندیشه حضرت امام کانونی برای تربیت مجاهدان است.^۱ بسیج در دیدگاه ایشان صرفاً یک سازمان نیست، بلکه یک فرهنگ است؛ فرهنگ مایه گذاشتن برای دین، پای کار اسلام ماندن، مجاهدت ورزیدن و



^۱ انسان‌ها در شئون اجتماعی دو دسته‌اند: یک دسته مسئولان هستند که نسبت به انجام کاری جایگاه حقوقی، پست معین، شرح وظیفه، چارت و بالاخره مسئولیت تعریف شده دارند. یک دسته هم توده مردم که مسئولیتی ندارند و بیشتر ارباب رجوع مسئولان هستند. زمانی که برای اسلام یا نظام اسلامی مسئله‌ای پدید آید مسئولان موظف‌اند آن مسئله را حل و فصل کنند؛ آنان اساساً برای همین کارها، پست و جایگاه و حقوق و موظفی دارند؛ اما از منظر پیامبر اکرم و در نظریه بسیج حضرت امام توده مردم هم نباید خنثی و بی تفاوت بنشینند و تماشاچی باقی بمانند: «کلکم راع و کلکم مسئول». همه باید برای اسلام احساس مسئولیت کنند و هزینه دهند. بخروشند و مایه بگذارند و مال و جان خود را خرج کنند؛ مثلاً زمانی که جنگ شد مسئولان یعنی ارتش و سپاه و نیروهای نظامی موظف بودند این موضوع را حل کنند؛ اما توده مردم هم می‌بایست در صحنه حضور داشته باشند و بدون موظفی رسمی و حقوق و چارت و تشکیلات، دین خود را به اسلام ادا کنند. این حرکت بسیج است. پس از جنگ نوبت سازندگی است. مسئولان سازندگی، وزارت‌خانه‌ها و نهادهای تعریف شده‌اند که وظایف خود را انجام می‌دهند؛ اما توده مردم نیز نباید بی تفاوت و منفعل یا طلبکار و متوقع بنشینند و تماشا کنند. بسیج سازندگی اینجا پدید می‌آید. در سیل و

جان باختن در راه خدا: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»^۱.

موفقیت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در گسترش توحید و اقامه اسلام، به برکت یاری مجاهدان بسیجی پاک‌باخته و مؤمنان سرازیرانشناخته‌ای بود که پای کار اسلام استقامت کردند، همان‌گونه که در نقطه مقابل، عدم موفقیت امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام در کار خود نیز بدان جهت بود که چنین یارانی نداشت.

انجام وظایف تعریف شده واجب، حداقل مسلمانی و خوبی است؛ اما مؤمنان ویژه و خواص اولیا کسانی هستند که برای اعتلای دین خدا در سراسر زمین به شکل ویژه، مایه می‌گذارند، از ظرفیت و نیروی خود بیش از حد متعارف استفاده می‌کنند و پیشرو و پیشتاز مجاهدت هستند: «سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ».

مطلوب قرآن کریم و مقصد عالی منظومه منسجم آموزه‌های دینی، همین گروه سوم است و خدای متعال با این تأکید و توصیف، مؤمنان را به این غایت فراخوانده است. در موارد دیگری از آیات قرآن نیز به سرعت و سبقت و جلوداری و پیشوایی تشویق کرده است. حقیقت دین‌داری یک میدان مسابقه میان مؤمنان است که باید با نهایت تلاش خود (حَقَّ جِهَادِهِ، حَقَّ ثِقَاتِهِ) در این میدان از همگان سبقت بگیرند: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»^۲ برای دستیابی به مغفرت پروردگار [و نعمت‌های الهی] از یکدیگر پیشی بگیرید. «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^۳ به جانب نیکی‌ها و کارهای خیر پیشی جوید؛ یعنی از گروه «سابق بالخیرات» شوید. «فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»^۴ رقابت کنندگان و مسابقه‌گران بر یکدیگر پیشی گیرند. در احادیث اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز به این موضوع امر شده است: «تَنَافَسُوا فِي الدَّرَجَاتِ»^۵ در به دست آوردن درجات با یکدیگر رقابت کنید. منافسه به معنای مسابقه است؛ یعنی سعی کنید بسیار فراتر از مراقبت از دستورات حداقلی، همه درجات را به دست آورید و برای دستیابی به بالاترین‌ها تلاش کنید. از همگان سبقت بگیرید و اجازه ندهید کسی از شما عبور کند یا جلو افتد: «وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۶.

در اخلاق اسلامی برخلاف امور مادی و نعمات دنیوی که در آن به زهد و بی‌رغبتی و قناعت توصیه شده است، در امور معنوی و اخروی به حرص و زیاده‌خواهی و تلاش برای دستیابی به بالاترین مراتب توصیه شده است.

زلزله و کرونا و حوادث و نیز در شبیخون فرهنگی و جهاد تبیین هم لازم است علاوه بر مسئولان توده مردم در صحنه باشند و نقش آفرینی کنند. این «نظریه بسیج» حضرت امام یا «نظریه مسئولیت» پیامبر اسلام است.

^۱ سوره حج، آیه ۷۸.

^۲ سوره آل عمران، آیه ۱۱۳.

^۳ سوره بقره، آیه ۱۴۸ و سوره مائده، آیه ۴۸.

^۴ سوره مطففین، آیه ۲۶.

^۵ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري، ص ۲۰۴ و محمد باقر مجلسی؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۰۸.

^۶ سوره فرقان، آیه ۷۴.

دین‌داری کامل

دین‌داری صرفاً اجرای یک دسته مقررات برای نجات از بدبختی و رهایی از عقاب نیست و کار مسلمانی به مُنجزیت و مُعذّرت تمام نمی‌شود؛ خط مرزی حلال و حرام که در فقه به آن تأکید می‌شود، کف مسلمانی و حداقل دین‌داری است که تنها موجب رفع عذاب و شقاوت است. دین اسلام انسان را به سرعت از این مرحله عبور می‌دهد و او را به ارتقای وجودی تا بالاترین درجات قرب به خدا و مقام خلیفه‌اللهی فرامی‌خواند و آمده است تا از مؤمنان، امام‌المتقین پدید آورد. نظیر آنکه نظام آموزش و پرورش صرفاً برای قبولی با معدل ۱۰ پدید نیامده است؛ به معدل ۱۸ نیز اکتفا نمی‌کند، بلکه آمده است تا دانشمندانی بزرگ تربیت کند که منشأ تحولات بزرگ علمی در جهان باشند. معدل ۱۰ حداقل انتظار از دانش‌آموزان و کف نمره قبولی است و هیچ امتیاز و افتخاری ندارد. معدل ۱۸ هم گرچه خوب است اما کافی نیست و هدف نهایی را محقق نمی‌کند. نظام آموزش و پرورش اگر هنری دارد باید آن دانشمندان سخت‌کوش و پیشتاز را پدید آورد که به نمره اعتنا نمی‌کنند و به دنبال تحقق آن اهداف والا هستند؛ بنابراین دانش‌آموزان را به سه گروه باید تقسیم کرد.

خدای بزرگ نیز دستگاه باعظمت تکوین و تشریح را بنا نهاده تا انسان‌ها در حیات مؤمنانه و میدان مسابقه دین‌داری به سمت اوج حرکت کنند و معلوم شود چه کسی از همه بهتر عمل می‌کند و از همه بیشتر به خدا نزدیک می‌شود: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۱ مرگ و زندگی را آفرید تا شمارا بیازماید که کدامتان بهترین عمل را دارید». بنابراین گفتمان نجات و تصویر حداقلی از دین (به این معنا که دین آمده است تا آحاد انسان‌ها و جوامع انسانی را به سعادت برساند و معنای سعادت هم این است که انسان از آتش عذاب، نجات پیدا کند و جامعه انسانی جامعه‌ای آرام و سازگار و خالی از ناامنی، درگیری، بی‌قانونی، فقر و بلایا باشد) تصویر ناقصی است و همه محتوای معارف را منعکس نمی‌کند. آنچه دین برای آن آمده بسیار فراتر است و این تصویر حداقلی باید به یک صورت کامل تبدیل شود.



گفتمان دین‌داری، صرفاً گفتمان انجام واجبات، نجات از آتش و اکتفای به مرز حلال و حرام نیست، بلکه گفتمان سعادت تامه، خلیفه‌اللهی، نهایت مجاهدت (حَقِّ جِهَادِه) و آخر تقوا (حَقِّ تَقَاتِه) است. آزمون بزرگ الهی تنها به این هدف نیست که معلوم شود ما انسان‌های خوبی هستیم یا نه و مقررات و قوانین را رعایت می‌کنیم یا نه، بلکه میدان مسابقه‌ای است برای رسیدن به نهایت اوج و فتح قلّه‌های بلند تا مرتبه عالی جانشینی خدا؛ بنابراین دستگاه تربیت دینی اگر هنری

^۱ سوره ملک، آیه ۲.

دارد باید فراتر از مؤمنان حداقلی که از آتش جهنم نجات می‌یابند و فراتر از مؤمنان معمولی که وعده بهشت داده شده‌اند، مجاهد‌پرور باشد و آن بندگان خاصّ مقرب و جلوداران پیشگام در خوبی‌ها را پدید آورد. تربیت این نسل مجاهد به تحقق آن جامعه آرمانی منتهی خواهد شد و استخلاف امت را نیز محقق می‌گرداند.



«پرهیز از ظلم یا رعایت عدالت» حداقل مسلمانی است. «تحلی به فضل و احسان» نیز حد متوسطی از آن به شمار می‌رود. آخر مسلمانی، «مجاهدت و ایثار در راه خدا» است. در بین دانش‌های اسلامی علم فقه بیشتر به رعایت خطوط قرمز تأکید دارد، علم اخلاق فراتر از رعایت مقررات حداقلی به احسان و نیکی توصیه می‌کند؛ اما در قرآن کریم به فراتر از آن یعنی به مجاهدت و ایثار و فداکاری در راه خدا توصیه شده است. گفتمان تربیت قرآنی نه صرف «پرهیز از بدی و نجات از عقاب» و نه «اکتفا به خوبی و دستیابی به ثواب» بلکه «رسیدن به درجات عالی اولیا و جان‌نثاری در راه خدا» است؛ یعنی از مرحله «بد نباش» و سپس «خوب باش» به مرحله «به سوی آفاق بلند حرکت کن» فرا آمده است.

این نگاه سه ضلعی شبیه نگاه پدران و مادران به فرزندان مستعدّ خویش است که پرهیز از فحشا و اعتیاد و قتل و غارت را برای آنان افتخار و امتیاز نمی‌شمارند؛ حتی به خوب بودن معمولی آنان نیز اکتفا نمی‌کنند؛ بلکه به دنبال این هستند که با شکوفایی استعداد فرزندان، از آنان ستاره‌هایی فروزان، بسیار برتر از نوع هم‌سالانشان پدید آورند که منشأ آثار بزرگی باشند. همچنین شبیه نگاه اهل دنیا به مسائل اقتصادی است که نان خشکی برای زنده ماندن را کافی نمی‌شمارند، به نعمت‌های متعارف متوسط مردم هم قناعت نمی‌ورزند؛ بلکه در اوج زیاده‌خواهی و بلندپروازی به دنبال رسیدن به ثروت افسانه‌ای و بهره‌مندی‌های حداکثری هستند.

امام صادق علیه السلام به عیسی بن عبدالله فرمودند: «از ما نیست و هیچ کرامتی ندارد کسی که در شهری صد هزار نفره یا بیشتر پارسا تر از او یافت شود».^۱

رضایت کامل امام زمان

مؤمنان باید تلاش کنند مراتب عالی ایمان را به دست آورند و در حیات مؤمنانه خود سعادت حداکثری و رضایت ویژه امام زمان (ارواحنا فداه) را به دست آورند. رضایت امام زمان از شیعیان مراتبی دارد که متناسب با میزان همراهی آنان با امام است. خواصّ یاران امام بیشترین جایگاه و اعتبار را در قلب او دارند و بالاترین مرتبه رضایت را کسب می‌کنند.

^۱ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَدَخَلَ عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيُّ فَرَحَّبَ بِهِ وَ قَرَّبَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ قَالَ يَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ «لَيْسَ مِنَّا وَلَا كِرَامَةٌ مَنْ كَانَ فِي مِصْرٍ فِيهِ مِائَةٌ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الْمِصْرِ أَحَدٌ أَوْرَعَ مِنْهُ» (محمد بن يعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۲، ص ۷۸).

امیرالمؤمنین علیه السلام از توده یاران نشان راضی بودند؛ ولی درباره مالک اشتر تعابیر عجیبی دارند که رضایت ویژه ایشان و اوج عظمت او را نشان می‌دهد. آن حضرت در غم فقدان مالک اشتر فرمودند:

«مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ؟ وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِدَاءً وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَدَاءً». «عَلَى مِثْلِ مَالِكٍ فَلَتَبِكَ الْبَوَاكِي، وَهَل مَرَجُّوْ كَمَا لِكِ وَهَل مَوْجُوْدُ كَمَا لِكِ وَهَل قَامَتِ النَّسَاءُ عَنِ مِثْلِ مَالِكِ!»^۱.

«مالک چگونه بود؟ به خدا سوگند اگر کوه بود، کوهی عظیم بود. اگر سنگ بود، سنگی سخت بود. بر مثل مالک گریه کنندگان باید گریه کنند. آیا دیگر به کسی مانند مالک می‌توان دل بست و امید داشت؟ آیا کسی مثل مالک می‌توان یافت؟ آیا مادر روزگار مثل او را خواهد زانید؟».

گرچه هیچ کس با آل پیامبر قابل مقایسه نیست،^۲ ولی از باب تقریب به ذهن می‌توانیم به رابطه میان امام راحل با شهید بهشتی و شهید مطهری توجه کنیم. امام خمینی از همه مردم ایران راضی بود و بارها این رضایت را هم ابراز فرمود؛ اما رضایت امام از مطهری و بهشتی بسیار متفاوت است؛ امام در شهادت مطهری اشک ریخت و او را پاره تن خود دانست؛^۳ یعنی با رفتن او گویا بخشی از پیکر خویش را از دست داده است. بهشتی را هم به منزله یک ملت دانست^۴ یعنی فقدان او برای امام، معادل فقدان هزاران نفر غمبار است.

امام زمان علیه السلام هم پس از ظهور، در رتق و فتق امور اجتماع، به بازوان فکری، اجرایی و مدیریتی توانمندی نیاز دارند که کارگزاران رده اول و کادر نهضت او را تشکیل می‌دهند و ظهور آن حضرت به حضور آنان وابسته است. طبعاً این افراد در چشم و دل آن حضرت مکانتی والا و شرافتی عظیم دارند. در زیارت جامعه کبیره خطاب به امامان معصوم از خدای متعال درخواست می‌کنیم:

وَ جَعَلْنِي مِمَّنْ يَفْتَضُّ آثَارَكُمْ، وَيَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ، وَيَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ، وَيَحْشُرُ فِي زُمْرَتِكُمْ، وَيَكْتُرُ فِي رَجْعَتِكُمْ، وَيَمْلُكُ فِي دَوْلَتِكُمْ، وَيَشْرَفُ فِي عَافِيَتِكُمْ، وَيَمَكُنُ فِي أَيَامِكُمْ، وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ عَدَا بُرُؤِيَتِكُمْ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي.

خدا مرا از کسانی قرار دهد که اثر شما را دنبال می‌کند، و به راه شما می‌رود، و به هدایت شما درآمده و در میان شما محشور می‌شود، و در رجعت و بازگشت شما دوباره برمی‌گردد، و در دولت شما کارگزار و در زمان عافیت شما صاحب شرافت و در روزگار شما صاحب مکانت است، و فردا دیدگانش به دیدار شما روشن می‌شود. پدرم، مادرم، جانم، خانواده‌ام و دارایم فدای شما باد.

^۱ نهج البلاغه، حکمت ۴۴۳. علی نقی فیض الاسلام؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۵ ص ۹۹۰.

^۲ «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يَفْشَأُ بِنَا أَحَدٌ» (محمد بن علی بن بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۶).

^۳ من فرزند بسیار عزیزی را از دست دادم و در سوگ او نشستم که از شخصیت‌هایی بود که حاصل عمرم محسوب می‌شد.... من گرچه فرزند عزیزی را که پاره تنم بود از دست دادم لکن مفتخرم که چنین فرزندان فداکاری در اسلام وجود داشت و دارد (سید روح الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۷۸).

^۴ سید روح الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۸.

آن چه در این فراز از درگاه خدا می‌طلبیم تنها امان از ناخرسندی امامان معصوم نیست، دیدار سیمای آنان نیز به تنهایی ما را کافی نیست، به خشنودی آن‌ها هم بسنده نمی‌کنیم. همت ما آن است که از یاوران و شیعیان خاص آنان^۱ و کارگزار مؤثر دولتشان باشیم و از اعضای کادر نهضت مهدوی قرار بگیریم؛ یعنی نه تنها سرباز آن حضرت که سردار لشکرشان باشیم.

پس از این درخواست البته نیل به زیارت جمال آنان را مسألت می‌نماییم و توجه داریم که رسیدن به این درجات مشروط به مجاهدت و دست‌شستن از مال و جان و پدر و مادر و خانواده و گسست همه دلبستگی‌هاست (بِأَبِي أَنْثُمْ وَأُمِّي وَ...).

بالاترین مراتب تقرب

نجات از آتش غضب پروردگار، کمترین و نازل‌ترین مرتبه تقرب به خداست. بعد از آن شباهت یافتن به خدا و تخلق به اخلاق الهی است که مراتب بسیاری دارد. در دعای کمیل مراتب بالای این تقرب را از درگاه خدا می‌خواهیم: «وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيبًا عِنْدَكَ وَ أَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَ أَحْصِهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ»^۲ خدایا مرا چنان قرار ده که نصیب بهترین بندگانت را داشته باشم و نزدیک‌ترین منزلت را نسبت به تو و بیشترین تقرب را به تو به دست آورم. این دعا با تعبیر «مُقَرَّبُونَ» و «خَاصَّةً أَوْلِيَاءِهِ» که در باره مجاهدان در راه خدا آمده بود کاملاً منطبق است.

همین‌طور در دعای تحویل سال نو، از خدای بزرگ «أَحْسِنِ الْحَالِ» را درخواست می‌کنیم.^۳ «حَوْلَ حَالِنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ» تنها به معنای انقلاب درونی و تبدیل حالات قلبی یک شخص به بهترین حالات نیست؛ علاوه بر این می‌توان «من» را به «ما» و «شخص» را به «امت» تبدیل کرد و از خدای متعال تبدیل احوال امت به بهترین حالات را درخواست کرد؛ یعنی احسن الحال برای آحاد مؤمنان و برای جامعه ایمانی حاصل شود.

در مناجات شعبانیه نیز از خدا، آخر بندگی، نهایت انقطاع و رسیدن به اصل و معدن عظمت را درخواست می‌کنیم: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرَقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلِّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»^۴.

همچنین در قرآن کریم به ذکر دائم پروردگار توصیه شده است؛ یعنی مؤمن واقعی در هیچ شرایطی از یاد خدا غافل نمی‌شود و همواره و در همه جا به یاد خدا و در راه خدا قدم برمی‌دارد: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»^۵ «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ

^۱ «من خیار موالیکم» (زیارت جامعه).

^۲ شیخ عباس قمی؛ مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

^۳ محمدباقر مجلسی؛ زاد المعاد، ص ۳۲۸.

^۴ شیخ عباس قمی؛ مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

^۵ سوره معارج، آیه ۲۳.

تِجَارَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ»^۱ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۲.

اسوه حسنه

اگر مطابق دستور قرآن کریم رسول خدا را اسوه حسنه بدانیم و امامان معصوم را «پیشوا»ی حرکت خود بگیریم، هرگز به حداقل‌ها رضایت نمی‌دهیم و احساس استغنا نمی‌کنیم؛ یعنی همیشه برای بهتر شدن در زندگی شخصی و بهتر ساختن جامعه و اقامه دین در ابعاد اجتماعی تلاش و تکاپو داریم. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۳؛ یعنی باید رسول خدا را اُفُق حرکت انسانی خود قرار دهید و به سمت او حرکت کنید. نکته بسیار مهم اینکه این آیه در اواسط آیات جنگ احزاب و در ضمن بیان فداکاری مؤمنان در دفاع از دین آمده است و مصداق قطعی آن تاسی به پیامبر خدا در استقامت و جانبازی در راه خدا و تلاش برای اقامه توحید است.^۴ در حالی که نوعا تاسی به پیامبر در این آیه شریفه مطلق دانسته می‌شود و به عرصه‌های مختلف عبادت و زندگی خانوادگی و آراستگی ظاهری و حسن خلق اجتماعی و... تطبیق می‌شود اما آن مصداق متیقن که آیه در باره آن نازل شده است (مجاهدت و پایمردی عجیب پیامبر در صحنه جهاد فی سبیل الله) به ذهن‌ها متبادر نمی‌شود.

در آیه دیگری حضرت ابراهیم و همراهان او به عنوان اسوه حسنه معرفی شده‌اند: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ»^۵ مسلماً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست، آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم، ما به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده است، تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان آورید».

در این آیات هم تاسی و اقتدای به حضرت ابراهیم فراتر از زندگی فردی و بیشتر در جهت مبارزه اجتماعی با شرک، و تلاش و استقامت در مسیر گسترش ایمان است.

میزان عمل

شاهد دیگر بر رویکرد آرمانی دین اسلام این که امیر مؤمنان علی عليه السلام میزان عمل معرفی شده است؛ یعنی برنامه زندگی و کیفیت اعمال ما با ایشان مقایسه می‌شود و عمل ایشان سنگ محکی برای سنجش عیار اعمال مؤمنان است. این موضوع افق تلاش و تکاپوی مؤمنان را ارتقا می‌دهد و از اکتفا به حداقل‌ها به سوی یک مقصد بی‌نهایت، فراتر می‌آورد؛

^۱ سوره نور، آیه ۲۷.

^۲ سوره منافقون، آیه ۹.

^۳ سوره احزاب، آیه ۲۱.

^۴ در راه خدا یعنی در راه دین خدا، در راه مجد و عظمت و شکوه و عزت و سربلندی اسلام و اعتلای نام خدا در جهان.

^۵ سوره ممتحنه، آیه ۴.

البته روشن است که ما نمی‌توانیم به مرتبه آن حضرت برسیم ولی مقصد نهایی و میزان عمل را باید بشناسیم و تمام تلاش خود را برای نزدیک تر شدن به او به کار گیریم: «أَلَا وَانْكُم لَا تَقْدِرُونَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ وَلَكِنَّ أَعْيُنُنِي بِوَجْهِ وَاجْتِهَادٍ وَعَقْفَةٍ وَ سُدَادٍ»^۱ شما نمی‌توانید به آن صفاتی که من دارم برسید ولی با من در پرهیزکاری، سخت‌کوشی، پاک‌دامنی و راستی همراهی کنید».

این آموزه، ما را برآن می‌دارد که در تکمیل کمی و کیفی عمل، چه در اعمال فردی و چه در اعمال اجتماعی و جهاد در راه خدا، همت بیشتری بورزیم و به آفاق بلندتری نظر کنیم. طبعاً هرچه خواسته‌های ما با خواسته‌های آن امام انطباق بیشتری داشته باشد ما به ایشان نزدیک‌تر و مقرب‌تر هستیم.

نقطه مقابل آرمانگرایی؛ اکتفا به حداقل‌ها

از باب «تُعَرَّفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» با نقطه مقابل راهبرد تربیت آرمانی نیز آشنا شویم. نقطه مقابل این راهبرد، «اکتفا به حداقل‌ها» است که مصادیق متعددی دارد و مشکل مهم تربیت به شمار می‌رود.

چه بسا مهم‌ترین مصداق این آسیب، نگاه فقهی رایج یعنی بسنده کردن به احکام الزامی و رعایت مرز واجب و حرام به جهت رهایی از عقاب باشد. درحالی که قرآن کریم و تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام بسیار فراتر از این حد، مؤمنان را به بالابردن درجات ایمان و تلاش برای رسیدن به خلافت و ولایت الهی فراخوانده‌اند.

مصداق دیگر این آسیب، نگاه حداقلی به تربیت طلبه در مدارس علمیه است. یک بار تلاش می‌کنیم طلبه‌ای تربیت کنیم که به اسلام ضربه نزند و آبروی روحانیت را نبرد. یک بار تلاش می‌کنیم طلبه‌ای تربیت کنیم که خوب باشد و به اسلام خدمت کند. یک بار هم تلاش می‌کنیم از طلبه، «عالم ربّانی نقش آفرین تمدن‌ساز» پدید آوریم که توانایی راهبری امت و به جریان انداختن نیروی مؤمنان را در مسیر اقامه توحید و عدالت داشته باشد. این سه متناظر با سه گانه قرآنی و بسیار متفاوت است.^۲

مصداق دیگر، اکتفا به دین شخصی است؛ یک بار تلاش می‌کنیم خودمان دین‌دار باقی بمانیم و به دستورات دینی در زندگی شخصی عمل کنیم، یک بار تلاش می‌کنیم زندگی دین‌دارانه را به همه انسان‌ها تبلیغ کنیم و یا فراتر از آن برای اقامه و تحقق دین در کل زمین و نظامات اجتماعی تلاش می‌کنیم: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»^۳.

در حدیث شریف امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است:

^۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

^۲ از خطاهای بسیار شایع در برخی مدارس، این است که بیشترین اهتمام تربیتی صرف کسانی می‌شود که دچار آسیب‌های بزرگ و دردهای فاحش گشته‌اند. این افراد گرچه نیازمند رسیدگی‌های اورژانسی هستند؛ اما اگر عمده تلاش‌های تربیتی به این گروه اختصاص یابد مدرسه علمیه از کارکرد اصلی خود فاصله گرفته است؛ زیرا مدرسه علمیه کانون تربیت عالمان ربّانی تاریخ‌ساز است نه مؤسسه بهزیستی و کانون اصلاح و ترمیم شخصیت‌های آسیب‌دیده.

^۳. سوره فرقان، آیه ۱.

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ»^۱.

آن یک از فقیهان که خویشان دار و حافظ دین باشد و با هوای نفس بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد بر عوام است که از او پیروی کنند و البته این ویژگی‌ها را تنها برخی فقیهان شیعه دارا هستند نه همه آن‌ها»
منظور از حفظ دین در این حدیث شریف، حفظ دین شخصی نیست؛ زیرا ممکن است یک فرد ساده کم‌سواد هم در زندگی فردی، دین خود را حفظ کند؛ اعتقاداتش را نگاه دارد و گناه نکند. فقیهی که ما باید از او تبعیت کنیم نه تنها باید حافظ دین شخصی خود، بلکه باید حافظ دین اسلام در دنیای پرتلاطم کنونی باشد.
مصادق دیگر از آسیب اکتفا به حداقل، منحصر دانستن رسالت حوزه‌های علمیه در حفظ دین است به جای اقامه حداکثری آن؛ یک بار تلاش ما این است که اسلام را در محاصره انبوه دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها از نابود شدن حفظ کنیم؛ یک بار تلاش می‌کنیم دین خدا را در جهان سربلند گردانیم و بر همه ادیان غلبه دهیم. این دو بسیار متفاوت است. امام راحل می‌فرمودند: «ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می‌کنیم؛ چرا که انقلاب ما اسلامی است و تا بانگ لا اله الا الله و محمد رسول الله بر تمام جهان طنین نیفتد مبارزه هست و تا مبارزه در هر جای جهان علیه مستکبرین هست ما هستیم»^۲.
یعنی تا همه مردم جهان را به اسلام دعوت نکنیم و سیطره مکتب اهل بیت را به کل جهان نکشیم، از پای نمی‌نشینیم. این دو نگاه، دو گونه رسالت برای عالمان و حوزویان پدید می‌آورد: یکی رسالت حداقلی با نگاه انفعالی که نهایت آن حفظ دین است و دیگری رسالت حداکثری با نگاه فعال در ابعاد جهانی.

حفظ اسلام هدف ابتدایی است و خدای متعال خود آن را بر عهده گرفته است: «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۳. اسلام در تعریف درست خود، شأن و منزلتی برتر دارد که مؤمنان باید برای تحقق آن تلاش کنند: «الإسلامُ يعلو ولا يعلو عليه»^۴. یعنی تلاش کنند اسلام را در سراسر زمین بر تمام ادیان غلبه دهند: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۵.
به بیان دقیق‌تر دین اسلام در ذات خود خاصیت پیش‌رونده دارد و ما باید دینی را حفظ کنیم که قرار است بر سایر ادیان در کل زمین برتری یابد. حفظ دین، به حفظ این حالت پیش‌روندگی و اعتلاست. این مشابه همان چیزی است که مقام معظم رهبری (دام‌طه) درباره پاسداری از انقلاب اسلامی فرمودند:

«پاسداری یعنی نگه‌داشتن، حفظ کردن. این حفظ کردن را می‌توان با یک تفسیر محافظه‌کارانه معنا کرد؛ یعنی بگوییم وضع موجود انقلاب را حفظ کنیم؛ من این را نمی‌گویم. حفظ انقلاب به معنای حفظ وضع موجود نیست. چرا؟ چون انقلاب در ذات خود یک حرکت پیش‌رونده است، آن‌هم پیشرفت پرشتاب. به کجا؟ به سمت هدف‌های ترسیم‌شده. هدف‌ها عوض نمی‌شوند. این اصول و ارزش‌هایی که بر روی آن بایستی

^۱ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۰۰.

^۲ سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۴۸.

^۳ سوره حجر، آیه ۹.

^۴ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۷۹.

^۵ سوره صف، آیه ۹.

ایستادگی کرد و برای آن جان داد، اصول و ارزش‌هایی هستند که در اهداف، مشخص شده‌اند. هدف نهایی، تعالی و تکامل و قرب الهی است. هدف پایین‌تر از آن، انسان‌سازی است؛ هدف پایین‌تر از آن، ایجاد جامعه‌ی اسلامی است با همه‌ی مشخصات و آثار، که استقرار عدالت در آن باشد، توحید باشد، معنویت باشد. این‌ها اهداف هستند. این اهداف عوض‌شدنی نیستند»^۱.

در جنگ خندق، هنگامی که مسلمانان مشغول حفر خندق در اطراف مدینه بودند با سنگ بزرگ سختی مواجه شدند که از شکستن و حرکت دادن آن عاجز ماندند. سلمان این جریان را به پیامبر عرض کرد، پیامبر وارد خندق شد، کلنگ را از سلمان گرفت و محکم بر سنگ فرود آورد، از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه‌ای جهید و پیامبر اسلام تکبیر فتح و پیروزی گفت. مسلمانان نیز با او هم صدا شده و آهنگ تکبیر در همه جا پیچید.

بار دیگر پیامبر خدا، کلنگ را بر سنگ فرود آورد و مجدداً جرقه‌ای جستن کرد. قسمتی از سنگ شکست و صدای تکبیر پیروزی پیامبر و مسلمانان، فضای اطراف را پر کرد. برای سومین بار کلنگ را بلند کرد و بر بقیه‌ی سنگ کوبید، مجدداً جرقه‌ای پدید آمد و بقیه‌ی سنگ درهم شکست و بار سوم صدای تکبیر در خندق پیچید. سلمان عرض کرد: امروز وضع عجیبی مشاهده کردم!

پیامبر فرمود: در میان جرقه‌ای که بار اول جستن کرد، کاخ‌های حیره و مدائن را دیدم و برادرم جبرئیل به من بشارت داد که آنها زیر پرچم اسلام قرار خواهند گرفت. درون جرقه‌ی دوم کاخ‌های روم را دیدم، و هم او به من خبر داد که در اختیار پیروانم قرار خواهد گرفت. در سومین جرقه کاخ‌های صنعا و سرزمین یمن را دیدم و او به من بشارت داد که مسلمانان بر آن پیروز می‌شوند و من در آن حال، تکبیر پیروزی گفتم. ای مسلمانان بر شما مژده باد.

مسلمانان راستین خدا را شکر می‌کردند و شادمان بودند؛ اما منافقان، به اعتراض و تمسخر گفتند: چه آرزوی باطل و وعده‌ی محالی؟! اینها از ترس جان خود، خندق حفر کرده و حالت دفاعی دارند و در این شرایط که توان مقابله با این دشمن محدود را ندارند؛ خیال فتح کشورهای بزرگ جهان را در سر می‌پرورانند، در این موقع آیات ۲۶ و ۲۷ سوره آل عمران نازل شد.^۲

اسلامی که خدا به مسلمانان می‌آموخت، اسلامی جهانی است که در همان شرایط دشوار، داعیه‌ی گسترش در کل زمین را دارد و مسلمانان دست‌پروده‌ی پیامبر با این افق والا و همت بلند از دین خدا دفاع می‌کردند. آن مسلمانان از این نوید پیامبر هرگز اکتفا به نیروی غیبی و ماورایی و فتح خارق‌العاده از طریق معجزه و کرامت را تصور نکردند و این مأموریت بزرگ را بر دوش خود (نه وظیفه‌ی خدا و پیامبر) می‌دیدند؛ گرچه به نصرت خدا و تأییدات الهی هم ایمان داشتند.

دوستی می‌گفت: در ایام دهه‌ی فجر به یکی از مدارس تهران رفته بودم. پیش از برنامه، مدیر آن مدرسه تذکر داد بعضی از دانش‌آموزان در راهپیمایی ۲۲ بهمن شرکت نمی‌کنند و از من درخواست کرد لابلای سخنان خود، آنها را به حضور در راهپیمایی تشویق کنم. نهایت خواسته‌ی مدیر از من همین بود.

^۱ بیانات رهبری، ۱۳/۰۴/۱۳۹۰.

^۲ فضل بن حسن طبرسی؛ تفسیر مجمع‌البیان، ذیل آیات مورد بحث.

من برای دانش‌آموزان قصه‌ای گفتم: کودکی روستایی در یک ده کوره قدیمی متولد شد. نامش را «فارقلیط» گذاشتند. کمی بزرگ که شد دریافت در آن محیط کوچک، نقاط ضعف بزرگی مانند ظلم و فقر و فساد و جهالت وجود دارد و از این موضوع در رنج و تأسف بود. به نوجوانی که رسید، دوستان خود را جمع کرد و با آنان پیمان بست تا در یک گروه منسجم بر علیه بدی‌ها و پستی‌ها همه تلاش خود را به کار گیرند و جوانمردانه بر سر این عهد بمانند. بزرگ‌تر که شد، این موضوع را نه فقط در منطقه کوچک خود بلکه در کل جهان دنبال کرد؛ به بزرگ‌ترین امپراتوری‌های زمان نامه نوشت و آن‌ها را به سوی خوبی‌ها و فضیلت‌ها دعوت کرد. آن کودک که بود؟ پیامبر بزرگ اسلام که نام عبری‌اش «فارقلیط» است و در انجیل عیسی عَلَيْهِ السَّلَام آمدنش بشارت داده شده است. پیامبر، در آن محیط جاهلی عقب مانده، چنین هم‌تی داشت که جامعه پیرامون خود بلکه جهان را اصلاح کند.

بعد به آنها گفتم ما مسلمان‌ها تحت تعلیم این پیامبر قرار گرفته‌ایم و در محیطی بسیار آماده‌تر از جامعه پیرامون او رشد کرده‌ایم. پس سزاوارتر هستیم که این دغدغه را داشته باشیم. ما باید به آن وجود مبارک تأسی کنیم و تلاش کنیم برای اصلاح محیط خود و بلکه کل جهان کاری کنیم. اکنون شما گمان می‌کنید برای اصلاح جهان از ظلم و فساد و فقر و بدی چه کاری می‌توان کرد؟ چند نفر اظهار نظر کردند و در نهایت معلوم شد کمترین کاری که می‌توان انجام داد حضور در اجتماعات ایمانی و راهپیمایی‌هاست.

به تفاوت این دو توجه کنیم: آن مدیر محترم، بزرگ‌ترین خواسته و اوج مطلوبش، حضور دانش‌آموزان در راهپیمایی بود؛ اما این دوست، کاری کرد که دانش‌آموزان کمترین وظیفه و کوچک‌ترین خدمت خود را حضور در راهپیمایی دیدند. این تفاوت نگاه آرمانی با اکتفا به حداقل‌هاست.

تهی از آرمان

در میان مدارس علمیه، مدارس مشهوری وجود دارد که طلبه‌هایی با ویژگی‌های مثبت فراوان تربیت می‌کنند؛ طلبه‌هایی که درس‌های طلبگی را خوب خوانده و بر دانش‌های حوزوی مسلط‌اند، حافظ قرآن و نهج‌البلاغه‌اند، با زبان عربی و انگلیسی تا حد مکالمه روان آشنا هستند، مهارت‌های متعدد دارند، از جهت زی‌طلبگی و اخلاق اسلامی مقبول و مطلوب‌اند، به نماز شب، عبادت و نوافل هم اهمیت می‌دهند؛ اما...؛ اما این طلبه‌های خوب، یک مأموریت والای روشن و یک افق حرکت آفرین بلند ندارند.

مسئولان و مربیان در این مدارس علمیه سرمایه‌های فراوانی به طلبه داده‌اند؛ اما یک عنصر حیات‌بخش مهم که همه آن سرمایه‌ها را به جریان می‌اندازد و به سود سرشار می‌رساند، در اختیار او قرار نداده‌اند؛ یعنی عنصر «آرمان» را. درحالی‌که مهم‌ترین اقدام تربیتی، القای روح آرمانگرا و شور حرکت به سوی مقاصد والاست. همه آن فعالیت‌های مثبت بدون این افق متعالی، خرده‌کاری به شمار می‌رود و ابعاد شخصیت طلبه بدون این آرمان، مینیاتوری باقی می‌ماند. پس صرف پرداختن به فعالیت‌های مفید و مقدس کافی نیست؛ طلبه باید بزرگ شود و به مقاصد عالی چشم بدوزد.

انجام دادن کارهای مفید و مقدس توسط طلبه‌های بدون آرمان، خوب است؛ اما چندان هنری به شمار نمی‌رود. اساساً طلبه در عالم طلبگی غیر از کارهای مقدس و مفید چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ همه خدماتی که طلبه در حیطه وظایف

حوزوی انجام می‌دهد بی‌شک شایسته و سودمند است؛ اما ممکن است کوچک و اندک بماند. نظیر مغازه دودهنه وسیعی در بازار بزرگ شهر که به جای میلیاردها استفاده برای مالک، تنها چند هزار سود داشته باشد؛ این سود اندک فی‌نفسه حتماً خوب است؛ اما در مقایسه با آن امکان بزرگ، تحسین برانگیز و شایسته نیست؛ بنابراین به جای فعالیت‌های مفید و مقدس باید به اقدامات مبارک توجه کرد و اقدامات مبارک در سایه مقاصد عالی تحقق می‌یابد: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»^۱.

مهم‌ترین رهن در کار تربیت توجه به کارآمدی‌های تهی از آرمان است؛ یعنی این‌که تلاش خود را برای تربیت آدم‌های خوب به کار بگیریم و آدم خوب را کسی بپنداریم که کارهای خوب و ارزشمند انجام می‌دهد؛ درحالی‌که همه کارهای خوب تنها در یک افق آرمانی بلند، معنا و برکت می‌یابند و به سود سرشار می‌رسند؛ حتی انجام دادن برخی کارهای خوب، از آن رو که ما را از پرداختن به کارهای خوب‌تر و رسیدن به آرمان‌های بلند بازمی‌دارد خوب نیست.

حکایت این مدارس علمیه حکایت همان پدری است که متوجه هوش سرشار و استعداد بالای فرزند خود شده بود و به هدف موفقیت بیشتر او، از همان دوران کودکی مهارت‌هایی را به او می‌آموخت تا راه او کوتاه‌تر شود و برای رسیدن به مقاصد بزرگ آمادگی بیشتری داشته باشد؛ اما آن فرزند به جای تحصیلات عالی و کسب تخصص در رشته‌های علمی، به همان مهارت‌ها اکتفا کرد و نهایتاً به یک اپراتور ماهر در استفاده از نرم‌افزارها تبدیل شد. سر این رویداد نامبارک این بود که پدر به جای آنکه به فرزند خود آرمان و افق‌نهایی را بیاموزد به او مهارت‌های جانبی را آموخته بود؛ درحالی‌که اگر افق بلندی به او داده بود، او خود به دنبال دانش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز می‌رفت.

مشابه این موضوع در ورود علوم انسانی به حوزه‌های علمیه نیز رخ داده است. علوم انسانی جدید از آغاز به نظام آموزشی حوزه‌های علمیه افزوده شد تا به عنوان نوعی مهارت جانبی از آن برای کارآمدسازی علوم حوزوی و نقش‌آفرینی بهتر عالمان دین استفاده شود؛ اما از آنجا که این هدف والا به خوبی تبیین نگشته بود، بعضی از طلاب به جای آن‌که عالم دین شوند، به همین علوم انسانی اکتفا کرده و مصرف‌کننده آن شدند.

طلبه‌هایی که خوب درس می‌خوانند، خوب مقاله می‌نویسند، خوب امام جماعت می‌شوند، خوب مشاوره می‌دهند، خوب مسائل شرعی مردم را پاسخ می‌گویند، خوب قرآن تلاوت می‌کنند، خوب عبادت می‌کنند و...؛ اما کوتاه‌قامت و مینیاتوری باقی مانده‌اند، شبیه همان فرزند، توجه و توهم فراوانی جلب می‌کنند اما در تراز مطلوبی نیستند.

چنین کسانی افق والا و دغدغه‌فعالی ندارند و مأموریت بزرگی نمی‌بینند. همواره منتظرند تا کسی به آنها پیشنهاد بدهد و راهی بر آنها بگشاید؛ پیشنهاد تدریس، پیشنهاد تبلیغ، پیشنهاد مدیریت، پیشنهاد فعالیت خیریه و جهادی، پیشنهاد منبر و محراب و پیشنهاد هر فعالیت خوبی آنها را راضی می‌گرداند و با هر اقدامی به خود امتیاز مثبت می‌دهند؛ زیرا دقیقاً نمی‌دانند به دنبال چه غایت و مأموریتی هستند و به همین جهت برای پذیرش هر پیشنهادی آمادگی کافی دارند. چنین عالمانی چه بسا شخصیت‌های نامدار و فایده‌مندی هم باشند. کارشان هم حتماً خوب و شایسته است؛ اما با شخصیت کسی

^۱ سوره مریم، آیه ۳۱. «مبارک» به چیزی گفته می‌شود که بسیار پرخیر و اثر باشد. ليله القدر ليلة مبارکي است که از هزار ماه (هشتاد سال) پرخیرتر و سودمندتر است. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» (سوره دخان، آیه ۳)، «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (سوره قدر، آیه ۳).

مانند امام خمینی رحمته الله علیه و رهبر کنونی انقلاب بسیار متفاوت اند و با تربیت آرمانی اسلامی فاصله دارند. امام آرمان‌ها، حضرت روح‌الله صرفاً مشغول کارهای خوب نبود؛ پیگیر یک مأموریت فوق‌العاده و آرمان متعالی بود.

انجام دادن کارهای مثبت و اقدامات رضایت‌بخش بدون توجه به آن مأموریت تاریخی و مقصد متعالی چه بسا ارضای کاذب خواسته‌های فطری و احساس سیری زود هنگام مانع از پیشرفت باشد که «العُجْبُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ»^۱ و یادآور آدم ساده‌دلی که در تمرین تیراندازی، به دور هر نقطه‌ای که گلوله اصابت می‌کرد، دایره‌های متحدالمرکزی می‌کشید و آن را هدف می‌نامید!

در تربیت مطلوب اسلامی، دریافت یک افق متعالی و آرمان بزرگ بر همه توصیه‌های دیگر مقدم است و همه دستورالعمل‌ها و رهنمودها پس از آن و در ذیل آن معنا می‌یابد. امامین انقلاب به تبعیت از پیامبران بزرگ خدا، در تربیت نسل مجاهدان انقلابی و در فتح الفتوح انقلاب اسلامی، ابتدا این افق آرمانی و مقصد عالی را در شخصیت مردم بنا نهادند سپس به سایر کمالات و فضایل در راستای آن پرداختند و این راز موفقیت بی‌بدیل آنان است.

امام راحل فرمودند: «خودتان را برای یک مبارزه علمی و عملی بزرگ تا رسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی آماده کنید».^۲ در این عبارت کوتاه، هم مقصد و آرمان ذکر شده (اهداف عالی انقلاب، ساخت تمدن اسلامی و گسترش توحید در عالم) و هم جهاد و قیام لازم برای رسیدن به آن (مبارزه علمی و عملی بزرگ) مورد تأکید است. عالمی که چنین آمادگی‌هایی را کسب کرده است و چنین آرمان بلندی را پیش روی تلاش‌ها و تکاپوهای خود گرفته است با عالمی که صرفاً به کارهای خوب و فعالیت‌های مفید می‌پردازد بسیار متفاوت است.

البته شک نداریم هر کار خوبی که از عالمان دین [یا غیر عالمان دین] صادر می‌شود، خواسته یا ناخواسته به آن افق آرمانی کمک می‌کند و به قدر ابعاد خود، زمینه را برای تحقق مقاصد عالی اسلام هموار می‌سازد؛ اما توجه تفصیلی به آن افق آرمانی، هم انسان را بزرگ می‌کند و هم در برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های حوزوی [یا غیر حوزوی] تفاوت ایجاد می‌کند. تفاوت مهم میان امام و آقا با دیگران در این است که اینها مأموریت والا و آرمان روشنی دارند که آگاهانه به سمت آن حرکت می‌کنند ولی برخی کسان دیگر هر چند اجمالاً به آن آرمان و مأموریت یاری می‌رسانند اما توجه تفصیلی و تصویر واضحی نسبت به آن ندارند. عنکبوتی که با تنیدن تار خود در دهانه غار ثور، جان پیامبر خدا را حفظ کرد، کار بزرگی انجام داد و به مقاصد عالی اسلام یاری سرشاری رساند؛ اما شخصیت بزرگی نداشت چون در حین انجام این کار بزرگ، دقیقاً نمی‌دانست چه می‌کند.

^۱ عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۷۱۰۱.

^۲ سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۶.

امام آرمان‌ها و راهبر آرمان‌گرای انقلاب اسلامی، به سمت آن افق بزرگ تاریخی، آگاهانه حرکت می‌کنند و برای آن طرح و برنامه راهبردی درازمدت تهیه کرده‌اند.^۱ این کجاء، رویه دیگری که هیچ تصویری از آن افق پرشکوه ندارند یا آن را دست‌نیاافتنی و رؤیایی تلقی می‌کنند یا همه آن را به امام زمان (علیه السلام) محول کرده‌اند کجاء؟

مسئولان تربیتی حوزه‌های علمیه [و سایر مراکز تربیتی] باید پیش از هر خرده اقدام دیگری، طلبه [یا متربی خود] را برای یک مأموریت تاریخی بزرگ آماده کنند؛ نه این که تنها درس بخواند و پاک باشد تا ثواب ببرد و خوب بماند. کار خوب تنها تحصیل علم و تقوا به معنای فردی و مینیاتوری آن نیست. در رأس همه کارهای خوب، کار خداست و اقامه ایمان و ولایت و عدالت در زمین که ریشه در غیرت توحیدی بندگان موحد دارد.

به این ترتیب معنای «طلبه خوب» و «عالم خوب» کامل تر می‌شود. طلبه خوب طلبه‌ای نیست که صرفاً درس‌های حوزه را خوب خوانده، دانش‌ها و مهارت‌های فراوان آموخته، به واجب و حرام الهی پای‌بند است و نماز شب و عبادت و نافله دارد؛ این‌ها همه لازم است ولی با یک وجود کوتاه‌قامت مینیاتوری که به خرده کاری مشغول و دل‌خوش است هم سازگاری دارد. طلبه خوب در ابعاد کامل خود، طلبه‌ای است که آرمان بزرگ الهی و مأموریت تاریخی والایی را دنبال می‌کند و همه کارهای خوب خود را در راستای کار خدای متعال قرار داده است.^۲

^۱ فرایند پنج‌گانه تحقق اهداف انقلاب اسلامی از منظر رهبر انقلاب به شرح زیر است: انقلاب اسلامی (تأمین قدرت سیاسی برای مکتب اهل بیت (علیهم السلام))، نظام اسلامی (تضمین ثبات و پایداری این قدرت سیاسی)، دولت اسلامی (تأمین وصف اسلامیت و جریان دادن ارزش‌ها و اصالت‌های اسلامی در نظامات حاکمیتی و خرده‌نظامات ذیل آن)، جامعه اسلامی (گسترش سبک زندگی اسلامی میان مردم)، تمدن اسلامی (ایجاد یک مدنیت فراگیر در مقیاس گسترده تاریخی و جغرافیایی بر اساس توحید و مکتب اهل بیت (علیهم السلام)). امام راحل قدم‌های اساسی در این زمینه را برداشتند و طرح کلان حرکت اسلام را بسیار جلو بردند. با حرکت ایشان:

۱. قدرت سیاسی در اختیار مکتب تشیع و عالمان شیعه قرار گرفت.
۲. زمینه برای صدور انقلاب و انتقال این فرهنگ عظیم پدید آمد.
۳. وحدت امت اسلامی، بلکه وحدت مستضعفان جهان شکل گرفت و مقابله با استکبار به صورت امتی و جبهه‌ای باب شد.
۴. تشکیل نظام اسلامی و سپس دولت اسلامی به عنوان یک مسطوره و نمونه موفق صورت پذیرفت

این، طرح مبارزاتی امام برای کشور ایران بود. امام راحل برای عرصه بین‌الملل اسلامی نیز در پیام بسیج (۱۳۶۷/۹/۲) طرح تشکیل هسته‌های مقاومت را عرضه کردند. هسته‌های مقاومت تشکل‌هایی است که با حضور عده‌ای مؤمنان مستحکم و پای کار دین پدید می‌آید و با ایستادگی در مقابل جریان کفر همچون بنیان مرصوص، جبهه اسلام را پیش می‌برد. امروز آرمان بسیج مستضعفان و هسته‌های برآمده از اندیشه و نظریه مقاومت در سرتاسر جهان اسلام در حال گسترش است و مجاهدان بسیجی در اقصی نقاط دنیای اسلام، عرصه را بر مستکبران تنگ کرده و تهدیدها را برای مسلمین به فرصت تبدیل می‌کنند.

^۲ شهید آوینی می‌فرمود: «کارتان را برای خدا نکنید؛ برای خدا کار کنید. تفاوتش فقط همین اندازه است که ممکن است حسین (علیه السلام) در کربلا باشد و من در حال کسب علم برای رضای خدا!؛ بنابراین درس خواندن طلبه باید در راستای جهاد برای تحقق توحید در سراسر عالم حول محور ولایت باشد. همین‌طور تقویت قوای ذهنی و جسمی، ورزش و سلامت بدنی، فعالیت‌های هنری، اصلاح صفات شخصیتی، روابط خانوادگی، ارتباطات فرهنگی و اجتماعی، فعالیت‌های سیاسی و بین‌المللی، فعالیت‌های اقتصادی، حرفه و تخصص، مهارت‌های جمعی و تشکیلاتی، آموزش‌های جانبی و حتی معنویت و عبادت طلبه باید به این هدف باشد.

البته بی‌شک بعضی از کارهایی که یک طلبهٔ آرمانی انجام می‌دهد با کارهایی که دیگران انجام می‌دهند به ظاهر مشترک است؛ ممکن است همین طلبهٔ آرمان‌خواه برای تبلیغ یا فعالیت جهادی به روستای دورافتاده‌ای برود یا در مسجد محله، برای نوجوانان مبتدی، برنامهٔ فرهنگی تربیتی داشته باشد؛ ولی آن حرکت جهادی یا فعالیت تربیتی اوج نگاه او نیست. آغاز راه او و مقدمهٔ حرکت بزرگی است که در راستای ساخت یک جامعهٔ توحیدی قرار می‌گیرد. همان‌گونه که پیامبر خدا ﷺ از منطقهٔ کوچک دورافتاده‌ای آغاز کرد ولی در آن متوقف نماند. کار پیامبر اسلام در ایام نوجوانی با پیمان جوانمردان (حلف الفضول) آغاز شد که بر اساس آن با عده‌ای از جوانان مکه هم‌قسم شدند تا از ستمدیدگان و بی‌یاوران دفاع کنند و به دادخواهی از حقوق افتادگان و بیچارگان برآیند و از مردم مکه در برابر دشمنان خارجی محافظت کنند. این قدم آغازین، در نهایت به دعوت از ابرقدرت‌های روم و حبشه و ایران برای پذیرش اسلام انجامید.

نکتهٔ مهم این که انسان تربیت‌یافتهٔ آرمان‌گرا تلاش می‌کند در راستای تحقق مقاصد بلند الهی، بیشترین خدمت و بالاترین اثرگذاری را داشته باشد. در این مسیر انجام کارهای بزرگ، اساسی و راهبردی طبیعتاً مقدم است؛ اما هر کار زمین‌ماندهٔ مهمی که به پیشبرد آن اهداف بینجامد حتی اگر خرد و نازل و پست باشد در صورتی که به حد کفایت نیرو نداشته باشد واجب کفایی است و او با افتخار و اشتیاق از آن استقبال می‌کند. در حقیقت انسان‌های بزرگ تحت تربیت دینی، به شأن و جایگاه و اعتبار خود نمی‌اندیشند بلکه به ارتقای جایگاه اسلام و اعتلای آن در جهان نظر دارند. به همین جهت بیشترین مجاهدت را می‌ورزند و بیشترین هزینه را می‌دهند و در نظر آنها انجام دادن کارهای سخت و سنگین و پرطمطراق با کارهای پیش‌پاافتاده و حقیر در راه تحقق آن آرمان پرشکوه، مساوی است.

طلبه‌ای که انواع مهارت‌ها و دانش‌ها را کسب کرده ولی به آن افق آرمانی وقوف ندارد به منزلهٔ کسی است که انواع ابزارهای جدید را تهیه کرده ولی هنوز نمی‌داند از این ابزارها در چه پروژه‌ای استفاده کند؟ درحالی که اگر پروژهٔ مشخصی را می‌شناخت در تهیهٔ ابزار هم هدفمندتر و موفق‌تر عمل می‌کرد.

مدیر مدرسهٔ علمیه باید بداند که از دل این نوجوان طلبه چه چیزی بیرون آورد و برای او چه آینده‌ای رقم زند؟ آدم خوب؟ یا سرباز فداکار اسلام و عالم ربّانی نقش‌آفرین در تاریخ؟ این تنبّه، هم برای طلاب تازه‌وارد لازم است، هم برای مدیران و مربیان مدارس علمیه و هم برای اعلام پرسابقه و حوزویان کهن، و بی‌توجهی به آن، سقف بهره‌مندی از سرمایه‌های ارزشمند حوزه را بسیار کوتاه می‌کند.

بنا بر تعالیم قرآنی، عالمان دین دو دسته‌اند. عالمان معمولی و عالمان مجاهد. عالمان معمولی اجمالاً به اسلام خدمت می‌کنند و در نزد خدا نیز پاداش دارند؛ اما عالمان صابر مجاهد در راه گسترش دین و اقامهٔ اسلام در جهان، روز و شب ندارند و به موظفی متعارف اکتفا نمی‌کنند. از مال و جان و توان و راحت و عافیت خود مایه می‌گذارند و در صف مقدم حوادث اجتماعی قرار دارند.

با توجه به تأکیدات قرآن در فضیلت این گروه دوم، برای تربیت آنها باید به شکل ویژه کار کرد. مدارس علمیه باید برای تربیت چنین کسانی آماده شوند و دستگاه تربیتی حوزه‌های علمیه باید عالمان ربّانی مجاهدی پدید آورد که خود را به تمام و کمال وقف اسلام کنند و به جای دغدغه‌مندی نسبت به آیندهٔ خود، نگران آیندهٔ اسلام باشند.

یک خطای راهبردی بزرگ در دستگاه تربیتی حوزه [و غیر حوزه]، غفلت از این گروه است. حوزه علمیه صرفاً برای تربیت عالمان خوب تشکیل نشده است؛ بلکه باید کانون تربیت «عالمان ربّانی مجاهد» باشد؛ البته واژه ربّانی، در حاقّ خود مفهوم مجاهدت را نهفته دارد و قرآن کریم این واژه را به «مجاهد» تعریف کرده است؛ بنابراین لازم نیست قید «مجاهد» را پس از آن بیاوریم؛^۱ اما به جهت انصراف ناتمامی که این کلمه پیدا کرده است و در نگاه بدوی به «معنوی» یا «اخلاقی» تفسیر می‌شود این قید را تصریح کنیم تا مراد از آن، کامل‌تر ادا شود.

حوزه علمیه باید «عالم ربّانی مجاهد» تربیت کند؛ بنابراین جریان تربیتی ناظر به این هدف باید فعال شود و فناوری تربیت عالمان ربّانی مجاهد، کشف و جاری گردد. رهبر معظم انقلاب فرموده‌اند:

«فضلا و مدرسان و اساتید و علمای بزرگ، جهت حوزه‌ها را در جهت ساختن انسان‌ها و علمایی منطبق با معیارهای اسلامی قرار بدهند و عناصر فولادین و هوشیار و خسته‌نشو و مؤمن تربیت کنند و نسخه‌های کامل امام بزرگوارمان را در حوزه‌ها به وجود آورند، اسلام به این نیروها و عناصر احتیاج دارد. اگر چه یک شخصیت آن چنانی می‌تواند ملتی را نجات دهد اما ملت‌های مسلمان و جهان و حرکت انقلاب و آینده تاریخ خودمان نیز احتیاج زیادی به این گونه عناصر دارد».^۲

مجاهدت و معیت با پیامبران فی سبیل الله به معنای تحمل کردن مشکلات و مصائب، کوتاه نیامدن از آرمان، از کوره در نرفتن و در میدان ماندن است. این حرکت بزرگ مقاومت در راه دین و مجاهدت در راه خدا با جریان انداختن اراده‌های انسانی و بسیج عمومی مؤمنان برای اهتزاز پرچم لا اله الا الله در سراسر جهان، توسط حضرت امام شکل گرفت و باید در حوزه‌های علمیه همچنان استمرار یابد.

امام راحل این جریان تربیتی و حرکت مجاهدانه را نه تنها در حوزه‌های علمیه که در سطح گسترده جامعه به راه انداخت و از آن انقلاب اسلامی و حماسه دفاع مقدس را پدید آورد و در آن مطهری و بهشتی و چمران و سلیمانی را تربیت کرد. سپس این الگو را در پیام بسیج به کل جهان جاری ساخت و طرح تأسیس هسته‌های مقاومت و مجاهدت در سراسر جهان را عرضه کرد^۳ که از آن حزب الله لبنان، انصارالله یمن، حشدالشعبی عراق، حرکت اسلامی نیجریه به رهبری شیخ زکراکی، لشکر فاطمیون، زینیون و... پدید آمد.

تربیت عالمان ربّانی مجاهد، خود به مجاهدت و تلاش فداکارانه نیاز دارد و با ذات نایافته از هستی بخش میسر نمی‌گردد. برای ایجاد این جریان پربرکت از یک هسته اولیه زنده و پرشور، هرچند کوچک و محدود باید آغاز کرد.

^۱ خدای متعال در قرآن کریم ربّانی را این گونه معنا کرده است: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»؛ ربّیون کسانی هستند که در معیت انبیای الهی در راه خدا (یعنی در راه گسترش و حاکمیت دین خدا در سراسر زمین) مصائب سنگین را تحمل می‌کنند، سست نمی‌شوند، ناتوانی از خود نشان نمی‌دهند و تسلیم نمی‌گردند و خدا این گروه صابران را دوست می‌دارد (سوره آل عمران، آیه ۱۴۶). «ربّانی» به معنای «انسان الهی و مرد خدا» است که در راه مقاصد خدا سر از پا نمی‌شناسد و با تمام وجود ایستادگی می‌کند.

^۲ بیانات رهبری، ۱۳۶۸/۱۲/۲.

^۳ پیام امام خمینی به بسیج ۱۳۶۷/۹/۲.

نظیر آنچه قرآن کریم «ریون» یا «حواریون» نامیده و در روایات به «زبر الحديد» و «شیعه‌های تنوری» شناخته شده‌اند. مادام که مجاهدت و تلاش شورانگیز گروهی عاشق و پرانگیزه در کنار این کار قرار نگیرد این حرکت تاریخ‌ساز مبارک پیش نخواهد رفت. جبهه‌ای از مجاهدان و نیروهای ویژه که در یک شکل منسجم دست در دست هم نهند و پای کار تربیت این نسل عالمان ربّانی و مجاهد بکشند.

خلاصه فصل سوم

۱. در قرآن کریم برای اول‌بار تقسیم دو گانه انسان‌ها به «خوب و بد» یا «صالح و فاسد» به سه گانه «خوبان و بدان و جلوداران» تبدیل شده و به این ترتیب مکارم اخلاق متمیم شده است.
۲. خدای متعال این گروه سوم را در عرض سایر خوبان قرار داده است؛ زیرا تفاوت میان آنها با خوبان بسیار زیاد است و اندراج آنها در ردیف خوبان حقشان را ادا نمی‌کند یا توصیف بایسته آنان به شمار نمی‌آید؛ بنابراین لازم است در گروه مجزا دسته‌بندی شوند.
۳. در قرآن و احادیث از این گروه سوم با تعبیر «سابقون»، «مقربون»، «سابق بالخیرات»، «عباد الله»، «مجاهدون»، «ریون»، «حواریون»، «بدریون»، «امام‌المتّقین»، «الذّین مَعَهُ» (همراهان انبیا)، «شیعه تنوری»، «زبر الحديد» (پاره‌های فولاد)، «خواص اولیا»، «صابرون» و مانند آن یاد شده و میزان اثرگذاری آنان ده برابر دیگران بیان شده است.
۴. این مؤمنان ویژه و خواص اولیا به وظایف تعریف شده واجب، که حداقل مسلمانان و خوبی است؛ اکتفا نمی‌کنند و برای اعتلای دین خدا در سراسر زمین به شکل ویژه، مایه می‌گذارند، از ظرفیت و نیروی خود بیش از حد متعارف استفاده می‌کنند و پیشرو و پیشتاز مجاهدت هستند.
۵. خدای متعال این گروه سوم را اسوه و پیشوا معرفی کرده و مؤمنان را به این نقطه آرمانی فراخوانده است.
۶. نقطه مقابل این آرمانگرایی؛ اکتفا به حداقل‌ها است که مصادیق متعددی دارد و مشکل مهم تربیت به شمار می‌رود. بسنده کردن به احکام الزامی و رهایی از عقاب خدا، اکتفا به دین شخصی، منحصر دانستن رسالت حوزه‌های علمیه در حفظ دین به جای اقامه حداکثری آن و تربیت طلبه خوب در مدارس علمیه به جای تربیت «عالم ربّانی نقش‌آفرین تمدن‌ساز» و «راهبران امت» برخی از مصادیق آن هستند.
۷. عالمان دین دو دسته‌اند. عالمان معمولی و عالمان مجاهد. عالمان معمولی اجمالاً به اسلام خدمت می‌کنند و در نزد خدا نیز پاداش دارند؛ اما عالمان صابر مجاهد در راه گسترش دین و اقامه اسلام در جهان، روز و شب ندارند و به موظفی متعارف اکتفا نمی‌کنند. از مال و جان و توان و راحت و عافیت خود مایه می‌گذارند و در صف مقدم حوادث اجتماعی قرار دارند. برای تربیت این عالمان ربّانی مجاهد باید کاری کرد.

فصل چهارم: تربیت آرمانی

خلق افق آرمانی

مهم‌ترین و راهبردی‌ترین فعالیت تربیتی در حوزه‌های علمیه - و البته در سایر مراکز - خلق افق آرمانی و رؤیای معنوی گسترده است. طلبه‌ای که با خلأ آرمان مواجه است نیروی محرک خود را از دست می‌دهد و نباید از او انتظار هویت داشت. اهداف زندگی روزمره، اخذ مدرک تحصیلی و نام و عنوان استادی، طلبه را از وادی بی‌هدفی نجات نمی‌دهد. استقبال بی‌منطق و غیرمنسجم از کارهای جهادی و عرصه‌های خدمت‌رسانی نیز هویت صنفی طلبه را ترمیم نمی‌کند.

امتداد یافتن این آرمان جمعی حوزوی در همه عناصر ساختار حوزه‌های علمیه از اسناد بالادستی تا آیین‌نامه‌ها، قوانین، طرح‌ها و برنامه‌ها یک فضای تربیتی اثرگذار را فراهم می‌آورد. آرمان غلبه دین حق در سراسر زمین، بنای تمدن نوین اسلامی و سربازی امام زمان علیه السلام در مقیاس جهانی و تاریخی باید در حوزه‌های علمیه و در میان طلاب نهادینه و کاملاً عملیاتی شود.

در شرایطی که به شدت نیازمند رشد اخلاقی و ارتقای تربیتی نسل جوان هستیم نباید از این بستر منحصر به فرد و راهبرد تربیت دینی که سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام بوده و توسط امام راحل رحمته الله احیا شده و نیز از ظرفیت ارزشمند انقلاب اسلامی برای آن، غافل شویم. لازم است ساختار تربیتی و سیستم مدیریتی حوزه‌های علمیه با ظرفیت آرمانی نهضت اسلامی هماهنگ باشد و در ایجاد این آرمان مشترک و رشد و تعالی برآمده از آن سهیم گردد.

بهترین الگوی تربیت دینی را باید با مهندسی معکوس عملیات تربیتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با آن، اصحاب بدر و احد و حنین را آفرید و روش کارآمدی که امام خمینی با آن، نسلی مجاهد و فدایی اسلام مانند سلیمانی و صیاد و زین‌الدین پدید آورد کشف کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را نه با خرده‌توصیه‌های اخلاقی و عبادی که با ارائه یک آرمان بزرگ الهی تحول بخشید. امام خمینی نیز انسان‌ها را با گشودن یک افق معنایی جدید، شکوه و عظمت و سپس شور و حرکت و قیام بخشید و در میدان مبارزه نگاه داشت. این انسان‌های بزرگ در خانقاه و صومعه تربیت نشدند و تنها به هدف رسیدن به مقامات عرفانی فردی، قد نکشیدند؛ در متن میدان مبارزه و درگیری با جبهه باطل و به هدف اهتزاز پرچم لا اله الا الله در سراسر جهان بار آمدند و شکوفا شدند.

همچنین این نگاه فراساحتی تمایز میان دستگاه‌های تربیتی را نیز بهتر معلوم می‌سازد؛ زیرا اصل این که تربیت باید همه‌جانبه و متوازن باشد مورد قبول همگان و جنس مشترک همه دستگاه‌های تربیتی است؛ همه دست‌اندرکاران تربیت به دنبال ارتقای انسان در ساحت‌های متکثر وجودی هستند؛ اما نحوه بیرون آمدن از آوار این کثرات، محل بحث است. این

کثرات ما را به هزار کار خوب مشغول می‌کند که هر یک برای ارضا و اقناع ما و برای تصور مفید بودن فعالیت‌های تربیتی کافی است؛ ولی در نهایت به خروجی ویژه‌ای منتهی نمی‌شود. همان‌گونه که بعضی از نهادهای تربیتی فعالیت‌های مفیدی دارند و آدم‌های خوبی تربیت می‌کنند؛ اما امتیاز ویژه‌ای پدید نمی‌آورند.

وقتی به همه‌ی مطلوبیت‌های تربیتی در عرض هم نظر می‌کنیم از گرداب کثرات خارج نمی‌شویم. این که طلاب یک مدرسه‌ی علمیه دانش‌های اسلامی را بیاموزند، مهارت‌های مفید را به خوبی فراگیرند و به کارهای خوب مشغول باشند، برای تربیت کافی نیست و تا یک افق آرمانی روشن به این عملیات اضافه نشود خروجی دستگاه تربیت همچنان گرد و ژله‌ای و البته کوچک و مینیاتوری باقی مانده است؛ یعنی کسی که به خرده‌فعالیت‌های خوب و مفید و مغتنم راضی و دلخوش است؛ اما اگر یک آرمان تعهدآفرین و یک مأموریت روشن بر فرایند تربیت حاکم باشد، همه‌ی فعالیت‌های تربیتی در پرتو آن جهت می‌گیرد و حدود و ثغور مشخص می‌یابد. یک بار خروجی مدرسه‌ی علمیه، طلبه‌ای است که توان ارتباطات اجتماعی، سخنرانی مذهبی و مهارت تألیف کتاب‌های دینی دارد و در آثار خود مطالب مفیدی را به شکل رسا و جذاب عرضه می‌کند. یک بار هم خروجی مدرسه‌ی علمیه طلبه‌ای است که مأموریت راهبردی و تاریخی خود را تشخیص داده و دقیقاً برای تحقق آن، تلاش علمی و عملی می‌کند. این دو خروجی بسیار متفاوت است. نگاه فراساحتی در صدد است این دومی را تأمین کند و او را به آرمان بزرگ تمدنی و تاریخی دین‌گه زند.

آنچه زیرساخت و پایه‌ی همه‌ی فضیلت‌ها قرار می‌گیرد همان آرمان جمعی امتی است که کار خدا و خواسته‌ی بزرگ اوست. در ادبیات قرآن کریم بیش از توصیه‌ی مؤمنان به نماز شب، زیارت عاشورا و سجده‌های طولانی، به «اطاعت» و در امتداد آن «نصرت ولی خدا» در راستای اقامه‌ی دین حق و حاکمیت مطلق آن در سراسر زمین توصیه شده است و بیش از آنکه بر غایت معنوی فردی (مانند تقرب الی الله و فنای فی الله) تمرکز شود، غایت تربیت انسان در سپهر آرمان اجتماعی الهی تصویر شده است و کمال فردی هم ذیل آن با ادبیات «یاری خدا و ولی خدا» طرح شده است. بی‌تردید کسی که برای اقامه‌ی دین حق، به اطاعت و نصرت ولی خدا می‌پردازد در مسیر تقرب به خدا و فنای فی الله بیشترین بهره‌ی معنوی را دریافت می‌کند.

تمرکز بر واژگان اجتماعی در قرآن کریم چارچوب متفاوتی نسبت به تربیت فردی مصطلح پدید آورده است. چارچوبی که در آن شکسته شدن حصار انانیت و توجه به پروردگار، ساده‌تر و همگانی‌تر است. از این رو مجاهدان جوانی که در انقلاب اسلامی، حاکمیت دین حق و نصرت ولی خدا را دنبال می‌کردند با سرعت فراوان و به قول حضرت امام «با یک جهش برق‌آسای معنوی و روحی با دست رحمت حق تعالی... یک‌شبه ره صدساله را پیمودند و آنچه عارفان و شاعران عارف‌پیشه در سالیان دراز آرزوی آن را می‌کردند، اینان ناگهان به دست آوردند و عشق به لقاء الله را از حد شعار به عمل رسانده و آرزوی شهادت را با کردار در جبهه‌های دفاع از اسلام عزیز به ثبت رساندند و این تحول عظیم معنوی با این سرعت بی‌سابقه را جز به عنایت پروردگار مهربان و عاشق‌پرور نتوان توجیه کرد»^۱.

^۱ سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه‌ی امام، ج ۱۷، ص ۳۰۴. ۲۱/۱۱/۱۳۶۱.

ساحت‌های تربیت

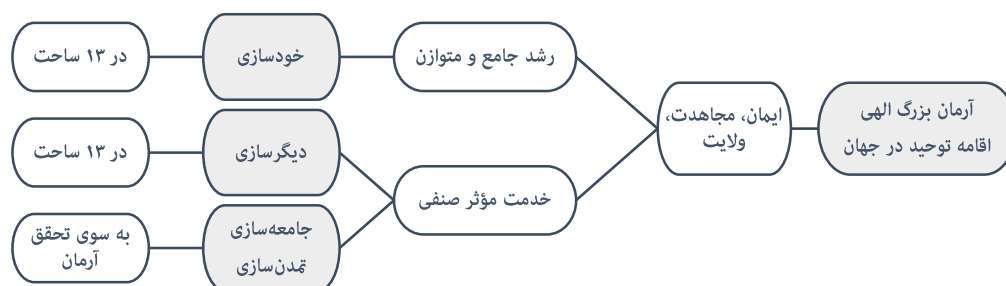
رویکرد فراساحتی آرمانی رویکرد مدیریت دغدغه‌ها و خواسته‌هاست. آرمان، عنصر پیشران همه فضایل اخلاقی و معنوی است و انتظار می‌رود سایر فضایل و کمالات، به سهولت بر روی آن نصب گشته و استقرار گیرند. حوزه علمی باید همه جا این آرمان را دست بگیرد و همچون شعار بر آن تأکید و تمرکز کند. اساتید مدارس علمیه نیز علاوه بر این که خود به این آرمان از بن دندان معتقدند، موظف‌اند آن را برای طلبه، مکرر بازگویند، شرح دهند و طلبه را بر اساس آن، دغدغه‌مند و سرخط نگاه دارند و نسبت همه فعالیت‌های طلبه با آن را نشان دهند. طلبه بدانند درس خواندنش، مهارت‌آموزی‌اش، عبادتش، تشکیل خانواده‌اش، روابط اجتماعی‌اش، تهذیب و تربیتش و همه شئون طلبگی‌اش در مسیر این آرمان است و هیچ یک از فعالیت‌های او موضوعیت ندارد جز برای تحقق آن آرمان. «آرمان» چتر شامل و نخ تسبیح همه برنامه‌های تربیتی و شالوده‌ای است که همه طرح‌های تربیتی را بر آن باید بنا کرد و در مقام تربیت آن را همچون آهنگ زمینه، تکرار و زمزمه کرد.

اگر طلبه آرمانی داشته باشد در مسیر رشد قرار دارد؛ اما نداشتن آرمان، انتخاب خطای آرمان، یا کم‌رنگ شدن آرمان، موجب رخوت و سستی و تنبلی و بحران‌های هویتی است. وقتی آرمان جدی شود همه ساحت‌های تربیت حتی ساحت معنوی و عبادی هم جدی می‌شود؛ یعنی انسان مؤمن خود را برای انجام آن مأموریت توحیدی و ایمانی می‌سازد و آمادگی‌های لازم برای این منظور را در ابعاد مختلف به دست می‌آورد. «خودسازی جامع برای تحقق آرمان الهی» ابعاد و ساحت‌هایی به شرح زیر دارد:

تعریف	ساحت‌های تربیت		اقسام ارتباط
ارتقای باور راسخ و عقیده مستحکم به خدا و اولیای خدا و عالم معنا که در اوج خود به ارتباط قلبی، معرفت‌شهودی و تعلق وجودی به آن عالم می‌انجامد.	تربیت اعتقادی	تربیت ایمانی	ارتباط با مبدأ هستی و عالم معنا
ارتقای ارتباط عملی با خدا و اولیای خدا و عالم معنا با هدف بندگی عملی.	تربیت عبادی سلوکی	معنوی	
ارتقای توانمندی‌های شناختی، ارتقای فضایل عقلانی و سلامت قوای ادراکی و ذهنی	تربیت فکری، ذهنی، عقلانی		ارتباط با خود
ارتقای قوای شخصیتی و نفسی و فضایل اخلاقی، صفات روحی، غریزی و فطری	تربیت خلقی، شخصیتی	تربیت فردی	
ارتقای شناخت، گرایش و مهارت‌های مرتبط با امور هنری و پدیده‌های زیبا	تربیت هنری		
ارتقای توانایی جسمی و قوای فیزیکی	تربیت زیستی، بدنی		
ارتقای ارتباط با سایر افراد و آحاد انسان‌ها و الزامات محیطی آن	تربیت اجتماعی، فرهنگی		ارتباط با انسان‌ها
ارتقای ارتباط با خانواده و اعضای آن	تربیت خانوادگی		
ارتقای ارتباط با ثروت، تولید و مصرف	تربیت اقتصادی، معیشتی	تربیت اجتماعی	
ارتقای ارتباط با جماعات انسانی و گروه‌های تشکیلاتی	تربیت جمعی، تشکیلاتی		
ارتقای ارتباط با نقش و هویت صنفی و مأموریت اجتماعی و عرصه خدمت اختصاصی	تربیت صنفی، حرفه‌ای		
ارتقای ارتباط با «جامعه» بزرگ انسانی، «جهان» و فردای «تاریخ» و ارتباط با «ولی اجتماعی»	تربیت سیاسی، انقلابی، تمدنی		
ارتقای ارتباط با محیط زیست طبیعی و مصنوعات بشری	تربیت محیطی	تربیت محیطی	ارتباط با مخلوقات دیگر

ساحت‌های مختلف تربیت، همگی باید در راستای آن آرمان الهی باشند و با آن نگاه جامع فراساحتی معنا پیدا کنند. هدف از تفصیل بخشیدن به هدف کلان تربیت و دسته‌بندی ساحت‌ها این است که برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات تربیتی جامع‌تر و جزئی‌تر گردد و تعادل و تناسب آن تضمین شود. خروجی دستگاه تربیت باید شخصیت جامع و متوازنی باشد که ظرفیت‌های خود را ۳۶۰ درجه و در همه ابعاد، شکوفا ساخته و همه‌جانبه «مرد خدا» گردد. همچنین با شناخت ساحت‌های تربیت، قدرت ارزیابی ما از عملیات جامع تربیت و آسیب‌شناسی آن نیز بیشتر خواهد بود. کلیدواژه «رشد جامع و متوازن به سوی اهداف الهی» گویای همه مراد از مطلوبیت‌های تربیت است که با احصای ساحت‌های تربیت بسط و تفصیل می‌یابد. فهرست ساحت‌های تربیت، نقشه مرجع و جدول کاملی خواهد بود که با استفاده از آن می‌توان گستره عملیات تربیت را به شکل مطمئنی رصد کرد و برای همه خانه‌های آن برنامه‌ریزی داشت. همچنین فهرست کاملی است که می‌توان در مقام ارزیابی بدان اتکا کرد و مطمئن شد چیزی از قلم نیفتاده و مورد غفلت قرار نگرفته است؛ شبیه کاری که بخش کنترل کیفی در کارخانه‌های صنعتی بر عهده دارد و بدون عیب بودن کالای نهایی را تأیید و تضمین می‌کند.

البته توجه داریم که ایجاد آن نگرش آرمانی، خود بخشی از «تربیت اعتقادی و ایمانی» است و ذیل این ساحت تربیتی قرار می‌گیرد ولی آنچنان اهمیت دارد که باید پیش از پرداختن به سایر ساحت‌ها، بر آن متمرکز شویم و همه ساحت‌های دیگر را در پرتو آن قرار دهیم.



این توضیح را از آن جهت آوردیم که نشان دهیم در بحث از راهبرد تربیت، شعار «رشد جامع و متوازن» را فراموش نکرده‌ایم؛ ولی از آنجا که می‌دانیم پرداختن به جامعیت و اجرای یک عملیات چندضلعی ترکیبی با تربیت اثرگذار و تحول عمیق شخصیتی منافات دارد؛ از تأکید بر جامعیت در آغاز طرح تربیتی دست برمی‌داریم و به جای هیاهوی جامعیت بر صیوریت عمیق تربیتی که حاصل تمرکز ذهنی و روانی است تأکید می‌کنیم؛ زیرا مقام تربیت، مقام کثرت و پراکندگی و تنوع نیست؛ مقام کانونمندی و تجمیع و استمرار است.

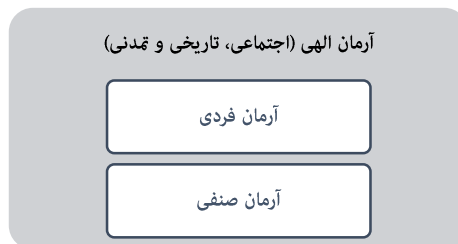
«جامعیت» باید خروجی تربیت و نتیجه نهایی آن باشد نه اقدام ابتدایی. ما در برنامه‌ریزی عملیاتی برای تربیت بر جامعیت تکیه نمی‌کنیم. بر راهبرد تمرکزگرایی کانون محور تأکید می‌کنیم و جامعیت را در نهایت به دست می‌آوریم. اگر راهبرد تربیت، محقق شود یعنی متربی، در ساحت تربیت ایمانی اعتقادی، آرمان الهی و تعهد متناسب با آن را به دست آورده باشد چندان نگران جامعیت نیستیم. چنین کسی را به سهولت می‌توان به سوی جامعیت سوق داد. «مؤمن مجاهد فی سبیل الله» حتی اگر از نظر جامعیت کمبودهایی داشته باشد، شایسته‌تر از انسان کوتاه‌قامت جامعی است که از ارزش اصلی «ایمان و جهاد» یا «آرمان و قیام» محروم است. خلاصه این که در مرحله آغازین تربیت عجلتاً از ویژگی مهم جامعیت و توجه به ساحت‌های متنوع تربیتی دست برمی‌داریم و هم خود را بر ارزش اصیل انسانی متمرکز می‌کنیم.

عرصه‌های خاص تربیت

در تربیت جامع و متوازن (چه در عرصه خودسازی و چه در عرصه دیگرسازی) از میان این ساحت‌های متعدد، ساحت «تربیت ایمانی معنوی» و ساحت «تربیت صنفی» به شکل خاص ویژگی دارند. به تعبیر دیگر رسیدن به آرمان بزرگ تمدنی و تاریخی از یک طرف در گرو تلاش برای به دست آوردن ذخایر ایمانی و معنوی است و از طرف دیگر نیازمند تلاش برای انجام یک خدمت حرفه‌ای و صنفی؛ بنابراین در کنار این آرمان بزرگ، دو آرمان مقدماتی نیز باید دنبال و تأکید شود.

۱. آرمان فردی و هویت معنوی

۲. آرمان صنفی و هویت عالمان دین



حاصل چنین تربیتی در میان حوزویان و در نهاد روحانیت «عالم ربّانی جامعه‌ساز» خواهد شد که هم خودساخته و صالح است و هم در کار اصلاح جامعه و جهان، همیاری برای پیشوای صالحان و مصلحان، امام زمان علیه السلام.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَنْتُمْ لِلْجَنَّةِ وَالْجَنَّةُ لَكُمْ؛ أَسْمَاؤُكُمْ الصَّالِحُونَ وَالْمُصَلِحُونَ»^۱.



۱. آرمان فردی: قرب به خدا، خلافت الهی و حاکمیت توحید در جان انسان

بر فرض که از پیوستگی نسل‌های انسانی و از وجود جامعه، تاریخ و تمدن صرف نظر کنیم و آدمی را تنها در نظر بگیریم، این انسان تنها منفرد، سیمای آرمانی و مقصد مطلوبی دارد: مقصد و آرمان حرکت انسان در مقیاس فردی، عبودیت خدا و حاکمیت فراگیر توحید در همه شئون وجود فردی است. این که تمام وجود انسان، تنها تحت امر و گوش‌به‌فرمان خدا باشد و آدمی جز در مسیر او قدم برندارد و هستی خود را ذره‌ای به غیر او نفروشد. عمر و زمان و توان خود را، استعداد و خلاقیت خود را، علم و مهارت و تخصص خود را، قلم و بیان خود را، چشم و گوش و دست و پا و

^۱ محمد بن علی بن بابویه صدوق، فضائل الشیعه، ص ۳۶. و مانند آن: محمد بن یعقوب الکلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۶۶.

زبان خود را، فکر و خیال خود را، زور بازو و قدرت ذهنی خود را و همه دارایی‌های و سرمایه‌های خود را تنها به خدا ارائه دهد و تنها در راه خدا صرف کند.

حاکمیت الله بر جان انسان یعنی بندگی و اطاعت محض پروردگار و تسلیم شدن در مقابل او؛ این که بنده، فقر و وابستگی خود به خدا را درک کند و برای خود استقلال و اختیاری نبیند و خواهش و اراده خود را دنبال نکند و یکپارچه در بند خدا و رضای خدا باشد و تنها به خواست و اراده مولا بیندیشد.

انتهای این مسیر وصول إلى الله، فَنای فی الله و قرب به خداست؛ یعنی بهترین وضعیت برای انسان وضعیتی است که در آن به خدا نزدیک‌تر باشد.

يَا مَنْ هُوَ غَايَةُ مُرَادِ الْمُرِيدِينَ، يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى هِمَمِ الْعَارِفِينَ، يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى طَلَبِ الطَّالِبِينَ؛
إِنَّكَ وَلِيُّ نِعْمَانِي وَ مُنْتَهَى رَجَائِي وَ غَايَةُ مَنَائِي.

انسان می‌تواند در مراتب قرب به خدا از ملائک نیز بالاتر رفته و به خدا از فرشتگان نیز نزدیک‌تر شود؛^۱ تا آنجا که مثال و جانشین خدا (خلیفه الله) گردد.

این بالایی و نزدیکی، توصیف وضعیت مکانی و نحوه قرار گرفتن جسم انسان نیست و کم شدن فاصله مکانی میان ما و خدا را نمی‌رساند؛ زیرا اولاً حقیقت وجود انسان این کالبد مادی نیست؛ بنابراین نزدیک شدن این کالبد خاکی به چیزی به معنای نزدیک شدن انسان نیست. ثانیاً خدای متعال وجود مادی زمانی و مکانی ندارد که بتوان با او رابطه‌ای مکانی یا زمانی برقرار کرد. نسبت خدا با امور مادی در هر زمان و هر مکان مساوی است و از این جهت دور و نزدیک برای او فرض ندارد. همچنین قرب به خدا به معنای نزدیکی اعتباری، قراردادی و تشریفی نیست.

قرب به خدا یک واقعیت وجودی است. از آنجا که خدای متعال کمال مطلق است قرب به کمال مطلق به معنی کامل‌تر شدن است. وقتی می‌گوییم یک دانشجوی کوشا به استاد نزدیک‌تر است، فاصله زمانی و مکانی و قراردادی را در نظر نگرفته‌ایم؛ بلکه مرادمان این است که از جهت علمی و کمالات وجودی میان این دانشجو و آن استاد فاصله کمتری است و اگر بنا باشد کار آن استاد به کسی واگذار شود و جانشین یا نماینده‌ای برای او تعیین گردد، شایستگی و فعلیت دانشجو بیش از دیگران است؛ یعنی برخوردارها و توانایی‌های آن استاد بیشتر در این دانشجو دیده می‌شود تا دیگران، آن استاد و این دانشجو از این جهت مثل یکدیگرند و مشابهت بیشتری دارند.

قرب به خدا نیز این چنین است. همه مخلوقات از آن جهت که موجودند به خدا نزدیک‌اند: «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»؛^۱ اما با در نظر گرفتن ویژگی‌ها و کمالات وجودی، فاصله آنها با خدا متفاوت است. فاصله جمادات با

^۱ حضور در مرتبه فرشتگان و به منزلت فرشتگان باریافتن، به معنای حضور معرفتی و ارتقای وجودی است و منظور از آن این است که آنچه فرشتگان می‌بینند و می‌شنوند و درک می‌کنند انسان هم ببیند و بشنود و درک کند و آنچه فرشتگان می‌توانند انجام دهند انسان هم بتواند انجام دهد. اگر کسی به این مرتبه دست پیدا کند، در ردیف فرشته‌ها قرار دارد؛ اما این نهایت مقصد انسان نیست؛ انسان می‌تواند به مرتبه‌ای دست یابد که فرشته‌ها نیز توان رسیدن به آن را ندارند و حسرت آن را می‌خورند: «بار دیگر از ملک پَرَّان شوم، آنچه در وهم ناید آن شوم». به این معنا که انسان می‌تواند چیزی را ببیند، بشنود، درک کند و انجام دهد که فرشته‌ها هم نمی‌توانند. این، افق بلند انسانیت و مقام خلیفه‌اللهی و غایت دین‌داری فردی است.

خدا بیش از فاصله حیوانات با خداست؛ زیرا حیوان آگاهی و اراده دارد؛ اما جماد از این دو کمال برخوردار نیست. همچنین فاصله حیوان با خدا، بیش از فاصله فرشته با خداست؛ زیرا آگاهی و قدرت فرشتگان با حیوانات قابل مقایسه نیست. در این میان آدمیان چنان آفریده شده‌اند که می‌توانند با کسب کمالات بیشتر به سوی خدا حرکت کنند، مشابهت خود را با خدا افزایش دهند و از فاصله خود با خدا بکاهند؛ تا خلیفه و جانشین خدا گردند. دمیده شدن روح الهی در انسان^۲ و بهره‌گیری از رنگ الهی^۳ که در آیات قرآن به آن اشاره شده، همین محتوا را انتقال می‌دهد.

با توجه به این که غیر خدا کسی از خود چیزی ندارد و هر کمالی که آفریدگان خدا دارند اصالتاً از خدا و متعلق به او است، می‌توان دریافت که انسان هرچه دارا تر باشد و به خدا نزدیک‌تر گردد، نیازمندی و وابستگی بیشتری به او خواهد داشت و این وابستگی بیشتر، او را از در صفت استقلال، صمدیت و بی‌نیازی از خدا دورتر می‌کند. به تعبیر دیگر انسان در یک صفت هرگز به خدا نزدیک نمی‌شود و آن صفت غنا و استقلال است؛ بنابراین هر کس کامل‌تر است به خدا نیازمندتر و وابسته‌تر است و هر کس به خدا وابسته‌تر و فقیرتر باشد کامل‌تر و به خدا نزدیک‌تر است.

یکی از خصوصیات انسان آگاهی به خود است. با تکامل نفس انسان، این خودآگاهی نیز تکامل پیدا کرده و قوی‌تر می‌شود؛ یعنی انسان نحوه وجود خود را بهتر و روشن‌تر درک می‌کند و بیشتر به وابستگی و نیاز خود پی می‌برد. به عنوان تشبیه اگر شعاعی از نور را که به منبعی مانند خورشید متصل است در نظر بگیریم و فرض کنیم که این شعاع نور توان درک وجود خود را داشته باشد می‌تواند بیابد که حقیقتی جز ارتباط و اتصال با آن منبع نور ندارد؛ اما از آنجا که این شعاع تنها در یک نقطه به منبع نور متصل است در صورت داشتن خودآگاهی تنها به اندازه همان نقطه اتصال از نحوه وجود خود و ارتباطش با خورشید آگاه است. حال اگر این شعاع نور می‌توانست کامل‌تر و بزرگ‌تر شود، چون وجودش عین اتصال به منبع نور است، اتصال بیشتری با منبع نور پیدا می‌کرد و از آنجا که بنا بر فرض دارای خودآگاهی است، در نتیجه این تکامل از اتصال خود با منبع نور، بیشتر آگاه می‌شد و فقر و نیاز و وابستگی خود را بهتر درک می‌کرد^۴ و به همان میزان منبع نور را شدیدتر و واضح‌تر می‌یافت. تکامل نفس انسان هم موجب درک وابستگی بیشتر خواهد بود. همان‌طور که یک جسم شفاف هرچه شفاف‌تر باشد ناپیداتر می‌گردد و ورای خود را بیشتر از خود نشان می‌دهد انسان نیز هرچه کامل‌تر می‌شود فقر و وابستگی خود را بیشتر درک کرده و از خود چیزی جز ارتباط با خدا نمی‌بیند. به عبارت دیگر بین خود و خدا واسطه و حجابی نمی‌بیند و خود را به عنوان موجود مستقلی در برابر خدا نمی‌یابد.^۵

به تصویر روی جلد این کتاب نگاه کنید؛ این تصویر به دست یک طراح هنرمند کشیده شده است. شاید شما هیچ‌گاه او را ندیده و اطلاع ویژه‌ای از او نداشته باشید. این تصویر هم شما را با قیافه ظاهری، دانش، کیفیت معاشرت و خلق و

^۱ سوره واقعه، آیه ۸۵، ما به شما نزدیک‌تریم؛ اما شما نمی‌بینید.

^۲ «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (سوره ص، آیه ۷۲).

^۳ «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۳۸).

^۴ به همین جهت است که امام سجاد (علیه السلام) در مناجات با خدای متعال، خود را کمترین و خوارترین معرفی می‌کند و بدهکارترین می‌داند:

«وَ أَنَا بَعْدُ أَقْلُ الْأَقْلَيْنِ، وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينِ» (صحیفه سجادیه، ص ۲۲۲).

^۵ رک: مجتبی مصباح؛ فلسفه اخلاق.

خوی او آشنا نمی‌کند؛ اما بخشی از هنر، سلیقه، دقت، توان و مهارت او در این اثر آشکار است. شما تنها از ناحیه همین اثر احساس می‌کنید که نسبت به برخی از صفات آن طراح، شناختی پیدا کرده‌اید و گزاره‌هایی در باره او می‌توانید بیان کنید؛ گویا تا اندازه‌ای او را می‌بینید. این تصویر، خویشاوندی و قرابتی با آن طراح دارد.

آثار دیگری که از این شخص باقی مانده نیز هر یک تا اندازه‌ای او را معرفی می‌کنند؛ مثلاً اگر تصویر او را ببینید یا صدای او را بشنوید، یا از اظهار نظر او در باره مطلبی مطلع شوید، به صورت واضح‌تری با ویژگی‌های او آشنا می‌شوید. گویا او را بهتر دیده‌اید. هر یک از این آثار آینه و جلوه شخصیت آن طراح است که به اندازه خود، او را به ما معرفی می‌کند؛ البته جلوه‌ای ناقص که تنها بخشی از صفات او را ارائه می‌دهد. بی‌شک هر چه این ارائه، جلوه‌گری و مظهریت بیشتر باشد، تقرب اثر به صاحب اثر بیشتر است؛ مثلاً اظهار نظرها و عقاید هر کس از صدای او به شخصیتش نزدیک‌تر است.

به همین صورت، هر چه انسان بیشتر بتواند خدا را بنمایاند و مظهریت بیشتری برای پروردگار داشته باشد به خدا مقرب‌تر است. تا جایی که انسان آینه تمام‌نمای او می‌گردد. خدای متعال بر خلاف ما انسان‌ها که با هیچ اثری نمی‌توانیم تمام صفات ظاهری و باطنی خود را بنمایانیم،^۱ آینه‌ای تمام‌نما و جلوه‌ای تام دارد؛ به صورتی که اگر به آنها نظر شود گویا

^۱ برای آشنایی کامل با شخصیت یک فرد چه باید کرد؟ فرض کنید فرصتی پدید آید که چهره به چهره با آن هنرمند طراح روبرو شویم. در این صورت آیا می‌توانیم ادعا کنیم که او را کاملاً شناخته و دیده‌ایم؟ به یقین اندام مادی و چهره ظاهری آن هنرمند تمام شخصیت او نیست و اگر می‌گوییم که او را دیده‌ایم، مرادمان این است که پیکر او را دیده‌ایم نه او را و نه دانش و معرفت و اخلاق و ویژگی‌های شخصیتی‌اش را. به این ترتیب همان گونه که اینجا مجاز هستیم از واژه دیدن استفاده کنیم در باره سایر آثار او نیز مجازیم از این واژه استفاده کنیم؛ زیرا در هر دو مورد تنها اندکی با او آشنا می‌شویم. درباره آینه هم همین مسئله هست. وقتی کسی می‌گوید «خودم را در آینه دیدم» مرادش این است که از بدن خود تنها صورتم را در آینه دیدم. حتی آینه‌های قدی بزرگ نیز تنها یک طرف اندام انسان را آشکار می‌کنند و توان نشان دادن همه ظاهر – و به تبع آن باطن شخصیت – انسان را ندارند. در این دنیای مادی آینه‌ای که بتواند همه شخصیت ما را بنمایاند وجود ندارد. تندیس سه بعدی‌ای که مشابه یک نفر ساخته می‌شود نیز گویای کیفیت حرکت‌های او نیست. حتی فیلمی که از افراد گرفته می‌شود نمی‌تواند نشان همه شخصیت آنها باشد؛ ناگزیر بخشی از ویژگی‌های هر کس مخفی است و در تصویر و آینه و تندیس و فیلم قابل مشاهده نیست. به تعبیر دیگر می‌توان گفت اثر هر کس مقداری از شخصیت اوست یا اثر هر کس در مرتبه‌ای پایین‌تر، خود اوست.

تمامی آفرینش، با خدا چنین رابطه‌ای دارد. هر یک از آفریدگان به اندازه ظرفیت وجودی خود و کمالاتش نمایانگر قدرت و هنر و کمال پرورگار است. هر مخلوقی به زبان حال دم از او می‌زند و صفات و ویژگی‌های او را می‌نمایاند. هر موجودی به نوعی و تا اندازه‌ای نشان‌دهنده خدا و آیه و آینه اوست؛ بنابراین در همه عالم می‌توان او را دید و تمام عالم اسم و جلوه و شأن و نشانه اوست: «ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و بعده و معه و فیه»: به دریا بنگرم دریات بینم * به صحرا بنگرم صحرات بینم * به هرجا بنگرم کوه و در و دشت * نشان از قامت رعناات بینم.

قرآن کریم همین حقیقت را به روشنی در آیات فراوان بیان کرده و همه مخلوقات را نشانه و آیه پروردگار معرفی کرده و فرموده است به هرجای عالم که نگاه کنید خدا را می‌بینید؛ گرچه هر یک از مخلوقات تنها پاره‌ای از اوصاف او را می‌نمایانند: «فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»، از جمله کمالات انسان، معرفت به همین حقیقت است. تمام اخلاقیات بندگی مانند توکل، تفویض، تسلیم،... ناشی از درک این حقیقت و رسیدن به این مقام است.

خدا دیده شده است. این مخلوقات - مانند تصویر درون آینه - استقلالی از خود ندارند؛^۱ اما می توان گفت هر کس به آنها نظر کند خدا را دیده است. آنها انسان های کامل، نماینده، خلیفه و جانشینان خدایند. از آینه تمام نمای الهی که بسیار به او نزدیک است با عناوین زیر یاد شده است. خلیفه خدا، المثل الأعلى (نمونه برتر)، اسم اعظم،^۲ مظهر تام، جلوه کامل، وجه تام و آیه کبری: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ».^۳

نکته قابل توجه این که مظهریت مخلوقات برای خدا با مظهریت آینه یا آثار برای انسان متفاوت است. مظاهر ما انسان ها معمولاً نوعی استقلال هم دارند؛ یعنی بخشی از آن منتسب به ماست و برای ما مظهریت دارد و بخش دیگری نیز منسوب به ما نیست؛ مثلاً آینه علاوه بر آینگی، شیشه و جیوه ای دارد که کاملاً از ما استقلال دارد، یا یک ساختمان از حیث صورت ظاهری منسوب به معمار و جلوه توان او است ولی از جهت مصالح، حقیقتی مستقل از معمار دارد؛ اما آثار و جلوه های خدا حقیقت مستقلی جز این تجلی و نشانگری ندارند و به تمام حقیقت خود آیه و آینه و وابسته اند.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ.^۴

خدا فرموده است: عَبْدِي، اطعني حتى أجعلك مثلي، أنا أقول للشيء كُنْ فيكون، أجعلك تقول للشيء كُنْ فيكون.^۵

يَا ابْنَ آدَمَ! أَنَا غَنِيٌّ لَا أَتَقَفَّرُ، اطعني فيما أمرتك؛ أجعلك غنياً لا تفتقر. يَا ابْنَ آدَمَ! أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ، اطعني فيما أمرتك؛ أجعلك حياً لا تموت. يَا ابْنَ آدَمَ! أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فيكون، اطعني فيما أمرتك؛ أجعلك تقول لشيء كُنْ فيكون.^۶

وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّابَةِ، حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِي أُجِيبُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطِيْتُهُ.^۷

^۱ انسان می تواند آینه تمام نمای خدا باشد یعنی تمام صفات خدا را داشته باشد جز صفت استقلال و صمدیت که مخصوص خداست. خدای متعال همه کمالات را از خود و به استقلال دارد اما انسان هیچ کمالی ندارد مگر آنکه خدا به او عنایت کند. اگر همه کمالات را هم واجد باشد، در همه آنها به خدا وابسته است؛ یعنی صفت صمدیت خدا قابل کسب نیست ولی بقیه کمالات او به اذن و اراده او قابل کسب است. هر چه انسان به خدا نزدیک تر شود و صفات و کمالات او را بیشتر دارا باشد درجه وابستگی او به خدا بیشتر می شود یعنی برای بقا در آن مرتبه وجودی و حفظ آن دارایی های حقیقی و صفات الهی به خدا محتاج تر و نیاز او به منبع وجود بیشتر است. آنان که غنی ترند محتاج ترند.

^۲ رابطه نام با صاحب نام رابطه آینه با صاحب تصویر است؛ زیرا از ناحیه نام نیز ما با افراد به اندازه ناقصی آشنا می شویم. به محض این که نامی را می شنویم صاحب نام را تجسم می کنیم و از رهگذر نام او با او ارتباط برقرار می کنیم. به این اعتبار همه مخلوقات اسم خدای متعال هستند؛ اما به تناسب میزان بازنمایی حقیقت خود می توان آنها را درجه بندی کرد. نامی که بتواند بیشترین ویژگی های صاحب نام را بیان کند اسم اعظم است. در تعبیر قرآنی از مخلوقات به کلمه نیز تعبیر شده است؛ شاید وجه این تعبیر نیز این باشد که هر کلمه ای به اندازه خود ویژگی های صاحب کلام را می نمایاند و مظهر او به شمار می رود. کلمه بودن کلمه به آن مفهومی است که بیان می کند و گرنه لفظ بی مفهوم کلمه نیست، موجودات هم همه موجودیت شان به مظهر و آیه بودن شان است و گرنه به عدم واصل می شوند.

^۳ محمد بن حسن طوسی؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۰۳، زیارت ماه رجب.

^۴ سوره حدید، آیه ۳.

^۵ محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۶۱۰.

^۶ احمد بن محمد بن فهد حلی؛ عده الداعی، ص ۳۱۰.

^۷ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

ایمان و معنویت الهی، عبارت است از باور قلبی نسبت به پشت‌پرده این جهان و غیب عالم، تعلق به عالم بالا، ارتباط قلبی با خدا، درک حضور خدا در جهان، اتکای به قدرت او و استمداد از او و کارگزارانش یعنی اولیای الهی و فرشتگان پروردگار؛ بنابراین انسان موحد در همه عالم جز خدا را نمی‌بیند و به جز خدا اعتماد و تکیه‌ای ندارد.

این ارتباط قلبی، مراتب و درجاتی دارد. همه ما مؤمنان، مرتبه‌ای از ایمان را در دل داریم؛ ولی خدای متعال ما را به تقویت ایمان و داشتن مرتبه بالاتر آن دعوت کرده است: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا». ^۱ اکنون سؤال این است که برای تقویت ایمان و تعمیق ارتباط قلبی با خدا چه باید کرد؟

عبادت، توجهات معنوی، یاد خدا، دعا، مناجات، نماز، تلاوت قرآن، توسل به اولیای خدا و مانند آن راه‌های تقویت ایمان است و مقدمه همه اینها، رفع موانع و قطع تعلق به عالم پایین است. برای این منظور پرهیز از گناه، خویشتن‌داری در برابر شهوات، کاستن از تمتعات و مشتتهای مادی، اجتناب از لهو و لعب، دست برداشتن از خواسته‌های دنیوی، انفاق مال و روزه گرفتن بسیار راهگشاست و روزه‌ای به عالم معنا و ملکوت هستی باز می‌کند.

دوزخ است آن خانه کان بی‌روزن است اصل دین ای بنده، روزن کردن است ^۲

در زندگی ایمانی، ذکر خدا و توجهات معنوی باید دائمی شود و تنها به نماز و عبادت محدود نشود؛ بنابراین خلوت و نماز و نافله، تنها تمرینی برای ذکر دائم و بندگی مستمر است که باید در همه ساعات و آنات جاری باشد و همه حالات انسان را در بر گیرد. بندگی مستمر به این است که همه سرمایه‌های انسان در مسیر خدا و پیش‌برد کار خدا قرار گیرد.

مجاهدت در راه خدا و خدمت به دین او، از یک سو نیازمند معرفت به خدا، عشق به خدا و اطاعت از خداست و از سوی دیگر این ویژگی‌ها را در جان انسان می‌افزاید. جهاد فی سبیل الله در گذشتن از خواسته‌های مادی و مایه گذاشتن برای او است و به همین جهت بیشترین زمینه را برای تقرب به خدا و تقویت ایمان ایجاد می‌کند و از سنگینی و چسبندگی به زمین رهایی می‌بخشد. ^۳

معرفت و عشق به خدا برای انسان‌های مجاهد و در صحنه‌های جهاد، بهتر و بیشتر و زودتر حاصل می‌شود. کسی که به طرح خدا می‌اندیشد و دغدغه کار خدا را دارد و از خواسته‌های خود برای رضای خدا و پیشبرد هدف او می‌گذرد رابطه‌اش با خدا قوی می‌شود.

۲. آرمان صنفی و تخصصی: امامت جبهه حق و راهبری امر اقامه دین

آرمان تاریخی و تمدنی، آرمان هویتی همه مؤمنان است و اختصاصی به قشر خاص (پزشک، مهندس، روحانی و دیگران) ندارد. همه مؤمنان موظف‌اند که در پی آرمان پروردگار و مقصد انبیای الهی باشند و برای غلبه دین خدا و

^۱ سوره نساء، آیه ۱۳۶.

^۲ جلال‌الدین محمد بلخی؛ مثنوی معنوی، دفتر سوم.

^۳ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ما لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»

(سوره نساء، آیه ۳۸)

حاکمیت آن در سراسر زمین بکوشند؛ یعنی خدا را در رسیدن به آن مقصد بزرگ یاری کنند و از حزب خدا و جنود او (دار و دسته و لشکریان پروردگار) باشند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ.^۱
فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.^۲
أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.^۳
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ.^۴

این مؤمنان خاص، ممکن است در کسوت‌های مختلف و کارویژه‌های متنوعی ظهور یابند و انجام وظیفه کنند؛ شهید بهشتی و شهید مطهری، انسان‌های ویژه، مجاهدان پیشتاز و سابق‌بالخیراتی هستند که در کسوت روحانیت و نقش‌آفرینی عالمان، پای کار دین ایستاده و برای تحقق جهانی آن مایه گذاشتند. شهید مصطفی چمران، سپهبد صیاد شیرازی و سردار قاسم سلیمانی نیز در کسوت نظامی، سرباز همین آرمان بودند و در مسیر آن فدا شدند. شهید تهرانی مقدم، دکتر فخری‌زاده و مصطفی احمدی‌روشن در کسوت دانشمندان علوم جدید و شهید سید مرتضی آوینی در کسوت هنرمندان در پی تحقق همین آرمان بودند. به هر حال گرچه همه با یک مقصد آرمانی تلاش می‌کنند؛ اما نوع نقش‌آفرینی آنان در نزدیک شدن به آن افق متعالی متفاوت است؛ یعنی هر یک، گونه‌ای از کار را انتخاب می‌کنند و گوشه‌ای از این بار عظیم را برمی‌گیرند تا با انجام آن، جریان حرکت الهی در تاریخ را تقویت کنند. ما در حوزه‌های علمیه باید تلاش کنیم تا این نسل ویژه و مؤمنان خاص را در کسوت عالمان دین پدید آوریم.

نوع و گونه نقش‌آفرینی چیزی است که از آن به «هویت صنفی» یاد می‌کنیم.

همه اقشار و اصناف اجتماعی می‌توانند و البته باید برای تحقق آن آرمان تلاش کنند. پزشک مؤمن متعهد باید به دنبال همین آرمان باشد. دانشمند و مهندس و کارمند و مدیر مؤمن نیز در پی تحقق این آرمان باید در تکاپو باشند. طلبه و روحانی در نهاد عالمان دین نیز همین آرمان را پی می‌گیرند؛ اما عالم دین چه بخشی از آن را بر عهده دارد و نقش او در تحقق این آرمان و عینیت بخشیدن به این افق مطلوب چیست؟

این پرسش، پرسش از هویت صنفی روحانیت و جایگاه اجتماعی نهاد عالمان دین است که بحث مبسوطی می‌طلبد و نیازمند کاوش و تفصیل است؛^۵ اما به اجمال و در یک جمله می‌توان گفت: روحانیت به استناد «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۶ امام این آرمان و جایگزین سلسله پیامبران است و در امتداد حرکت انبیای الهی، وظیفه پیشوایی اصلاح جامعه و راهبری امت به سوی آن حرکت جمعی و تاریخی برای تشکیل جامعه توحیدی جهانی را بر عهده دارد؛ بنابراین آرمان صنفی روحانیت،

^۱ سوره صف، آیه ۱۴.

^۲ سوره مائده، آیه ۵۶.

^۳ سوره مجادله، آیه ۲۲.

^۴ سوره صافات، آیه ۱۷۳.

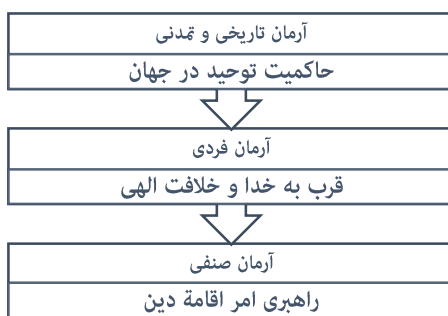
^۵ ر.ک: محمد عالم‌زاده نوری؛ عیار حماسه طلبگی، قوام هویت حوزویان.

^۶ محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

امامت امر اقامه دین و به جریان انداختن اراده‌های انسانی حول محور ولایت به سوی آرمان الهی است. رهبر معظم انقلاب درباره امام راحل فرموده‌اند:

«امام، روحاً، هم یک انسان تحوّل خواه بود، هم تحوّل آفرین بود. در مورد ایجاد تحوّل، نقش او صرفاً نقش یک معلّم و استاد و مدرّس نبود؛ نقش یک فرمانده داخل در عملیات و نقش یک رهبر به معنای واقعی بود. ایشان بزرگ‌ترین تحولات را در دوران خودشان، در زمان خودشان در حوزه‌های متعدّدی و در عرصه‌های متنوع زیادی ایجاد کردند»^۱.

آشنایی تفصیلی با معارف الهی و سرداری و امامت برای مجاهده ایمانی و اصلاحگری، عالمان دین را در موقعیتی ممتاز و متفاوت از سایر مؤمنین قرار می‌دهد. این درک عمیق هویت‌ساز برای عالمان دین به یادآوری مستمر نیاز دارد؛ حسّ مجاهده در سرحدات اقامه دین، برترین نیروی تعالی و تهذیب است که انسان را از روزمرگی و بازیچه انگاشتن زندگی دور می‌کند. نقطه اشتراک همه بزرگان تشیّع، همین درک میدان مبارزه و دفاع، و حمله به دشمنان ایمان و توحید بوده است و آثار ارزشمند فقهی، اصولی، کلامی و فلسفی غالباً با چنین انگیزه‌هایی پدید آمده است.



بنابراین سیمای آرمانی طلبه که از ترکیب این سه افق متعالی پدید می‌آید و هویت صنفی او را به هویت ایمانی و هویت امتی پیوند می‌دهد «عالم ربّانی راهبر تمدن‌ساز» خواهد بود.

«ربانی شدن» افق عالی مربوط به هویت انسانی، ایمانی و معنوی است. «تمدن‌سازی» افق آرمانی مربوط به هویت امتی، ولایی و تاریخی است. «راهبر شدن» نیز آرمان صنفی عالم طلبگی است.



^۱ بیانات رهبری، ۱۴/۳/۱۳۹۹.



شاید گمان شود پی گیری این سه آرمان، سه دغدغه متفاوت و حیاتی ناسازگار ایجاد می کند و در مسیر بندگی، دشواری می آفریند. در حالی که:

الف) جمع آرمان صنفی با آرمان تمدنی در عالم طلبگی، اتفاقاً از هر قشر و صنف دیگری روان تر و امکان پذیرتر است. اگر برای یک جراح متخصص یا مهندس فیزیک، میان فعالیت های تخصصی صنفی و فعالیت های مرتبط با آرمان تمدنی، مغایرت یا حیاتی تراحمی وجود دارد و دو دغدغه متفاوت یا دو برنامه عمل ایجاد می کند در عمده فعالیت های طلبگی این تراحم وجود ندارد. شهید چمران به دنبال دغدغه های الهی و آرمانی از رشته تخصصی و فعالیت صنفی خود دست کشید و در لبنان و دهلاویه و کردستان به مبارزه پرداخت؛ اما شهید مطهری و شهید بهشتی هر آنچه در عالم طلبگی انجام دادند در مسیر گسترش دین در جامعه اسلامی و اسلامی سازی نظامات اجتماعی بود.

بنابراین زندگی طلبگی بسیار مستعد آرمان گزینی و آرمان گرایی است؛ به گونه ای که فرد را چندان چارچوب نمی زند و اسیر ساختارهای محیطی و بیرونی نمی کند و توان تحرک را از او نمی گیرد. از این فرصت مغتنم باید بهره گرفت. البته تردید نداریم که توجه تفصیلی به این آرمان تاریخی و تمدنی و پی گیری آگاهانه آن، رنگ دیگری به تلاش های طلبگی [و غیر طلبگی] می زند و فعالیت های حوزوی را ترمیم و تکمیل می کند.

ب) جمع آرمان معنوی فردی با آرمان تمدنی و آرمان صنفی نیز پیش از این به تفصیل بیان شد. روشن است که مرتبه «عالم صالح مصلح» از «عالم صالح» برتر است و مرتبه عالم صالح مصلحی که در ابعاد گسترده تری خدمت و اصلاح داشته از عالم صالح مصلحی که خدمات او به قلمرو کوچک تری اختصاص دارد بالاتر است.

چگونگی تربیت آرمانی

پس از آشنایی با راهبرد اصلی تربیت در فرهنگ اسلامی (تربیت آرمانی توحیدی - آرمان و قیام)، به شکل طبیعی باید از چگونگی تحقق آن سؤال کرد. چه اقداماتی برای دستیابی به چنین تربیتی باید صورت گیرد و راهکار ایجاد آن چیست؟ اگر بخواهیم خط تربیت آرمانی و فرایند پرورش انسان های بزرگ مجاهد را فعال کنیم چه کنیم؟ توجه کنیم که برخی نظامات تربیتی به جای آن که مرتبی را بزرگ سازند و در وجود او خواسته های بلند و آفاق متعالی را غرس کنند، آگاهانه یا ناخودآگاه او را کوچک و رام می کند و از سرکشی و دوران دیشی و افق گشایی و بزرگی بازمی دارند و بیش از آنکه به عزم و همت و عظمت شخصیت او بدمند به کارآمدی های جزئی و موردی و مقطعی توجه می کنند. اکنون سؤال این است که اگر عزم کرده باشیم در دستگاه تربیتی حوزه های علمیه به حداقل ها اکتفا نکنیم و به دنبال فناوری عظمت بخشیدن به حوزویان و ساخت عالمان بزرگ ربانی باشیم، چه مسیری را طی کنیم؟

برخی از انواع فعالیت‌هایی که به «تربیت آرمانی توحیدی و برون‌آمدن از ابعاد مینیاتوری شخصیت» یاری می‌رساند به شرح زیر است:

۱. شناساندن آرمان

آرمان، یک افق بلند و قله باشکوه است که دیدن و شناختن آن، معمولاً شورانگیز و حرکت‌آفرین است؛ زیرا آرمان از مقوله کمال است و انسان به فطرت اولیه، کمال جو و بی‌نهایت طلب آفریده شده است؛ خصوصاً نسل جوان این ویژگی را سخت‌تر دارد. جوان، آرمانگرا، هیجان‌خواه، ماجراجو و بلندنظر است. جوان دارای روح سرکش و اراده‌تعالی‌خواهی است که به وضع موجود، قناعت و به حداقل‌ها کفایت نمی‌کند و در اندیشه رسیدن به افق‌های والا تکاپو دارد. چنین روحیه‌ای با توصیه‌های جزئی داغ نمی‌شود و یا با دیدن فواید مختصر شور نمی‌گیرد. این روح جسور سرکش و شخصیت بلندنظر را نباید به محافظه‌کاری و همت‌های کوتاه سوق داد؛ بلکه باید نمونه‌های اعلا و افق‌های والا را به او نشان داد و به سوی قله‌های بلند دعوتش کرد؛ بنابراین شناساندن آرمان و تقویت این شناخت اولین قدم برای تربیت آرمانی است و تا تصویر روشن و معرفت مؤثری ندهیم اراده و همتی یا شور و حرکتی پدید نمی‌آید.

به بیان دیگر راه تربیت آرمانی، این است که جهان‌بینی فرد را عوض کنیم. هم نقاط بلند را به او نشان دهیم و هم امکان رسیدن به آن را با امداد و عنایت پروردگار و وعده‌های قطعی خدا بر او اثبات نماییم. برای این منظور انتقال یک دستگاه معرفتی که از دریچه آن بتوان به تصویر آرمانی زندگی دست پیدا کرد و نسبت وضعیت موجود با آرمان‌ها را با رویکردی معرفتی و استدلالی دریافت ضروری است. تنها این زیرساخت فکری و معرفتی است که آرمانی‌اندیشیدن و عمل کردن را در مواجهه با موانع رقیب تضمین می‌کند. در زمان حاضر بهترین کتاب‌ها برای انتقال این دستگاه معرفتی، آثار امام خمینی، رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و متفکران بزرگ معاصر مانند علامه طباطبایی، شهید مطهری، شهید سید محمدباقر صد و استاد مصباح یزدی است.

۲. واگویه و زمزمه مستمر آرمان

پس از شناخت آرمان، واگویه مستمر و زمزمه آن، ضرورت دارد. یک بار برای همیشه شنیدن و دانستن، کافی نیست؛ زیرا انسان در معرض غفلت است و با یک بار مواجهه، چندان تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد. تصویر آرمانی اهداف بلند تحت الشعاع برخی سرگرمی‌های روزمره و کامیابی‌های کوتاه‌مدت، کمرنگ و تار می‌شود و از اثرگذاری و حرکت‌آفرینی می‌افتد. به همین جهت انسان به موعظه و تکرار نیاز دارد تا این تصویر در جان او مستقر شود و ارتباط او با این دانسته‌ها در گذر زمان قطع نشود؛ توجه مستمر به آرمان‌ها، مانع فراموشی آن و موجب بقای آن در سطح توجه ذهن می‌گردد؛ یعنی آگاهی‌های پشت پرده و ناهشیار را بر صفحه خود آگاه ضمیر می‌آورد و تثبیت می‌کند.

از این رو بحث و بررسی مداوم پیرامون افق‌های متعالی و آرمان‌های الهی و تکرار حرف‌های بزرگ، برای تربیت ضروری است و در مدارس علمیه باید برنامه پیوسته‌ای برای آن در نظر گرفته شود؛ البته برای آنکه این تکرار و تذکر،

عادی یا خسته کننده نشود لازم است در قالب‌های متعدد، با زبان‌های مختلف، از اشخاص متفرق و با ابزارهای متنوع صورت گیرد.^۱

هنر امام راحل این بود که آرمان الهی را به باور عمومی، گفتمان فراگیر و مطالبه همگانی تبدیل کرده بود. همه اقشار امت به دنبال نابودی نظام کفر جهانی و پیروزی اسلام در سراسر عالم بودند. در مصاحبه‌هایی که اوایل انقلاب از توده مردم گرفته شده است، از نوجوان سیزده ساله تا پیرمرد کهنسال، زن و مرد، کشاورز و کاسب و دانشجو و طلبه و... همه بر این موضوع تأکید داشتند. کشاورز مؤمن پرتلاش می گفت «گندم می کارم تا کشورم مستقل باشد و دست‌مان به سوی بیگانه دراز نگردد و اسلام در جهان سر بلند شود». رزمندگان اسلام در جبهه‌ها، معمولاً سخن خود را با آرزوی پیروزی اسلام بر کفر جهانی آغاز می کردند. در ابتدای بسیاری از استفتائاتی که خطاب به امام برای پاسخ به احکام شرعی معمولی نوشته شده همین تعابیر آمده است. کافی است در نرم‌افزار آثار امام واژه «سراسر جهان»، «کفر جهانی»، «پیروزی اسلام» و مانند آن را جست‌وجو کنیم تا ذهنیت توده مردم را در ارتباط با آن امام بزرگ ببایم.

گفتمان این افق متعالی که آرمان انتظار فرج است، به تربیت نسل به‌پاخاسته با عظمت و پراستقامتی همچون بهشتی و مطهری و اندرزگو یا چمران و همت و باکری و سلیمانی انجامید.

۳. بسط و امتداد آرمان در شئون زندگی

شناخت کلی و اجمالی آرمان ضروری است؛ اما همچنان کافی نیست. پس از شناخت کلی و نشان‌دادن آن قله بلند، باید آن را بسط و تفصیل دهیم و بر موارد مختلف در ساحت‌های زندگی تطبیق نماییم. این تعمیم و تطبیق، فهم عمیق‌تر و کامل‌تری به ارمان می آورد و بن‌مایه تقویت ایمان می‌گردد؛ نظیر این که در علوم کاربردی - صرف و نحو و منطق و فیزیک - پس از آموختن قواعد و فرمول‌های کلی، برای تطبیق آنها بر مصادیق تمرین‌هایی انجام می‌شود و مسئله‌هایی حل می‌گردد تا درک آن قواعد کلی، کامل‌تر شود. تطبیق آرمان بر ساحت‌های مختلف زندگی هم فهم ما را از آرمان کامل‌تر می‌کند و هم تصمیم‌گیری ما را به آن افق آرمانی نزدیک‌تر می‌سازد؛ مثلاً این که آن آرمان، در سبک زندگی ما

^۱ تکرار و تأکید، اگر به آهنگ واحد صورت پذیرد، معمولاً اثر خود را از دست می‌دهد و توجهی جلب نمی‌کند؛ بلکه موجب ملالت و دلزدگی می‌گردد. ذهن انسان در ارتباط با یک مفهوم یا یک پدیده از آن اطلاعی کسب می‌کند. اگر این ارتباط بسیار تکرار شود غالباً در هر نوبت، درجه اطلاع‌رسانی آن کمتر خواهد شد و توجه کمتری بدان اختصاص می‌یابد. علاج این موضوع، آشنایی زدایی است. آشنایی زدایی در هنر و ادبیات، بیگانه‌سازی و نامأنوس کردن مفاهیم آشنا و مأنوس است. این صنعت هنری، لباس جدیدی بر پیکره مفاهیم کهنه است و درکی نو از تجربه‌های عادی به ما می‌بخشد و ذهن ما را از نو، متوجه پدیده‌ها و مفاهیم می‌کند. از این رهگذر، جاذبه آنچه روز و شب با آن زندگی می‌کنیم برای ما بیشتر می‌شود. بسیاری از مفاهیم و آموزه‌های دینی (از جمله آرمان و قیام) بر اثر تکرار و همراهی مستمر با ذهن‌ها، به آسیب کهنگی و ملالت نزدیک می‌شوند. آشنایی زدایی آنها را خلق دوباره می‌کند و با بسته‌بندی جدید عرضه می‌نماید. این عرضه متفاوت، چرت ذهنی مخاطب را برهم می‌زند و قابلیت او را برای درک آن مفهوم می‌افزاید. فرآیند آشنایی زدایی، پدیده یا مفهومی را از چشم‌اندازی نو و نامعمول به نمایش می‌گذارد و با تعبیری دیگرگون، آن را از حافظه منفعل به حافظه فعال انسان فرامی‌خواند. «آشنایی زدایی» یکی از جوه رستاخیز کلمات است. بدین معنی که کلمات در گفتار عادی مرده‌اند و تشخیص ویژه‌ای ندارند؛ اما هنر گوینده آن است که به این کلمات مرده جان می‌بخشد و با یک بیان غیرمنتظره و غافلگیرانه باعث لذت ادبی مخاطب و جلب توجه او می‌شود.

چه تأثیری می‌گذارد؟ در انتخاب مأموریت صنفی و رشته تحصیلی چه نقشی دارد؟ اوقات فراغت و تفریحات ما چگونه در راستای آن آرمان قرار می‌گیرد؟ معاشرت‌های ما و انتخاب دوست و همراه چه ارتباطی به آن دارد؟ آن افق آرمانی در برنامه‌ریزی عبادی و سلوک معنوی ما چگونه جاری می‌شود؟ در انتخاب همسر، فرزنددار شدن و نوع روابط خانوادگی، در کار و تلاش‌های اقتصادی، در هزینه‌های زندگی، در فعالیت‌های جمعی و تشکیلاتی، در دانش‌ها و مهارت‌ها و برنامه آموزشی، در خوردن و خوابیدن و لباس پوشیدن و مسافرت، در تعامل با دوست و دشمن، در تحلیل‌ها و مشورت‌ها، در تنظیم فضای زندگی و تهیه امکانات، در مواجهه با آداب و سنن و...؛ همه اینها باید به خوبی معلوم و مرتب و آگویه شود.

اینکه کدام یک از مشاغل و اصناف به زندگی آرمانی و الهی نزدیک‌تر است و به مقصد اعلائی خدای متعال بیشتر خدمت می‌کند بسیار مهم است. همچنین تطبیق این آرمان با وظایف اجتماعی و چگونگی قرار دادن مسئولیت‌های صنفی و مهارت‌های حرفه‌ای در مسیر طرح خدای متعال نیز، هم در فهم آرمان و هم در اجرای زندگی آرمانی اهمیت دارد. از جمله پی‌گیری طرح خدا در زندگی یک کشاورز، یک دانشمند فیزیک، یک مدیر، یک هنرمند، یک کاسب، یک فعال رسانه‌ای، یک معلم یا مربی، یک عالم ربّانی و یک مادر خانه‌دار و این که در هر یک از این فعالیت‌ها چگونه می‌توان خادم و ناصر خدا شد و به اقامه توحید در جهان یاری رسانید مصادیق مهم حیات آرمانی است.

همچنین مناسب است به شکل نقطه‌ای و روشن مصادیق وظایف اجتماعی طلبه [و غیرطلبه] معلوم شود. معمولاً با تعیین حدود کلی، حرکتی صورت نمی‌گیرد و اراده به امر کلی تعلق نمی‌گیرد؛ اما شناخت اولویت‌های روز به شکل روشن و نفی قاطع دیگر گزینه‌ها حرکت می‌آورد. رسالت تاریخی تمدن‌سازی، آرمان کلی و عنوان دوری است که وظیفه فعلی را معلوم نمی‌کند و طلبه بعد از شناخت جهت‌گیری کلان و چارچوب‌های کلی باید رسالت جزئی خود را به شکل کاملاً مصداقی، دقیق و شفاف نیز بشناسد. به عبارت دیگر با نظر به نیازهای زمانه و استعدادهای خود، بداند تأثیرگذارترین اقدام برای دستیابی به آن غایت بلند و بزرگ‌ترین نصرتی که برای یاری خدا و دین خدا در این عصر می‌تواند انجام دهد چیست؟

۴. انس و مراوده با الگوهای آرمانی و انسان‌های بزرگ

انسان به شکل سرشتی در مقابل کمال خاضع است و از بزرگی و عظمت دیگران منفعل می‌شود؛ به همین جهت ویژگی‌های مردان بزرگ با انس و معاشرت منتقل می‌شود. مراوده با انسان‌های بزرگ، مراوده با آرمان‌های بزرگ است و تکرار و زمزمه مستمر آنها.

در نقطه مقابل، مراوده با شخصیت‌های کوچک و مشاهده نمونه‌های متوسط، خودشگفتی پدید می‌آورد و انسان را به دارایی‌های خود قانع می‌کند و امید و حیات را می‌کاهد. امام علی فرمودند: «الإِعْجَابُ يَمْنَعُ الإِزْدِيَادَ؛ خودشگفتی مانع پیشرفت است»^۱.

^۱ نهج البلاغه، حکمت ۱۶۷.

این قاعده را در زندگی خود بارها تجربه کرده‌ایم که حشر و نشر با اساتید بزرگ در هر رشته علمی، راه آموختن آن رشته را بسیار کوتاه می‌کند؛ مثلاً کسی که می‌خواهد قاری قرآن شود اگر با اساتید تراز بالا و تلاوت قاریان بین‌المللی انس داشته باشد بسیار زودتر به هدف می‌رسد؛ و برعکس اگر با اساتید ضعیف، دمخور باشد به سرعت احساس خودبسندگی و فارغ‌التحصیلی می‌کند و سلیقه مشکل‌پسند خود را از دست می‌دهد.

همین‌طور کسی که می‌خواهد کارگردانی سینما بیاموزد اگر با آثار هنری کارگردانان بزرگ محشور باشد، در زمان کوتاهی با تکنیک‌ها و ظرافت‌های کار آنها آشنا می‌شود و خواسته‌های بزرگی در جان او پدید می‌آید؛ اما اگر غالباً با آثار متوسط یا ضعیف سروکار داشته باشد، ذائقه سخت‌گیر و نگاه دقیق او فرسایش می‌یابد و با خودباوری کاذب به تولید آثار معمولی، راضی و قانع بلکه مشعوف و مبهتج می‌گردد.

مشابه همین توصیه در عالم طلبگی جاری است. طلبه‌ای که با اساتید ضعیف یا متوسط مرتبط است و معمولاً آثار درجه دو و سه را مشاهده می‌کند در مدت‌زمان کوتاهی به استقلال و استغنا می‌رسد و اعتماد به نفس ناروا پیدا می‌کند و با این گمان که «رستم بود پهلوان» به میدان می‌زند و از خود راضی می‌شود؛ اما طلبه‌ای که با عزم‌های بزرگ و همت‌های بلند، مراوده دارد آرمان‌های متعالی را جذب می‌کند و بزرگ می‌شود. ستاره‌های عالم روحانیت، خصوصاً امامین انقلاب در این ایجاد این روح پرسودا و سلحشور بسیار اثر گذارند.

از سوی دیگر انس و معاشرت با بزرگان، دستیابی به افق‌های والا را در دسترس، شدنی و امکان‌پذیر می‌نمایاند. انسان به شکل طبیعی راحت‌طلب و عافیت‌جو است و رسیدن به اهداف دوردست برای او غیرممکن جلوه می‌کند. با مشاهده انسان‌های آرمانی و شخصیت‌های بزرگ، این استبعاد و واهمه فرو می‌ریزد و انگیزه برای حرکت و ارتقا بیشتر می‌شود.

نشست و برخاست با مردان بزرگ بر دو نوع است؛ حضوری و غیرحضوری. طبعاً ارتباط حضوری مستقیم و مراوده چهره‌به‌چهره با بزرگان، آدمی را گرم‌تر و از نفس آنان بهره‌مندتر می‌سازد؛ اما اگر به هر جهت ارتباط زنده و مستقیم، میسر نباشد؛ می‌توان به انس و مراوده غیرحضوری روی آورد. مطالعه سیره پیامبران بزرگ و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، شرح احوال مجاهدان و پاک‌باختگان، زندگی‌نامه شهدا و علمای بزرگ و آشنایی با عظمت‌های آنان، در تربیت آرمانی بسیار مؤثر است. مردان بزرگ تاریخ همان‌گونه که بر تاریخ اثر گذاشته‌اند بر دوستان و نزدیکان خود اثر می‌گذارند و کندی‌ها و کوتاهی‌ها را به شکوه و عظمت بدل می‌سازند. در این میان امام خمینی و رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با ویژگی‌های بی‌بدیل خود، بیش از دیگر بزرگان، روح عزم و عظمت و عزت را انتقال می‌دهند و رکود و ناتوانی و رخوت را فرومی‌ریزند.

امام خمینی علیه‌السلام بزرگ بود؛ زیرا با این که می‌توانست مانند بسیاری در کنج عافیت بنشیند و به درس و بحث و نماز و عبادت اکتفا کند و مورد احترام شاگردان و اطرافیان باشد، ساخت یک جامعه اسلامی متعالی با حاکمیت دینی را در نظر گرفت و با همت و حماسه، خود را در بجهت مشکلات افکند و پنجه در پنجه طاغوت شد. در شرایطی که عالمان دیگر نهایتاً به «حفظ اسلام از شر دشمنان» می‌اندیشیدند، او به «اعتلا و عظمت اسلام و شکوه و سربلندی آن در جهان» می‌اندیشید. در شرایطی که عالمان دیگر به اصلاح محیط پیرامون خود مشغول بودند او به اعتلای اسلام در جهان و پاک‌سازی زمین از شرک و ستم می‌اندیشید و می‌فرمود «تا بانگ لاله‌الاله‌الله و محمد رسول الله بر تمام جهان طنین نیفکند

مبارزه هست و تا مبارزه در هر جای جهان علیه مستکبرین هست ما هستیم».^۱ «تا شرک و کفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم».^۲ در شرایطی که دیگران به تربیت انسان‌های خوب و متقی توجه داشتند و نهایتاً حلقه‌های معنویت و سلوک فردی به پا کرده بودند او به تربیت رادمردان اثرگذار بر تاریخ و مصلحان جامعه‌ساز و الاندیش مشغول بود و در شرایطی که برخی، تلاش و همت خود را به عبادت‌های فردی و حرکت‌های محدود معطوف ساخته بودند او مانند پیامبران بزرگ به افق‌گشایی در صحنه گسترده اجتماع پرداخت و معادلات جهانی را برهم زد.

معاشرت با مردان بلندقامت، همواره شورانگیز و حرکت‌آفرین است و خواسته‌های ما را از ابعاد خرد و حقیر به آفاق بلند، تعالی می‌بخشد و ما را از کوتولگی شخصیت بیرون می‌آورد؛ بنابراین در برنامه تربیتی مدارس علمیه، دعوت از اساتید بزرگ، ارتباط با همت‌های والا، معرفی الگوهای متعالی، مطالعه سیره مجاهدانه و حیات پرشور آنان و بازگو کردن عظمت اراده‌های پولادین ضروری است.

۵. هویت‌سازی تاریخی و توجه به حرکت آرمانی جبهه حق در بستر زمان

بیان هویت تاریخی جبهه مؤمنان و سلسله‌داری پیامبران خدا در همه اعصار و ادوار و بعثت اولین انسان به عنوان پیامبر برگزیده و راهبری بشر به دست بندگان خالص پروردگار، در تقویت این افق آرمانی بسیار مؤثر است. این حرکت شورانگیز در کل تاریخ بشر پس از بعثت آخرین پیامبر شکل و شمایل تازه یافت و امت شیعه را به عنوان نسل آرمانگرای نبی خاتم پدید آورد. شیعه همان جماعت مجاهد پر استقامتی است که با الهام از حماسه خون‌بار عاشورا، روح و انگیزه و شور می‌گیرد و برای حرکت به سوی آرمان موعود مهدوی، شبانه‌روز تلاش می‌کند. نظر به این جریان ممتد تاریخی و حیات و بالندگی مستمر این امت مظلوم در گذر زمان، اهداف بلند آرمانی را دسترس‌پذیر نشان می‌دهد. نگاه کلان تاریخی به میزان گسترش شیعه و تفکر ناب اسلامی در زمین و پیشرفت این حرکت الهی در جهان هم امید رسیدن را ایجاد می‌کند و هم قواعد حرکت را می‌آموزد.

دعای شریف ندبه که تکرار و تلاوت مستمر آن در هر جمعه و در اعیاد بزرگ اسلامی توصیه شده است، زمزمه مستمر این آرمان و توجه دائم به این حرکت تاریخی تمدنی است و فهم ما را از این نگرش کلان، دقیق و عمیق و بلیغ می‌گرداند. فهم وعده‌های قطعی و پرتأکید خداوند بر پیروزی جبهه حق و از بین رفتن جریان شرک و کفر و فساد و باطل در جهان تنها با این افق‌نگری یک‌پارچه تاریخی میسر است و گرنه اندیشه‌های خرد جزئی‌نگر و شخصیت‌های کم‌حوصله کوتاه‌بین این وعده‌ها را باورپذیر نمی‌بینند.

كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ؛^۳

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ؛^۴

^۱ سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۴۸.

^۲ سید روح‌الله خمینی؛ صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۸۸.

^۳ سوره مجادله، آیه ۲۱.

^۴ سوره یونس، آیه ۱۰۳. مشابه آن نیز در این آیه شریفه آمده است: «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذُرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا» (سوره مریم، آیه ۷۲).

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ؛^۱
وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ؛^۲
وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقَطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ؛^۳
إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.^۴

این بشارت‌ها و وعده‌های الهی که بستر تاریخ، نمونه‌های آشکار آن را می‌نمایاند و شاهد صدقی بر تأیید تحقق آن می‌گردد، شور و اعتماد و امید را در دل‌ها ایجاد می‌کند و استقامت و شکیبایی را در میدان‌های سخت می‌افزاید و مؤمنان را مانند کوه برافراشته یا پاره‌های آهن در برابر مصائب و دشواری‌ها استوار می‌سازد.

۶. ایجاد میدان عمل و تمرین زندگی رسالت‌مندانۀ آرمانی

علاوه بر الگودهی و همراهی با اراده‌های بزرگ که در تقویت همّت و اراده انسان‌ها بسیار مفید است، تمرین زندگی مؤمنانۀ آرمانی و مشق حیات رسالت‌مندانۀ نیز ضروری است. صرف دانستن آرمان و تماشای عظمت اراده‌ها کافی نیست؛ احساس مسئولیت در میدان و هزینه‌دادن در راه آرمان نیز لازم است. جوان در میدان عمل و عرصه مجاهدت بزرگ می‌شود و با تمرین و ممارست رشد می‌کند نه با تماشا کردن و از دور دستی بر آتش داشتن.

از این رو در برنامه‌های تربیتی مراکز، متریان را مخاطب تصور کردن و آنان را با توصیه و موعظه تشویق کردن کافی نیست. این تصور که ما فعالیت کنیم تا آنها رشد کنند، ما هدایت کنیم تا آنها ارشاد شوند و ما حرکت کنیم تا آنها برسند تصور ناقصی است. جوان برای رشد و بالندگی، باید راه بیفتد و پیش رود، زمین بخورد و بلند شود، تلاش کند و نتیجه بگیرد و در میدان درگیری‌های واقعی تربیت شود.

به صورت طبیعی وقتی کسی دست در کاری داشته باشد و پای پرچمی سینه زند و برای چیزی هزینه کند، نسبت به آن وابسته‌تر خواهد شد؛ اگر کسی علاقه خود را به آرمان الهی در عمل ابراز کند نسبت به آن دلبستگی و تعلق بیشتری خواهد یافت. انفاق، دست کشیدن از راحت و عافیت و حرکت‌های مخلصانۀ جهادی نمونه‌هایی از زندگی رسالت‌مندانۀ و مشق مسئولیت آرمانی است. یکی از بهترین مصادیق این زندگی رسالی و حیات مجاهدانۀ، برنامه‌ها و اردوهای جهادی است که در آن مشق اخلاص و تلاش و خدمت می‌شود و طلبه در آن آماده می‌شود تا این روحیۀ مجاهدت خالصانه را در خدمات نرم طلبگی و عرصه مسئولیت‌های صنفی به کار گیرد.

طبعاً برای رشد و تربیت انسان‌های بزرگ و مردان توانای سلحشور، حضور در میدان‌های واقعی و رزم و حماسه در مبارزه حقیقی از تمرین در محیط دربسته آزمایشگاهی و مبارزه با دشمن فرضی بسیار مؤثرتر است. هرگز در

^۱ سوره غافر، آیه ۵۱.

^۲ سوره روم، آیه ۴۷.

^۳ سوره انفال، آیه ۷.

^۴ سوره اسراء، آیه ۸۱.

آکوارיום‌های فانتزی و حوضچه‌های کوچک و مصنوعی نباید انتظار پرورش نهنگ داشت. مواجهه با مسئله‌های بزرگ و مشاهده نیازهای سهمگین و تلاش برای بازکردن گره‌های کور، زمینه‌ای برای رشد و پرورش مردان بزرگ تاریخ‌ساز است؛ البته این به معنای رها کردن مخاطب در میدان پرسأله جامعه و افکندن او در میانه آتش نیست؛ روشن است که بی‌گدار به آب زدن و بدون مراقبت استاد راهبر در صحنه‌های پرخطر رفتن، احتمال نابودی و انحراف دارد؛ بنابراین در دستگاه تربیتی انسان‌های بزرگ، راهبری و همراهی مربیان راه‌رفته‌ای که خود با عرصه‌های نیاز واقعی ارتباط دارند و برای حل و رفع معضلات، در متن میدان جامعه، دست و پنجه نرم می‌کنند ضروری است.

واسپاری کارهای بزرگ، افراد را بزرگ می‌کند و پرداختن به کارهای کوچک و نمایشی آدمی را کوچک می‌سازد. اگر به یک فرد بزرگ شکلات و اسباب‌بازی بدهیم او را کوچک دیده‌ایم و اگر خود آن فرد، به آن مشغول شود احساس کوچکی و کودکی خواهد کرد؛ در مقابل اگر یک کودک را در ساخت یک خانه واقعی به کار گرفتیم او را بزرگ دیده‌ایم و بزرگ کرده‌ایم. به همین جهت مناسب است به جای تمارین نمایشی و مانورهای کودکانه، مربی را در صحنه‌های واقعی زندگی اجتماعی رشد دهیم و اگر در ابتدای آموزش او را به تمارین فرضی مشغول می‌کنیم حتما عرصه واقعی را برای او توصیف کنیم.^۱

نشان دهیم که همین کارهای کوچک طلبگی چگونه در راستای آن افق عالی قرار می‌گیرد و قطره‌ای در پدید آمدن سیل یا آجری در یک بنای رفیع می‌شود. طلبه در محله خود یا در یک روستای کوچک به شکل آگاهانه مشق جامعه‌سازی کند و در راستای تحقق حاکمیت دین هرچند در مقیاس کوچک قدمی بردارد.

فعالیت‌های فرهنگی پراکنده باید در نگاه طلبه، تجمیع شود و ساختار و هدف آرمانی بیابد یعنی در گستره عظیم تمدن‌سازی جای خود را بیابد. طلبه فقط طالب علم نیست؛ طالب خدا و طالب حق است در ابعاد جهانی که البته علم دینی مهم‌ترین سرمایه او برای تحقق دین در جهان و این مطالبه بزرگ خواهد بود.

۷. فعالیت گروهی و تمرین دین‌داری جمعی

اجرای درست احکام دینی مطابق دستور خدای حکیم، ظرافت‌هایی دارد که برای آن باید آموزش دید و دوره‌های تمرینی را گذرانند. همان‌گونه که کودکان برای اقامه نماز و انجام فریضه روزه، مقدماتی را می‌گذرانند و آمادگی‌هایی کسب می‌کنند.

با توجه به اینکه بندگی و دین‌داری، فراتر از وظایف فردی، یک عملیات جمعی هم هست، مؤمنان باید در حیات دینی خود، فعالیت‌های جمعی ناظر به توحید اجتماعی را مشق کنند و در یک دوره کارورزی بیاموزند که برای رسیدن به مقاصد بزرگ از اراده‌های فردی خود دست بردارند و از اراده دیگری تبعیت کنند. اولین میدان تمرین دین‌داری جمعی و

^۱ شاید به همین جهت باشد که در منابع دینی به بازی‌های فکری مانند شطرنج، روی خوش نشان داده نشده است؛ زیرا مشغولیت فکری به یک امر واقعی و تلاش برای حل یک مسأله عینی در شکوفایی عقلانیت و تقویت نیروی ذهن از حل مسائل فرضی و نمایشی بسیار اثرگذارتر است. افراد بسیاری می‌توان نشان داد که در این بازی‌ها موفق‌اند اما در حل مسائل شخصی یا زندگی خانوادگی خود در مانده‌اند و حکمت و عقلانیت عملی ندارند.

باشگاه مشق ولایت، محیط خانواده است. خدای متعال پدر و مادر را ولیّ فرزندان قرار داده و به آنان امر کرده تا از والدین خود اطاعت کنند؛ یعنی از اراده‌های فردی خود به تبعیت از اراده آنان دست بردارند. در هفت سال سوم زندگی که در حدیث نبوی، دوران وزارت نامیده شده است^۱ و آرام آرام گرایش به همسالان و استقلال‌جویی از خانواده پدید می‌آید یک میدان تمرین دیگر برای عبودیت جمعی نیاز است. این میدان تمرین، فعالیت‌های جمعی توحیدمحور است.



پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همین سنین و پیش از بعثت، در پیمان جوانمردان مشارکت داشت. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز سال‌ها پیش از آغاز پیامبری، در همین سنین یک جریان اجتماعی گسترده در مصر پدید آورده بود. قرآن کریم در بیان داستان زندگی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام، از گروهی با عنوان «شیعیان موسی» در مصر نام می‌برد: «هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ»^۲. از این تعبیر قرآنی به خوبی معلوم می‌شود که آن حضرت، همان زمان که در خانه فرعون بزرگ می‌شد، با پدید آوردن یک تشکل مهم و با راهبری اراده‌های انسانی، در مسیر برانداختن دستگاه ستمگر فرعون که دستگاه بردگی و عبودیت طاغوت بود تلاش می‌کرد.

این میدان، میدانی فراخ‌تر از طاعت‌های کوچک فردی و باشگاه مشق پیوندهای اجتماعی برای انجام طاعت‌های بزرگ جمعی است. فعالیت‌های ایمانی گروهی در نظام اخوت و همراهی جمعی در شبکه همگرای اراده‌ها، اعتصام جمعی به حبل الله است و به تدریج مؤمنان را برای نقش‌آفرینی در عرصه‌های بزرگ‌تر با هدف الهی و در پی تحقق احکام خدا در مقیاس بزرگ اجتماعی آماده و توانا می‌سازد.

رهبر انقلاب در بیانیه «گام دوم» که خطاب به جوانان صادر فرموده، آنان را به سوی آرمان بزرگ الهی (خودسازی، جامعه‌سازی و تمدن‌سازی) فرامی‌خواند و دقیقاً همین راهبرد «تریت آرمانی» را اجرا می‌کند. چند ماه بعد از صدور این بیانیه، اول خرداد ماه سال ۱۳۹۸ دانشجویان از چگونگی تحقق این موضوع سؤال کردند. اینکه جوانان چگونه می‌توانند در این دین‌داری عظیم و حرکت جمعی گسترده، حضور فعال داشته باشند؟ رهبر انقلاب ابتدا در پاسخ می‌فرماید این سؤال را حلقه‌های میانی و نخبگان باید پاسخ دهند. سپس نظر خود را چنین بیان می‌کنند که جوان‌ها برای به دست آوردن این آمادگی‌ها باید در سازه‌های جمعی (کارگروه‌ها) ناظر به آن افق آرمانی (تمدن‌سازی اسلامی) با دغدغه انقلابی فعالیت داشته باشند. کیفیت آن فعالیت چندان مهم نیست؛ آنچه مهم است مشق مجاهدت در راه آرمان و مسئولیت‌پذیری ناظر به آن افق الهی است؛ البته رهبر انقلاب در همان دیدار هشت نمونه از فعالیت‌های جمعی ناظر به تمدن‌سازی اسلامی را به شرح زیر مثال زدند: کارگروه‌های فرهنگی، سیاسی، نهضتی بین‌المللی، جهادی عمرانی، امنیتی، علمی آزاداندیشی، اقتصادی. سپس فرمودند این‌ها صرفاً از باب نمونه بود و این نمونه‌ها را تا ۵۰ فعالیت اجتماعی می‌توان رساند.

^۱ «الْوَلَدُ سَبْعَ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ رَضِيَتْ أَخْلَاقُهُ لِاحِدَى وَ عَشْرِينَ وَ إِلَّا فَاضْرِبْ عَلَى جَنْبِهِ فَقَدْ أَعْدَرْتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى» (حسن بن فضل طبرسی؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۲۲).

^۲ سوره قصص، آیه ۱۵.

آنچه مهم است اینکه جوانان مؤمن در قالب گروهی با دغدغه انقلابی، کاری کنند. «چه کاری کنند؟» مسئله‌ای است که در درجه دوم قرار دارد؛ نظیر کسی که تصمیم گرفته در تیم ملی بازی کند، این شخص تا در زمین خاکی محل، تمرین نکرده باشد، آمادگی‌های اولیه را به دست نمی‌آورد؛ بنابراین مهم‌ترین توصیه به چنین کسی این است که ناظر به آن افق والا تمرین کند. چگونه تمرین کردن هم مسأله درجه دو است.

پس در مرحله اول باید آن آرمان بلند به نحو روشن فهم شود و سپس با تشکیل یک جمع دغدغه‌مند یا پیوستن به یک گروه متشکل دغدغه‌مند، موضوعی برای خدمت به اسلام و آرمان توحید انتخاب شود و در آن موضوع مجاهدت خالصانه تمرین گردد.

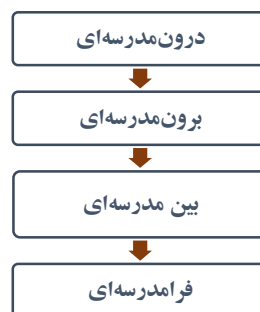
«فعالیت‌های جمعی» در زندگی مؤمنان آرام آرام گسترش می‌یابد و به «تشکل‌های ایمانی» تبدیل می‌شود. تشکل‌های ایمانی هم در یک پیوند بزرگ‌تر و ناظر به مقاصد بزرگ‌تر به «جبهه ایمانی» تبدیل می‌شود؛ مانند نهرهای به هم پیوسته‌ای که یک رود خروشان را پدید می‌آورند. جبهه‌های منطقه‌ای نیز یک جبهه بزرگ بین‌المللی را شکل می‌دهند و مانند رودهای خروشانی که به اقیانوس موآجی می‌پیوندند یک مقصد جهانی را تحت ولایت امام معصوم یا نایب او در عصر غیبت دنبال می‌کنند.

نکته مهم در این حرکت جمعی، توجه مستمر به آرمان الهی و سبیل الله است. اگر این رنگ خدایی و نیت خالصانه نباشد و طرح نهایی پروردگار در افق جهانی دیده نشود، فعالیت جمعی به یک بازی گروهی و سرگرمی بی‌فایده تبدیل می‌گردد.^۱

تمرین زندگی رسالت‌مندان نباید رشد و دانش‌اندوزی طلاب را تحت الشعاع قرار دهد و آنان را خام و بی‌مایه بار آورد. با این ملاحظه، برای فعالیت‌های اجتماعی طلبه یک نظام مدرج چهارمرحله‌ای توصیه می‌شود: ۱. فعالیت‌های درون‌مدرسه‌ای، ۲. فعالیت‌های برون‌مدرسه‌ای، ۳. فعالیت‌های بین‌مدرسه‌ای و ۴. فعالیت‌های فرامدرسه‌ای ناظر به نیازهای انقلاب و افق تمدن‌سازی اسلامی.

به نظر می‌رسد فعالیت‌های طلاب جوان در یک مدل پلکانی و مدرج باید از سطح اول شروع شود تا آرام آرام با مشق احساس مسئولیت و به دست آوردن مهارت‌های لازم در فعالیت‌های اجتماعی به سطح دوم یعنی فعالیت‌های برون‌مدرسه‌ای برسند و پس از آن آمادگی لازم برای حضور در فعالیت‌های کلان‌تر را پیدا کنند.

فعالیت‌های اجتماعی طلاب جوان



۱. ر.ک: اصغر طاهرزاده؛ آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود.

مراد از فعالیت‌های درون‌مدرسه‌ای مشارکت خودانگیزخته و جمعی طلاب در فعالیت‌هایی است که به ارتقای محیط مدرسه علمی و طلاب آن یاری می‌کند. مسئولان مدرسه می‌توانند برای گره‌گشایی از مسائل جاری مدرسه، کارگروه‌های فعالی از طلاب متعهد تشکیل دهند و بررسی و حل آن مسائل را به آنان بسپارند.

طلاب جوان پس از آنکه مهارت اجتماعی لازم را در فعالیت‌های درون‌مدرسه‌ای و در مقیاس کوچک آموختند به عرصه فعالیت‌های گسترده‌تر در خارج از محیط مدرسه ورود می‌کنند. اگر طلبه در سال‌های اول و دوم درون مدرسه فعال باشد، در سال‌های بعد می‌تواند فعالیت در فضای بازتر را تجربه کند.

پس از آن شایسته است طلاب هر حوزه علمی، فعالیت‌های مشترکی با طلاب سایر مدارس علمی نیز داشته باشند و «تعاون بر برّ و تقوی» را در محیط بزرگ‌تر طلبگی نیز تمرین کنند. ارتباط طلاب با همدیگر در مقیاس مدارس علمی شهر و حتی سایر شهرها و بلکه سایر کشورها، به هم‌افزایی و شبکه‌سازی ظرفیت‌ها می‌انجامد و زمینه‌ای برای مشق فعالیت جمعی در مقیاس کلان می‌گردد. طلبه در این ارتباط گسترده، همراهان، رقبا، منتقدان و اساتید بزرگ‌تری را تجربه می‌کند و به مرور بزرگ می‌شود. در مرحله نهایی این کنشگران صاحب تجربه در فعالیت‌هایی فراتر از مدارس علمی و بزرگ‌تر از محله و شهر به مسائل کلان نظام و انقلاب و تمدن اسلامی می‌پردازند.^۱

شیوه تربیت آرمانی



احتمالاً پس از عبور از این مراحل و اجرای همه مقدمات، مربی رشدیافته که اکنون روح آرمانگرایی فعالی دارد سؤال می‌کند «برای یاری خدا و تحقق آن آرمان جهانی و تمدنی چه می‌توان کرد و مسئولیت ما در این زمینه چیست؟». این پرسش، پرسش سهمگین و البته بسیار مهمی است که نه می‌توان از خیر آن گذشت و نه می‌توان ارتجالی و شتابزده به آن پاسخ داد. این سؤال شبیه سؤال از چگونگی ساخت یک موشک قاره‌پیمای نقطه‌زن، تولید یک فضاپیمای غول‌پیکر یا مهندسی یک کلان‌شهر جدید است. طبعاً چنین اهداف بزرگی، فردی دنبال نمی‌شود و به آسانی حاصل نمی‌گردد. پی‌گیری چنین پروژه‌هایی به مدیر دانا، توانا و هوشمندی نیاز دارد که صدها بلکه هزاران انسان را با تخصص‌های مختلف برانگیزد و در یک نظام هماهنگ و طی مراحل تعریف‌شده متوالی آرام‌آرام به آن مقصد نزدیک کند. هر یک از آن افراد نیز باید تخصص لازم را به خوبی کسب کرده باشد، مدیر کلان‌پروژه و کلیت طرح او را بشناسد و به آن ایمان داشته باشد

۱. ر.ک: محمد عالم‌زاده نوری؛ جمع‌سپاری و مردمی‌سازی تربیت، ص ۶۷ تا ۱۰۰.

و در سنگر متناسب با تخصصش، متعهدانه و مجاهدانه ایفای نقش کند تا آن طرح کلان به تدریج تکمیل و سامان یابد. داشتن نگاه راهبردی و حوصله پی گیری کارهای دیربازده بزرگ نیز ضرورت ورود در این کار است.

حوزه علمی و آرمان تمدن سازی اسلامی

حوزه علمی به عنوان نهاد عالمان دین در راستای آرمان حاکمیت اسلام و اقامه مکتب اهل بیت در سراسر زمین چه وظایفی بر دوش دارد؟ بی شک علاوه بر کار علمی و تولید نظریه و تربیت نیرو لازم است حوزه های علمی در پیاده سازی آموزه های اسلام و تحقق نظامات اجتماعی و سبک زندگی اسلامی تلاش کنند.

طرح راهبران دینی برای اجرا و تحقق دین در جوامع انسانی و مهندسی نظامات اجتماعی یک فرایند پنج مرحله ای به شرح زیر است: انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی، تمدن اسلامی.

با این توضیح که به هدف تحقق آرمان حاکمیت دین خدا در جهان لازم است

۱. مکتب اهل بیت: قدرت سیاسی را دست کم در منطقه ای از زمین به دست آورد.

۲. در مرحله بعد این قدرت سیاسی استقرار و استحکام یابد به نحوی که دشمنان در از بین بردن آن طمع نکنند.

۳. پس از آن ارزش ها و اصالت های اسلامی در نظامات حاکمیتی جاری شود و خرده نظامات ذیل این قدرت سیاسی، وصف اسلامی پیدا کند؛ مانند نظام اقتصاد اسلامی، نظام تعلیم و تربیت اسلامی، نظام مدیریت اسلامی، نظام روابط بین الملل اسلامی، نظام شهرسازی و معماری اسلامی، نظام بهداشت و درمان و سلامت اسلامی و...

۴. پس از آن از باب «الناس علی دین ملوکهم» سبک زندگی اسلامی در میان توده مردم جاری شود و روابط میان مردمان اصلاح شود تا مسطوره و سرمشقی از جامعه تراز اسلامی در مقیاس کوچک فراهم آید.

۵. در این مرحله، ذهن و دل بسیاری کسان به سوی این نمونه تراز جلب می شود و الگوی عملی کارآمد و زنده ای از عمل به آموزه های اسلام ناب پیش چشم جهانیان قرار می گیرد. به تبع تلاش برای توسعه و انتشار آن در گستره وسیعی از زمین صورت می گیرد و زمینه برای صدور انقلاب و انتقال این فرهنگ عظیم پدید می آید.

به برکت خون شهدا و مجاهدت های امام و امت، انقلاب اسلامی پیروز شد و پس از گذشت هزار و اندی سال از تاریخ اسلام، قدرت سیاسی در اختیار مکتب شیعه قرار گرفت. پس از امام نیز در طول چند دهه و به برکت رهبری داهیانه خلف صالح امام، این قدرت سیاسی ثبات و استقرار کامل یافت؛ یعنی مرحله اول و دوم این حرکت تاریخی و تمدنی طی شد. هم اکنون ما در مرحله سوم این فرایند قرار داریم و موظفیم در این مرحله وصف اسلامیت نظامات حاکمیتی را تأمین و تضمین کنیم. این مرحله خطیر به الف) تولید فکر و ب) نیروی انسانی توانا نیاز دارد.

حوزه علمی پس از انقلاب اسلامی در مقام تولید اندیشه (تولید طرح عالمانه و اصیل جامعه سازی، نرم افزار حاکمیت اسلامی و مهندسی اجتماعی، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و الگوی تمدن نوین اسلامی) چند کار مهم انجام داده است.

۱. تلاش برای تولید علوم انسانی و علوم اجتماعی اسلامی به عنوان نرم افزار اداره جامعه و تحقق نظامات اجتماعی اسلام. با توجه به تجربه دنیای غرب در ایجاد یک تمدن گسترده جهانی با استفاده از ابزار علوم اجتماعی، حوزه علمی پس از انقلاب به سمت پدید آوردن علوم اجتماعی اسلامی حرکت کرد. سلسله دار این حرکت علمی مرحوم آیت الله مصباح

یزدی بودند که با تأسیس دفتر همکاری [و سپس پژوهشگاه] حوزه و دانشگاه و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، جریان اسلامی سازی علوم انسانی را در حوزه به راه انداختند. این حرکت علمی، نقطه عزیمت خود را دانش های غربی قرار داده بود و تلاش می کرد با تکمیل و ترمیم و اصلاح این دانش ها با نظر به منابع دینی، به صورت اسلامی این دانش ها دست یابد. با مرور زمان معلوم شد که این جریان علمی، علی رغم دستاوردهای مبارک فراوان، از تضمین و تأمین کامل اصالت های دینی قاصر است و به رسیدگی بیشتری نیاز دارد.

۲. اجتهاد تخصصی و ایجاد رشته های آموزشی در زمینه فقه های مضاف مانند فقه تربیت، فقه هنر، فقه اقتصاد، فقه سیاست، فقه فرهنگ و مانند آن. این حرکت علمی، نقطه عزیمت خود را منابع دینی قرار داده و عازم است تا با کاوش در آثار اسلامی و آیات و احادیث معصومین به طرح دینی اداره جوامع برسد. طبیعتاً در چنین حرکت علمی و اجتهادی لازم است:

- علاوه بر فقه حکم به فقه دین نیز توجه کنیم یعنی طرح خدا برای انسان و جهان را بشناسیم و به دستورات شرعی اکتفا نکنیم. به بیان دیگر علاوه بر فقه توصیه ها (شناخت نظام تشریح) به فقه توصیف (شناخت نظام تکوین) از منابع دین بپردازیم.
 - علاوه بر کشف احکام شرعی افراد که در آن آحاد انسان ها مکلف هستند به فقه نظامات اجتماعی و کشف وظایف امت ها و جوامع انسانی نیز بپردازیم؛
 - علاوه بر فقاهت برای کشف احکام به فقاهت برای اقامه و اجرای احکام نیز بپردازیم؛ مثلاً رساله های توضیح المسائل کتاب هایی برای بیان احکام اسلامی هستند که فقیهان و عالمان دین ارائه کرده اند؛ در حالی که قانون اساسی جمهوری اسلامی کتابی برای اقامه و اجرای احکام اسلامی است که توسط فقیهان و عالمان دین عرضه شده است. دانایی های مقام عمل (حکمت عملی) در رفتارهای فردی و اجتماعی نیز باید به نحو اجتهادی و فقاهتی و با استناد به منابع اصیل دینی به دست آید.
 - علاوه بر فقاهت حکم یاب که در انتظار مشاهده موضوعات جدید برای بیان حکم شرعی آنان است به فقاهت موضوع ساز که در صدد تولید موضوعات جدید برای تحقق مقاصد اسلام است نیز بپردازد^۱ و از صورت انفعال به صورت فعال در آید؛ یعنی راهبری و سرپرستی امت را در واقع اجتماعی به دست گیرد.
- اینها همه در مقام تولید اندیشه دینی در حاکمیت اسلام و ساخت نظامات اجتماعی است. راهبری و سرپرستی امت در واقع اجتماعی به تربیت نیروی کارآمد و تجربه عملی حلقه های میانی نیز نیاز دارد.
- علمی که در حوزه های علمیه خوانده می شود (ادبیات و منطق و فقه و اصول و کلام و تفسیر و حدیث و فلسفه و عرفان و تاریخ و...) باید نسبت خود را با این مقطع تاریخ شیعه (مرحله سوم حرکت به سوی تمدن اسلامی در گام دوم انقلاب) معلوم کند و به خدمت این مأموریت بزرگ تاریخی بیاید. بی تردید با مجاهدت علمی حوزویان و از طریق

^۱ در این باره ر.ک: بند نهم از مقدمه کتاب *مفاتیح الحیات*؛ اثر آیت الله عبدالله جوادی آملی، ص ۵۱ تا ۵۳.

سرمایه عظیمی که در دانش‌های حوزوی نهفته است، خروج از این بن‌بست‌های تمدنی و گشودن این گره‌های فروبسته امکان‌پذیر است.

البته توجه داریم که برای حرکت به سوی آرمان اسلامی در سازمان روحانیت علاوه بر آمایش عرصه‌های نیاز باید به استعداد و توانایی‌های طلاب نیز توجه کرد تا در نهایت هر کسی به قدر وسع خود نقش‌آفرینی کند و گوشه‌ای از این کار بزرگ را بگیرد.

در فرآیند تبدیل «معرفت آرمانی» به «آرمان حرکت‌آفرین» و تضمین امتداد این حرکت تا قیام جمعی برای رسیدن به افق‌نهایی دست‌کم الزامات زیر باید مد نظر قرار گیرد:

۱- از بعد نظری و اقتناع عقلی این معرفت چنان مستحکم عرضه شود که قدرت غلبه بر ایده‌های رقیب مانند رویکردهای فردی و باطن‌گرایانه و جریان‌های سکولار را داشته باشد و بتواند شبهات را پاسخ گوید.

۲- این ایده تا حد امکان با نظام آموزشی حوزه در تعارض نباشد بلکه در آن تقویت شود و تأیید بگیرد.

۳- در بعد منزلت اجتماعی نیز باید برای این ایده از ظرفیت‌های سنتی نهاد حوزه و ظرفیت‌های نوپدید آن بهره گرفت و در بعد معیشتی نیز لازم است به ظرفیت‌سازی لازم توجه شود.

۴- این ایده باید در سه لایه علمی، اخلاقی و مهارتی امتداد یابد؛ یعنی دانش‌ها، ارزش‌ها و مهارت‌های لازم برای این منظور شناخته و کسب شود.

۵- هر طرح عملیاتی و برنامه‌ریزی در این عرصه باید منطبق بر اصول تربیتی مانند اصل مبارزه با هوای نفس، تقوا، ایمان و... بوده و طرح‌های کنشگرانه، از توجه کامل به این اصول مانع نشود. این اصول مهم همواره باید مورد پایش و ارزیابی قرار گرفته و برای تحقق آن در عرصه کنشگری برنامه‌ریزی اطمینان‌بخشی صورت گیرد.

خلاصه فصل چهارم

۱. مهم‌ترین و راهبردی‌ترین فعالیت تربیتی در حوزه‌های علمیه - و البته در سایر مراکز - خلق افق آرمانی و رؤیای معنوی گسترده است.

۲. رویکرد فراساحتی آرمانی رویکرد مدیریت دغدغه‌ها و خواسته‌هاست. آرمان، عنصر پیشران همه فضایل اخلاقی و معنوی است و انتظار می‌رود سایر فضایل و کمالات، به‌سہولت بر روی آن استقرار گیرند. وقتی آرمان جدی شود همه ساحت‌های تربیت حتی ساحت معنوی و عبادی هم جدی می‌شود؛ یعنی انسان مؤمن خود را برای انجام آن مأموریت توحیدی و ایمانی می‌سازد و آمادگی‌های لازم برای این منظور را در ابعاد مختلف به دست می‌آورد.

۳. «خودسازی جامع برای تحقق آرمان الهی» ابعاد و ساحت‌هایی به شرح زیر دارد: ۱. تربیت اعتقادی، ۲. تربیت عبادی سلوکی، ۳. تربیت فکری، ذهنی، عقلانی، ۴. تربیت خلقی، شخصیتی، ۵. تربیت هنری، ۶. تربیت

- زیستی، بدنی، ۷. تربیت اجتماعی، فرهنگی، ۸. تربیت خانوادگی، ۹. تربیت اقتصادی، معیشتی، ۱۰. تربیت جمعی، تشکیلاتی، ۱۱. تربیت صنفی، حرفه‌ای، ۱۲. تربیت سیاسی، انقلابی، تمدنی، و ۱۳. تربیت محیطی.
۴. ساحت‌های مختلف تربیت، همگی باید در راستای آن آرمان الهی باشند و با آن نگاه جامع فراساحتی معنا پیدا می‌کنند. ایجاد آن نگرش آرمانی، خود بخشی از «تربیت اعتقادی و ایمانی» است و ذیل این ساحت تربیتی قرار می‌گیرد ولی آنچه‌آن اهمیت دارد که باید پیش از پرداختن به سایر ساحت‌ها، بر آن متمرکز شویم و همه ساحت‌های دیگر را در پرتو آن قرار دهیم.
۵. «جامعیت شخصیت» خروجی و نتیجه نهایی تربیت است؛ اما در برنامه‌ریزی عملیاتی برای تربیت، بر راهبرد تمرکزگرای کانون‌محور که همان خلق افق آرمانی توحیدی است تأکید می‌شود.
۶. رسیدن به آرمان بزرگ تمدنی و تاریخی از یک طرف در گرو تلاش برای به دست آوردن ذخایر ایمانی و معنوی است و از طرف دیگر نیازمند تلاش برای انجام یک خدمت حرفه‌ای و صنفی؛ بنابراین در کنار این آرمان بزرگ، دو آرمان مقدماتی نیز باید دنبال و تأکید شود. ۱. آرمان فردی و هویت معنوی و ۲. آرمان صنفی و هویت عالمان دین. حاصل چنین تربیتی در میان حوزویان و در نهاد روحانیت «عالم ربّانی جامعه‌ساز» خواهد شد که هم خودساخته و صالح است و هم در کار اصلاح جامعه و جهان.
۷. آرمان فردی: قرب به خدا، خلافت الهی و حاکمیت توحید در جان انسان است.
۸. عبادت، توجهات معنوی، یاد خدا، دعا، مناجات، نماز، تلاوت قرآن، توسل به اولیای خدا و مانند آن راه‌های تقویت ایمان و تعمیق ارتباط قلبی با خدا است و مقدمه همه اینها، رفع موانع و قطع تعلق به عالم پایین است. برای این منظور پرهیز از گناه، خویشتن‌داری در برابر شهوات، کاستن از تمتعات و مشتتهای مادی، اجتناب از لهو و لعب، دست برداشتن از خواسته‌های دنیوی، انفاق مال و روزه گرفتن بسیار راهگشاست.
۹. همه مؤمنان موظف‌اند که در پی آرمان پروردگار و مقصد انبیای الهی باشند و برای غلبه دین خدا و حاکمیت آن در سراسر زمین بکوشند؛ اما حوزه‌های علمیه این نسل ویژه و مؤمنان خاص را در کسوت عالمان دین پدید می‌آورد.
۱۰. عالمان دینی به استناد «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» امام این آرمان و جایگزین سلسله پیامبران‌اند و در امتداد حرکت انبیای الهی، وظیفه پیشوایی اصلاح جامعه و راهبری امت به سوی آن حرکت جمعی و تاریخی برای تشکیل جامعه توحیدی جهانی را برعهده دارند؛ بنابراین آرمان صنفی روحانیت، امامت امر اقامه دین و به جریان انداختن اراده‌های انسانی حول محور ولایت به سوی آرمان الهی است.
۱۱. سیمای آرمانی طلبه از ترکیب سه افق متعالی پدید می‌آید و هویت صنفی او را به هویت ایمانی و هویت امتی پیوند می‌دهد و «عالم ربّانی راهبر تمدن‌ساز» پدید می‌آورد. «ربّانی شدن» افق عالی مربوط به هویت انسانی، ایمانی و معنوی است. «تمدن‌سازی» افق آرمانی مربوط به هویت امتی، ولایی و تاریخی است. «راهبر شدن» نیز آرمان صنفی عالم طلبگی است.

۱۲. جمع آرمان صنفی با آرمان تمدنی در عالم طلبگی، از هر قشر و صنف دیگری روان تر و امکان پذیرتر است؛ بنابراین زندگی طلبگی بسیار مستعد آرمان‌گزینی و آرمان‌گرایی است.

۱۳. برخی از فعالیت‌هایی که به «تربیت آرمانی توحیدی» یاری می‌رساند عبارت است از: ۱. شناساندن آرمان، ۲. واگویه و زمزمه مستمر آرمان، ۳. بسط و امتداد آرمان در شئون زندگی، ۴. انس و مراوده با الگوهای آرمانی و انسان‌های بزرگ، ۵. هویت‌سازی تاریخی و توجه به حرکت آرمانی جبهه حق در بستر زمان، ۶. ایجاد میدان عمل و تمرین زندگی رسالت‌مندان آرمانی و ۷. فعالیت گروهی و تمرین دین‌داری جمعی.

فصل پنجم: رابطه ساحت‌ها با آرمان

///

خاتمه

///

موفق‌ترین الگوی تربیتی تهذیبی در حد فاصل میان آرمان‌گرایی توحیدی و قیام جمعی قرار دارد؛ بر این اساس فناوری نرم معاونت تهذیب حوزه‌های علمیه بر نهادینه‌سازی آرمان‌ها و تربیت آرمانی، با ترسیم خط تربیت از دریافت معرفت‌های حرکت‌آفرین آرمانی تا حضور در جمع‌های کنشگر طلبگی و در نهایت تربیت طلبه آماده مجاهدت و حضور مؤثر اجتماعی استوار شده است. در ابتدای این سیر تربیتی، دوره‌های آموزشی و تربیتی اندیشه اسلامی دیده شده است، دوره‌هایی که علاوه بر بازآفرینی نظام فکری اسلام و رویکرد آرمانی آن می‌تواند انگیزه کافی برای ورود تدریجی و متناسب به عرصه کنشگری را در پرتو ایمان تأمین کند.^۱

----- *** -----

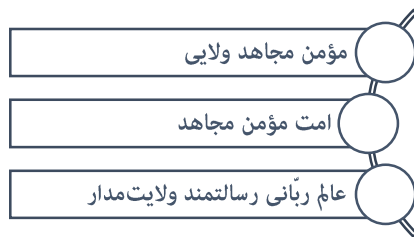
شعار تربیت آرمانی

ایمان - جهاد - ولایت
مجاهدت ایمانی جمعی
سلوک ایمانی مجاهدانه در بستر ولایت و اخوت
ایمان و عمل - تواضع به حق و صبر
ایمان تعهدزای اجتماعی

----- *** -----

حاصل تربیت آرمانی

^۱ معاونت تهذیب حوزه‌های علمیه به همین منظور دبیرخانه امور معرفتی و اجتماعی را شکل داده است تا هم در راستای تربیت اعتقادی و ایمانی طلبه و ایجاد یک نگرش کلان آرمانی بکوشد و هم طلبه را با صفت مجاهدت و رسالت‌مندی اجتماعی بار آورد.



برای تربیت چه باید کرد؟

- تربیت: ساخت و پرورش انسان بزرگ
- انسان بزرگ دارای آرمان بزرگ
- آرمان بزرگ: آرمان خدا
- آرمان خدا توحید فراگیر در جان‌ها و جوامع
- انسان بزرگ در پی حاکمیت توحید فراگیر
- پس برای تربیت باید آرمان بدهیم: آرمان تعهدآفرین و گسترده ساخت انسان موحد و پدید آوردن جهان توحیدی که طبعاً در یک سازه ولایی و جمعی محقق می‌شود
- خروجی این طرح تربیتی در حوزه‌های علمیه «عالم موحد جامعه‌ساز ولایت‌مدار» است. کاری که حوزه باید انجام دهد پدید آوردن انسان مؤمن مجاهد است که در یک جبهه جمعی و سازه امتی در مقابل جبهه طاغوت‌ها فی سبیل الله جهاد کند؛ یعنی برای راه انداختن کار خدا فعالیت کند و آماده فداکاری در این راه باشد.

کتاب نامه

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ابن ابی جمهور؛ *عوالی اللثالی*؛ قم: دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.
- ابن ابی فراس، ورام؛ *مجموعه ورام*، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر؛ قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق.
- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت، انتشارات دارالاضواء، ۱۴۱۲ق.
- ابن طاووس، علی بن موسی؛ *اقبال الأعمال*، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
- ابن طاووس، علی بن موسی؛ *الاقبال بالأعمال الحسنه*، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
- ابن طاووس، علی بن موسی؛ *اللہوف علی قتلی الطفوف*، ترجمه احمد فہری زنجانی، تهران: نشر جهان، ۱۳۴۸ ش.
- ابن قولویہ، جعفر بن محمد؛ *کامل الزیارات*، تصحیح و تحقیق عبدالحسین امینی؛ نجف: دار المرتضویہ، ۱۳۵۶ش.
- ابن مزاحم، نصر؛ *وقعه صفین*، تصحیح عبدالسلام ہارون، قم: کتابخانہ آیت اللہ مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- اربلی، علی بن عیسی؛ *کشف الغمہ فی معرفہ الأئمہ*، تحقیق و تصحیح ہاشم رسولی محلاتی؛ تبریز: بنی ہاشمی، ۱۳۸۱ق.
- آمدی، عبدالواحد؛ *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ *المحاسن*، قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
- بلخی مولوی، جلال الدین محمد؛ *مثنوی معنوی*.
- جوادی آملی، عبداللہ؛ *مفاتیح الحیاء*؛ قم: اسراء، ۱۳۹۵ ش.
- حرانی، حسن بن شعبہ؛ *تحف العقول*، قم: انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، ۱۴۰۴ق.
- حسن زادہ آملی، حسن؛ *صد کلمہ در معرفت نفس*، تهران: قیام، ۱۳۷۵.
- حلّی، احمد بن محمد بن فہد؛ *عدہ الداعی و نجاح الساعی*؛ تحقیق و تصحیح احمد موحدی قمی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- خامنہ ای، سید علی؛ *خون دلی کہ لعل شد*، ترجمہ محمدحسین باتمان غلیچ، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷ ش.
- خامنہ ای، سید علی؛ *طرح کلی اندیشہ اسلامی در قرآن*، تهران: صہبا، ۱۳۹۲ ش.
- خمینی، سید روح اللہ؛ *شرح چہل حدیث*، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۸ش.
- خمینی، سید روح اللہ؛ *صحیفہ امام*، تهران: مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹ش.
- خمینی، سید روح اللہ؛ *کتاب البیع*، تهران: مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
- خمینی، سید روح اللہ؛ *ولایت فقیہ، حکومت اسلامی*، تهران: مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.

- دیلمی، حسن بن محمد؛ *ارشاد القلوب الى الصواب*، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
- راوندی کاشانی، فضل‌الله؛ *النوادر*، تحقیق احمد صادقی اردستانی، قم: دارالکتاب، چاپ اول، [بی تا].
- زمخشری، محمود بن عمر؛ *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل*، [بی جا]: منشورات البلاغه، [بی تا].
- شاه‌آبادی، محمدعلی؛ *شذرات المعارف*، بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش‌پژوهان، ۱۳۸۰ ش.
- شفیعی سروستانی، اسماعیل؛ *استراتژی انتظار*، تهران: موعود عصر، ۱۳۸۴ ش.
- شمس، سید محمد کاظم؛ *مرزبان وحی و خرد*، قم: بوستان کتاب ۱۳۸۵ ش.
- شیرازی، سید حسن؛ *کلمه الامام المهدی*، قم: نشر رشید، ۱۳۸۴ ش.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *الأمالی*، تهران: انتشارات علمیة اسلامیة، ۱۳۶۲ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *التوحید*، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *عیون أخبار الرضا*، تهران: انتشارات علمیة اسلامیة، [بی تا].
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *فضائل الشیعه*، تهران: اعلمی، [بی تا].
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *کتاب من لا یحضره الفقیه*، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، ۱۴۱۳ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *کمال الدین و تمام النعمه*، تصحیح علی اکبر غفاری؛ تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۵ق.
- طاهرزاده، اصغر؛ *وقتی که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود*.
- طباطبایی، سید محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین؛ *بررسی‌های اسلامی*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
- طبرسی، احمد بن علی؛ *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
- طبرسی، حسن بن فضل؛ *مکارم الاخلاق*، قم: شریف رضی، ۱۴۱۲ق/۱۳۷۰ ش.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ *إعلام الوری بأعلام الهدی*، تهران: اسلامیة، ۱۳۹۰ق.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح فضل‌الله یزدی طباطبایی و سیدهاشم رسولی محلاتی؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طوسی، محمد بن حسن؛ *مصباح المتعبد و سلاح المتعبد*، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.
- عالم‌زاده نوری، محمد؛ *جمع سپاری و مردمی‌سازی تربیت*، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیة، ۱۴۰۱ ش.
- عالم‌زاده نوری، محمد؛ *راه و رسم طلبگی*، قم: ولاء منتظر، ۱۳۹۱ ش.
- عالم‌زاده نوری، محمد؛ *عیار حماسه طلبگی*، قوام هویت حوزویان، در دست انتشار.
- عالم‌زاده نوری، محمد؛ *آشنایی با فقه اخلاق؛ درآمدی بر دانش اخلاق استنباطی و اجتهادی*، قم: انتشارات خلق، ۱۴۰۰ ش.
- عالم‌زاده نوری، محمد؛ *راهبرد تربیت اخلاقی در قرآن کریم*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۶ ش.

- عسكري، امام حسن؛ التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري، قم: مدرسه الامام المهدي، ١٤٠٩ ق.
- رازی، فخرالدين؛ مفاتيح الغيب أو التفسير الكبير، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٢٠ ق.
- سمرقندی، ابواللیث؛ تفسير السمرقندی (بحر العلوم)، بيروت: دارالفکر، ١٤١٦ ق.
- فيض الاسلام اصفهانی، علی نقی؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: چاپ و نشر تألیفات فيض الاسلام، ١٣٧٩ ش.
- فيض كاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضى؛ تفسير الصافي، تصحيح حسين اعلمی، تهران: مكتبه الصدر، ١٤١٥ ق.
- فيض كاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضى؛ علم اليقين في أصول الدين؛ قم: بيدار، ١٤١٨ ق.
- قمی، شيخ عباس؛ مفاتيح الجنان، تهران: نشر تابان، ١٣٧٧ ش.
- كشي، محمد بن عمر و طوسی، محمد بن حسن؛ رجال الكشي إختيار معرفة الرجال، تحقيق حسن مصطفوی، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ١٤٠٩ ق.
- كنگره فرهنگي سالگرد رحلت مرحوم علامه سيد محمد حسين طباطبائي؛ يادنامه علامه طباطبائي، تهران: انجمن اسلامي حكمت و فلسفه ايران، چاپ اول.
- كفعمی، ابراهيم بن علی؛ البلد الأمين و الدرع الحصين، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤١٨ ق.
- كلینی، محمد بن يعقوب؛ الكافي، تحقيق و تصحيح علی اكبر غفاری و محمد آخوندی؛ تهران: اسلاميه، ١٣٦٥ ش.
- كوفي اهوازی، حسين بن سعيد؛ المؤمن، قم: مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، ١٤٠٤ ق.
- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار؛ بيروت: مؤسسه الوفاء، ١٤٠٤ ق.
- مجلسی، محمد باقر؛ زاد المعاد، تحقيق علاء الدين اعلمی، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤٢٣ ق.
- مصباح يزدي، مجتبی؛ فلسفه اخلاق، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ١٣٨٠ ش.
- مطهری، مرتضى؛ مجموعه آثار (فلسفه اخلاق)، تهران: صدرا، ١٣٧٤ ش.
- مغربی، نعمان بن محمد؛ دعائم الاسلام، تحقيق آصف فيضي، قم: مؤسسه آل البيت، ١٣٨٥ ق.
- مفيد، محمد بن محمد؛ الارشاد في معرفه حجج الله على العباد؛ تصحيح مؤسسه آل البيت، قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ ق.
- منسوب به جعفر بن محمد؛ مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه، ترجمه حسن مصطفوی، تهران: انجمن اسلامي حكمت و فلسفه ايران، ١٣٦٠ ش.
- نعمانی، محمد بن ابراهيم؛ الغيبه، تحقيق و تصحيح علی اكبر غفاری؛ تهران: صدوق، ١٣٩٧ ق.
- هندی، علاء الدين علی بن حسام الدين متقی؛ كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، بيروت: مؤسسه الرساله، ١٤٠١ ق.